

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

مطلع انوار

جلد سيزدهم

مواعظ رمضان المبارك ١٣٧٠ هجرى قمرى

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى
قدس الله نفسه الزكية

مقدمه و تعليقات

سيد محمد محسن حسيني طهرانى

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَتَمْرِيحُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَلَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ.

«اگر این گفتار بسیار در زبان‌ها، و این اضطراب و آشوب در دل‌های شما نبود، هرآینه می‌دیدید آنچه را که من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه را که من می‌شنوم.»

رسالة لب الباب، ص ۳۹

تصویر



تصویر



فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

جلد سیزدهم

صفحه

عنوان

مجلس روز اول:

معنی و حقیقت دین

۲۵ - ۳۶

| | |
|----|---|
| ۲۷ | خداشناسی، معنای اول از کلمه «دین» در فرهنگ قرآن |
| ۲۹ | پای بندی به احکام آسمانی، معنای دوم از کلمه «دین» در فرهنگ قرآن |
| ۲۹ | کمال نسبی ادیان الهی |
| ۳۰ | دین اسلام، یگانه راه منحصر برای ترقی و سعادت بشر |
| ۳۰ | دین اسلام، اوج ترقی بشر در قوس صعود |
| ۳۰ | تعادل نسبی دستورات و قوانین حضرت ابراهیم، نسبت به انبیاء سلف |
| ۳۲ | جایگاه رسول خدا نسبت به انبیاء سلف در اشعار مرحوم شبستری |
| ۳۲ | مخالفت یهود و نصاری با رسول خدا و وعده الهی بر حفظ دین اسلام |
| ۳۲ | اشعار مولانا در وعده الهی به حفظ دین اسلام |
| ۳۳ | روضه استقامت و عطش شدید سیدالشهدا علیه السلام (ت) |
| ۳۵ | اشعار نیر تبریزی در عزای حضرت ابا عبدالله علیه السلام |

مجلس روز دوم:

رسالت و وظیفه انبیاء الهی

۳۷ - ۴۷

| | |
|----|---|
| ۳۹ | وظیفه انبیاء تنظیم عقاید و اخلاق و افعال بشر است، نه تبیین علوم طبیعی |
| ۴۰ | احاطه کامل ائمه اطهار بر علوم مادی |

- شرح داستان الکترون و اتم ۴۲
 عدم منافرت دین اسلام با علم ۴۴
 روضه زحمات حضرت پیامبر اکرم (ت) ۴۵
 مجلس روز سوم:

محفوظ بودن قرآن از هر گونه تحریف

۴۹ - ۵۷

- نزول تمامی کلمات قرآن به واسطه وحی ۵۱
 تحذیر و تهدید خداوند از آمیخته شدن وحی با کلام رسول خدا ۵۱
 وعده خداوند به حفظ قرآن از تحریف، و محرف بودن کتب انبیاء سالفه ۵۲
 برخی نقیصه‌ها در تورات و انجیل ۵۲
 برخی زیاده‌ها در تورات و انجیل ۵۳
 نسبت دادن گناه به انبیاء، دال بر تحریف کتب عهدین ۵۴
 ملزم شدن نصاری به قبول تحریف در کتب عهدین ۵۵
 برخی آیات داله بر تحریف کتب عهدین ۵۵
 روضه سر مبارک امام حسین علیه السلام در مجلس یزید (ت) ۵۵
 مجلس روز چهارم:

داستان آدم و حوّا در قرآن، دلیل بر وجود تحریف در تورات و انجیل

۵۹ - ۶۷

- داستان آدم و حوّا، یکی از موضوعات دالّه بر تحریف تورات و انجیل ۶۱
 داستان آدم و حوّا در سفر تکوین ۶۲
 ادلّه مرحوم علامه بر تحریف موجود در سفر تکوین ۶۲
 داستان آدم و حوّا در قرآن ۶۳
 داستان آدم و حوّا به نقل از تفسیر منسوب به امام عسگری علیه السلام ۶۶
 اشکالاتی دیگر پیرامون داستان آدم و حوّا در تورات محرف ۶۶
 توسّل جستن حضرت آدم به انوار خمسه طّیبه ۶۷
 مجلس روز پنجم:

عصمت انبیاء دلیلی بر محرف بودن تورات و انجیل

۶۹ - ۸۱

- نبوت، واسطه میان خلق و خالق ۷۱
 مراقبه، لازمه وصول به مقام نبوت ۷۱

| | |
|----|---|
| ۷۲ | آثار مراقبه در انبیاء |
| ۷۳ | دو روایت در علت کوری چشم باطن |
| ۷۴ | مراتب کمالی انسان در مثنوی معنوی |
| ۷۴ | چهار دلیل بر عصمت انبیاء |
| ۷۵ | عدم دلالت آیات قرآن بر معصیت انبیاء |
| ۷۵ | عدم امکان لغزش انبیاء در مقام تربیت و امکان آن در مقام عیودیت |

مجلس روز ششم:

حرمت مطلقه شرب خمر در ادیان الهی

۸۸ - ۸۳

| | |
|----|---|
| ۸۵ | قوانین ثابت و متغیر الهی |
| ۸۶ | مستند برخی از نصاری بر عدم حرمت خمر |
| ۸۶ | مسیح تکمیل کننده تورات است نه ناسخ آن |
| ۸۶ | حجیت احکام تورات بر نصاری |
| ۸۶ | تصریح آیاتی از تورات بر حرمت خمر |
| ۸۸ | تصریح آیاتی از انجیل بر حرمت خمر |
| ۸۸ | پاسخ به توجیه مسیحیان در جواز شرب خمر |

مجلس روز هفتم:

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

۹۵ - ۸۹

| | |
|----|--|
| ۹۱ | واجب کفایی بودن امر به معروف و نهی از منکر |
| ۹۱ | وابستگی حیات اسلام و اجتماع اسلامی، به امر به معروف و نهی از منکر |
| ۹۲ | اثر ترک نهی از منکر، در کلام امیرالمؤمنین |
| ۹۳ | آثار ترک امر به معروف و نهی از منکر در کلام رسول خدا |
| ۹۳ | پیشرفت اسلام و نجات مردم از جهالت و بربریت، با دو شمشیر نیکوی امر به معروف و نهی از منکر |
| ۹۴ | لزوم مساوات فرد مسلمان با دیگران |
| ۹۵ | سیدالشهدا علیه السلام، یگانه پرچمدار امر به معروف و نهی از منکر |

مجلس روز هشتم:

امر به معروف و نهی از منکر، آب حیات در گلستان اسلام

۱۰۳ - ۹۷

| | |
|----|---|
| ۹۹ | امر به معروف و نهی از منکر، مراد از قیام به قسط در قرآن |
|----|---|

- ۹۹ امر به معروف و نهی از منکر، یگانه ستون مانع از انحطاط جامعه اسلامی
- ۱۰۰ گناهان افراد جامعه را گناه خود ندیدن، منشأ ترک نهی از منکر
- ۱۰۰ برخی آثار تهاون نسبت به امر به معروف و نهی از منکر در احادیث
- ۱۰۱ جهاد بودن امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۰۱ ترک امر به معروف و نهی از منکر، اولین کلید فحشا
- ۱۰۱ کلام نبوی درباره اثر عافیت طلبی در امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۰۲ عزت و سعادت در پرتو امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۰۲ بی بهره گی تارکان امر به معروف و نهی از منکر، از روح اسلام

مجلس روز نهم:

شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

۱۱۱ - ۱۰۵

- ۱۰۷ لزوم رعایت موازین اخلاقی در مسئله امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۰۷ علت تبدل جایگاه معروف و منکر در جامعه
- ۱۰۷ معرفی مؤمنین در قرآن به امر به معروف و ناهی از منکر، و معرفی منافقین به ضد آن
- ۱۰۹ وابستگی کامل سایر قوانین اسلام به امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۱۰ وابستگی کامل آبادی زمین و رفاهیت مردم، به امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۱۰ دو داستان در کیفیت امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۱۰ برخی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۱۱ درجات و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

مجلس روز دهم:

دو قوه مضاده در انسان

۱۱۹ - ۱۱۳

- ۱۱۵ موقعیت آدم ابوالبشر قبل از خوردن از شجره و بعد از آن
- ۱۱۵ اوج رفعت و حضیض دنائت در انسان
- ۱۱۶ سیر کمالی انسان در مثنوی معنوی
- ۱۱۶ دعوت کردن قوه عقل به آخرت، و قوای وهم و غضب و شهوت به دنیا
- ۱۱۷ کلام خواجه نصیرالدین طوسی در افضلیت انبیاء بر ملائکه
- ۱۱۷ افضلیت انسان عاقل بر ملائکه، در مثنوی معنوی
- ۱۱۸ اشعار عمر بن سعد راجع به قتل سیدالشهدا علیه السلام

مجلس روز یازدهم:

عقل موهبتی الهی برای تشخیص صلاح از فساد

۱۲۷ - ۱۲۱

- ۱۲۳ عبادت و پاکی روح، لازمه حرکت در قوس صعود
- ۱۲۳ غزلی از حافظ در تبیین جایگاه انسان
- ۱۲۴ عقل، وسیله‌ای برای تشخیص صلاح از فساد
- ۱۲۴ قوای پنج‌گانه موجود در انسان
- ۱۲۵ اشعاری از مولانا در تبیین جایگاه انسان
- ۱۲۶ اخلاق پسندیده و تقوا، زاد و توشه مناسب در سیر الی الله
- ۱۲۶ کلام محقق طوسی در ارتباط مشاعر هفت‌گانه انسان با ابواب سبعة جهنم

مجلس روز دوازدهم:

عقل، ملکه قدسیه تنظیم غرائز

۱۳۸ - ۱۲۹

- ۱۲۹ عقل، ملکه قدسیه تنظیم غرائز
- ۱۳۱ اختلاف باطنی حیوانات، علاوه بر اختلاف ظاهری
- ۱۳۱ عقل، ملکه قدسیه و نیروی تنظیم‌کننده غرائز حیوانی موجود در انسان
- ۱۳۲ کمال حیوانات به غرائز مختصه به آنها، و کمال انسان به عقل
- ۱۳۲ اتحاد انسان با حیوان، در صورت غلبه غریزه حیوانی بر عقل
- ۱۳۳ قلب وارونه گنجایش فهم معارف الهی را ندارد
- ۱۳۳ چگونگی تأثیر ایمان و کفر در غرائز فطری بالقوه در قلب انسان
- ۱۳۴ سه روایت در بیان اقسام قلوب
- ۱۳۵ تسلط صاحب قلب فروزنده بر کائنات
- ۱۳۶ اشعار مولانا درباره اشخاصی که در راه خدا برای خود وجودی قائل نیستند
- ۱۳۷ اشعار مولانا درباره اشخاصی که اعمال غرائز حیوانی می‌کنند و عقل را کنار گذاشتند
- ۱۳۷ تغییر صورت ظاهری انسانی، به واسطه اعمال غرائز حیوانی

مجلس روز سیزدهم:

جایگاه انسان در عالم هستی

۱۴۵ - ۱۳۹

- ۱۴۱ غریزه در هر حیوانی، تراوش و اثری از روح آن حیوان

- عقل، معدّل و منظمّ تمام غرائز حیوانی موجود در انسان ۱۴۱
- کمال لاحدی، مراد از فصل ناطق در انسان ۱۴۱
- خلقت تمام موجودات زمینی و آسمانی، به جهت کمال و معرفت انسان به پروردگار ۱۴۲
- اشعاری از مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در مقام انسان ۱۴۲
- اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام در حقیقت انسان ۱۴۲
- انسان، روح و جان تمام عوالم ۱۴۳
- دل انسان، مظهر تجلیات الهی ۱۴۳
- تمام عوالم در حکم ریشه و شاخ و برگ درخت، و انسان در حکم میوه آن درخت ۱۴۳
- قدرت ایزادی انسان در عالم برزخ و قیامت ۱۴۳
- قدرت ایزادی انسان در عالم طبیعت، در اثر صیقل روح و کسب نورانیت ۱۴۴
- اشعار حاجی سبزواری در حقیقت انسان ۱۴۴
- صفای دل انبیاء و اولیاء، به واسطه عبادت و تضرّع ۱۴۵
- مجلس روز چهاردهم:

فضیلت علم و عالم

۱۵۴ - ۱۴۷

- فضیلت علم و عالم ۱۴۷
- وجود انسان عالم، علت غائی آفرینش ۱۴۹
- دلیل عقلی بر شرافت عالم ۱۵۰
- عالم، اختر شب در تاری بریریت ۱۵۰
- اشعار منسوب به امیرالمؤمنین در فضیلت علما ۱۵۰
- ادله نقلی بر شرافت عالم ۱۵۱
- فضیلت عالم بر عابد در اشعار سعدی ۱۵۲
- روایتی غریب در شرافت طالب علوم الهی و معارف حقه ربّانی ۱۵۲
- علم، چراغ روشننگر راه عقل ۱۵۳
- مجلس روز پانزدهم:

جایگاه علم و عالم در اسلام

۱۷۶ - ۱۵۵

- شرافت و افضلیت عالم ۱۵۷
- ترغیب شدید اسلام به فراگیری علم ۱۵۷

| | |
|-----|--|
| ۱۵۹ | چند روایت در فضیلت عالم |
| ۱۶۰ | کدام علم شرافت دارد |
| ۱۶۱ | نفوذ کلمه علماء اسلام |
| ۱۶۳ | ترجمه احوال شهید اول رضوان الله علیه (ت) |
| ۱۶۵ | ترجمه احوال شهید ثانی رضوان الله علیه (ت) |
| ۱۶۶ | ترجمه احوال آیه الله معظم شیخ محمدجواد بلاغی رضوان الله علیه (ت) |
| ۱۷۱ | کلام امیرالمؤمنین در حقوق عالمان دینی |
| ۱۷۱ | حکومت علماء و پیش بردن امور به دست آنها |
| ۱۷۲ | عدم تفکیک دین از سیاست |
| ۱۷۲ | تسلط معاویه بر حضرت امام حسن علیه السلام |
| ۱۷۴ | شرح حالات حضرت امام حسن علیه السلام (ت) |
| ۱۷۶ | روضه حضرت قاسم علیه السلام (ت) |

مجلس روز شانزدهم:

لزوم ملازمت علم با عمل

۱۷۷ - ۱۸۳

| | |
|-----|--|
| ۱۷۹ | علم، مقدمه تهذیب و شرافت انسان |
| ۱۸۰ | علم بدون عمل، علم نیست |
| ۱۸۰ | سه روایت در وجوب تلازم علم با عمل |
| ۱۸۱ | اشعار سعدی در وجوب تلازم علم با عمل |
| ۱۸۱ | فزونى معصیت عالم بر معصیت جاهل |
| ۱۸۱ | لاابالی گری مردم نسبت به امور دینی، در اثر عامل نبودن فرد عالم |
| ۱۸۱ | شاخصه عالم حقیقی در کلام امام صادق علیه السلام |
| ۱۸۲ | شعری از پروین اعتصامی در مذمت عالمان بی عمل |
| ۱۸۲ | سه روایت در مذمت عالمان بی عمل |

مجلس روز هفدهم:

ملازمت بین علم و تقوا

۱۸۵ - ۱۹۴

| | |
|-----|----------------------------------|
| ۱۸۷ | بی ارزشی زینت های دنیایی در آخرت |
| ۱۸۷ | بی قیمتی تحصیل علم برای دنیا |

- روایتی عجیب در بی‌قیمتی سخاوت برای دنیا ۱۸۸
- لزوم تحلیه عالم به کمالات معنویه ۱۸۹
- پایداری دنیا به عالم با عمل ۱۹۰
- کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در چهار امر قوام‌دهنده دنیا ۱۹۱
- غریزه تأسی مردم نسبت به خردمندان و دانشمندان ۱۹۱
- موعظه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خردمندان و دانشمندان منحرف ۱۹۱
- اشعار سوزناک مرحوم نیر تبریزی در مرثیه حضرت سیدالشهدا علیه السلام ۱۹۴
- مجلس روز هجدهم:**

ضرورت عقلی و شرعی پرداختن به امور دنیوی

۱۹۵ - ۲۰۷

- اختلال در امور دنیوی، موجب اختلال در سیر تکاملی انسان ۱۹۷
- قوانین اسلام در جهت سلامت زندگی مردم ۱۹۷
- مبنای اسلام بر به‌دست آوردن مال و اداره امور زندگی است، نه رهبانیت ۱۹۷
- کم‌قیمتی مسلمان محتاج، با لباس پاره و ظاهری آلوده ۱۹۸
- سه روایت در مذمت فقر ۱۹۹
- بازماندن از سیر کمالی، به واسطه دلبستگی به دنیا بیش از مقام ظرفیت دنیا ۱۹۹
- مرادف دانستن عالم با زاهد فقیر، پندار نادرست عوام الناس ۱۹۹
- ثروت و شوکت بسیاری از ائمه علیهم السلام ۲۰۰
- داستان امام صادق علیه السلام با سفیان ثوری ۲۰۰
- ضرورت عقلی پرداختن به امور دنیوی و مراد اخبار از لزوم ترک دنیا ۲۰۱
- خطبه امیرالمؤمنین در باب تقوا و لزوم إعراض از تعلق به دنیا ۲۰۱
- مال دنیا، شرط وجودی فریضه حج و انفاق به نیازمندان ۲۰۵
- داستان انفاق سیدالشهدا علیه السلام به مرد اعرابی ۲۰۵
- مجلس شب نوزدهم:**

وحشت غریب معصیت کاران از مرگ و ملازمت ابدی معاصی با آنها

۲۰۹ - ۲۲۲

- بدیهی بودن مسئله مرگ ۲۱۱
- عظمت عالم آخرت و ظهور ملازمت ابدی معاصی، دو علت برای وحشت غریب انسان از مرگ ۲۱۱
- عدم امکان فرار از مرگ ۲۱۲

| | | |
|-----|-------|--|
| ۲۱۲ | | سختی مرگ مردمان معصیت‌کار |
| ۲۱۳ | | نابودی اعمال دنیوی در زنجیر تغییرات زمان، و پایداری آنها در ثبوت عالم برزخ |
| ۲۱۳ | | تجسّم شکل واقعی انسان در عالم برزخ و از بین رفتن شکل ظاهری در زیر خاک |
| ۲۱۳ | | فناء عمل در دنیا و بقاء و ملازمت ابدی آن در آخرت |
| ۲۱۳ | | حکایت حاج ملاً مهدی نراقی و دفن کردن جنازه عرب در وادی السّلام نجف |
| ۲۱۶ | | تمثّل اموال، اولاد و اعمال انسان در هنگام رحلت از دنیا |
| ۲۲۰ | | شرح حالات امیرالمؤمنین در شب نوزدهم (ت) |

مجلس روز نوزدهم:

ضرورت فطری و شرعی کمک به مستمندان

۲۲۳ - ۲۲۳

| | | |
|-----|-------|--|
| ۲۲۵ | | اسلام، دین فطرت و تشدیدکننده غریزه طبیعی کمک به بینوایان |
| ۲۲۵ | | چهار نتیجه حاصل از کمک به فقرا |
| ۲۲۵ | | گوارایی نعمت بر خود انسان به واسطه انفاق به فقرا |
| ۲۲۶ | | صحت و برکت حاصل از انفاق به فقرا |
| ۲۲۶ | | تعادل در سطح زندگی انسان‌ها و برقراری جامعه، به واسطه انفاق به فقرا |
| ۲۲۷ | | ذخیره سازی سودی گزاف برای روز واپسین، به واسطه انفاق به فقرا |
| ۲۲۷ | | ارتقاء از مرتبه پست حیوان‌منشی به درجات بزرگ انسانیت، به واسطه کمک به مستمندان |
| ۲۲۸ | | نزول آیاتی از سوره «هل أتى» به واسطه انفاق اهل بیت علیهم السّلام |
| ۲۳۲ | | إخبار رسول خدا به کیفیت شهادت امیرالمؤمنین |

مجلس روز بیستم:

ضرورت خلوص در انفاق

۲۳۵ - ۲۴۱

| | | |
|-----|-------|--|
| ۲۳۷ | | کمک به فقراء از قوانین ضروری در اسلام |
| ۲۳۸ | | داستان انفاق عایشه |
| ۲۳۸ | | مقرون بودن اقامه صلاة و ایتاء زکات در قرآن |
| ۲۳۹ | | تعبیر روایات از میزان جود رسول خدا |
| ۲۳۹ | | فضیلت اعلان صدقات واجبه در صورت ایمن بودن از ریا |
| ۲۴۰ | | منّت در انفاق، باطل‌کننده عمل تقریبی انسان |
| ۲۴۱ | | اشعار خاقانی در باب خلوص در انفاق |

- داستان انفاق خالصانه امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۴۱
 مجلس شب بیست و یکم:

علل ترس از مرگ

۲۴۳ - ۲۵۴

- ۲۴۵ علاقه به عالم طبع و جهل به عالم آخرت، یکی از علل ترس از مرگ
 ۲۴۶ ظهور و بروز افعال انسان در آخرت، علت دیگر ترس از مرگ
 ۲۴۶ حکایات ملاقات امام هادی علیه السلام با بیمار خائف از مرگ
 ۲۴۸ کلام سیدالشهدا علیه السلام در حقیقت مرگ
 ۲۴۸ داستان اختلاف صورت ملک الموت در هنگام قبض روح مؤمن و کافر
 ۲۴۹ عدم کراهت مؤمن در هنگام قبض روح و متمثل شدن رسول خدا و ائمه علیهم السلام
 ۲۵۱ حکایت سید جواد کربلایی و ملاقات او با شیخ عرب سنی مذهب
 ۲۵۳ روضه وداع امیرالمؤمنین علیه السلام
 مجلس روز بیست و یکم:

جایگاه عدالت در اسلام

۲۵۵ - ۲۶۸

- ۲۵۷ توقف سعادت دارین بر عدالت در همه امور
 ۲۵۷ جایگاه عدالت در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
 ۲۵۸ برقراری عدالت در حکومت فاضله، مبتنی بر لگدمال نمودن هوای اماره
 ۲۵۹ داستان ورود طلحه و زبیر خدمت امیرالمؤمنین و تعویض چراغ توسط امام حسن علیهما السلام
 ۲۵۹ بیان تمام جهات سیاست و عدالت، در نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر
 ۲۶۰ چند حکایت از عدل
 ۲۶۳ حکایت آتش نمودن تنور بیوه زن، به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام
 ۲۶۵ بحثی پیرامون «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» (ت)
 مجلس روز بیست و دوم:

وضعیت انسان در عالم برزخ

۲۶۹ - ۲۷۸

- ۲۷۱ مقدماتی در معنای آیه: «رَبِّ اَرْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»
 ۲۷۲ روایتی از امیرالمؤمنین در معذب یا متنعم بودن انسان در عالم برزخ
 ۲۷۵ بهشت و جهنم برزخی، به میزان اعمال صالحه و سیئه

- مردم دنیا نسبت به برزخ و اهل برزخ نسبت به قیامت در خوابند ولی در قیامت خواب نیست ۲۷۵
- گردآمدن ارواح مطیعان در وادی السّلام، و ارواح عاصیان در برهوت یمن ۲۷۶
- سرّ تشییع شبانه بدن مطهر امیرالمؤمنین علیه السّلام ۲۷۶
- کیفیت وصیت امیرالمؤمنین علیه السّلام در برداشتن جنازه ۲۷۶
- مخفی بودن قبر امیرالمؤمنین تا زمان هارون الرّشید ۲۷۷
- مجلس شب بیست و سوّم:

تجسّم حقیقت اعمال در عالم برزخ و قیامت

۲۷۹ - ۲۸۶

- قرین غم و غصّه بودن لذّاتِ پوچ و اعتباری دنیا ۲۸۱
- مرهوم بودن لذّاتِ ماضیه، و خود فریفتن انسان غافل به لذّاتِ آتیّه ۲۸۲
- عالم برزخ و قیامت، عالم ظهور و بروز و انکشاف حقائق ۲۸۲
- ثبت و ضبط اعمال انسان توسط ملائکه ۲۸۲
- کیفیت تلقی و ثبت و ضبط اعمال انسان توسط ملائکه ۲۸۳
- حسرت عود به حیات دنیا به واسطه ملاحظه اعمال زشت در قیامت ۲۸۴
- تغییر مقدرات انسان، لازمه تطهیر از گناه در شب قدر ۲۸۵
- حسرت عمیق انسان در قیامت به واسطه عدم معیت با انبیاء و اولیاء در دنیا ۲۸۶
- مجلس روز بیست و سوّم:

اصناف شاهدان و گواهان بر اعمال انسان در قیامت

۲۸۷ - ۲۹۴

- شهادت انبیاء و اولیاء الهی بر اعمال انسان در قیامت ۲۸۹
- پیغمبر اسلام، گواه گواهان ۲۹۰
- شهادت و گواهی ملائکه نویسنده بر شانه‌های انسان در قیامت ۲۹۲
- شهادت دست و پا و جلود در قیامت ۲۹۳
- گواهی زمان و مکان بر اعمال انسان ۲۹۳
- شهادت یعنی شهود و حضور ۲۹۴
- مجلس روز بیست و چهارم:

حقیقت أعراف

۲۹۵ - ۳۰۲

- اهل أعراف، حاکم بر بهشتیان و جهنمیان ۲۹۷

- ۲۹۷ سور و دیوار فاصل بین مؤمنان و منافقان در قیامت
- ۲۹۸ علت اختصاص منافقین به ظاهر بابِ سور
- ۲۹۹ سور، تجسّم راه انسان به سوی خدا
- ۳۰۰ بیان کیفیت سور و یا اعراف در قرآن
- مجلس روز بیست و پنجم:

حقیقت معاد جسمانی

۳۰۳-۳۱۰

- ۳۰۵ معاد جسمانی انسان در صحرای محشر
- ۳۰۵ مخالفت معاد روحانی با عقل و نقل
- ۳۰۶ کلام امام صادق علیه السلام با زندق در کیفیت معاد جسمانی
- ۳۰۷ باران الهی در هنگام بعث اجساد
- ۳۰۸ معاد، تبدیل و تبدلی چون دیگر تبدلات در جریانات روزانه
- ۳۰۹ تمثیل عوالم پس از مرگ به اطوار تحولات کرم ابریشم
- مجلس روز بیست و ششم:

ادله عقلی و نقلی بر معاد جسمانی

۳۱۱-۳۱۷

- ۳۱۳ نزول باران در هنگام بعث و حشر انسان
- ۳۱۳ مراد آیات قرآن از تبدیل امثال در هنگام حشر
- ۳۱۵ معاد یعنی اعاده، نه خلق مماثل
- داستان مکالمه حضرت ابراهیم راجع به احیاء موتی، و مسئله رجعت در امم سالفه، دو نمونه
- ۳۱۶ کامل از معاد
- ۳۱۷ حکایت رجعت ارمیای پیغمبر
- مجلس روز بیست و هفتم:

جایگاه نیت در اسلام

۳۱۹-۳۲۷

- ۳۲۱ اقسام عبادات
- ۳۲۱ کلام امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السلام در اقسام عبادت
- ۳۲۲ بطلان عبادت رهبتی و رغبتی، در دیدگاه مرحوم ابن طاووس و فخر رازی
- ۳۲۲ نقد نظریه مرحوم ابن طاووس و فخر رازی در باب عبادت صحیح

| | | |
|-----|-------|---|
| ۳۲۳ | | معنای عمل خالص در کلام امام صادق علیه السلام |
| ۳۲۳ | | عسر و حرج بودن انجام عمل صالح برای اکثر مردم عادی |
| ۳۲۴ | | تأثیر نیت حقی در صورت عدم مقارنه آن با عمل |
| ۳۲۵ | | داستان مشاطه دختر فرعون |
| ۳۲۶ | | عذاب بودن لذات بهشتی مادون جنةالذات در نزد اولیاء الهی |
| ۳۲۶ | | علت خلود در بهشت یا جهنم، در کلام امام صادق علیه السلام |
| ۳۲۶ | | علت به هلاکت رسیدن ذراری قتله سیدالشهداء در کلام امام رضا علیهما السلام |

مجلس روز بیست و هشتم:

فضیلت توکل

۳۲۹ - ۳۳۷

| | | |
|-----|-------|---------------------------------------|
| ۳۳۱ | | توکل یکی از ارکان چهارگانه ایمان |
| ۳۳۱ | | توکل یعنی اعتماد و وثوق به خدا |
| ۳۳۲ | | تلازم ایمان و توکل |
| ۳۳۲ | | محبت خداوند بر متوکلین |
| ۳۳۲ | | روایاتی در فضیلت توکل |
| ۳۳۳ | | عزت و شرافت متوکلان |
| ۳۳۳ | | دو روایت در آثار توکل |
| ۳۳۴ | | درجات کمالی شخص متوکل |
| ۳۳۴ | | دو روایت غریب در مذمت انسان غیر متوکل |

مجلس روز بیست و نهم:

حقیقت توکل

۳۳۹ - ۳۴۹

| | | |
|-----|-------|---|
| ۳۴۱ | | لزوم کوشش در امور دنیا و عدم منافات آن با توکل |
| ۳۴۲ | | توکل یعنی عالم اسباب و مسببات را مؤثر در وجود نپنداشتن |
| ۳۴۲ | | داستان مردی که عزلت اختیار کرده و از خدا روزی می خواست |
| ۳۴۳ | | حکایت کوشش امام باقر علیه السلام در راه کسب مال حلال و حفظ آبرو و زندگی کفاف |
| ۳۴۴ | | حکایت ترغیب شدن حضرت داود به عدم استفاده از بیت المال و کارکردن برای رفع نیاز |
| ۳۴۵ | | کیفیت امرار معاش امیرالمؤمنین علیه السلام |
| ۳۴۵ | | روایتی از امام صادق علیه السلام در مذمت تارک دنیا |

- ۳۴۵ حکایت امام صادق و شخصی که اظهار بی‌بولی کرد
- ۳۴۷ احادیثی در باب فضیلت کسب و کار
- ۳۴۸ اشعار عارف شهیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در فضیلت کسب و کار
- مجلس روز سی ام:

درباره قاعده: **أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرَى الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا**

۳۵۱ - ۳۵۸

- ۳۵۳ جریان امور عالم ماده، به واسطه سلسله علل و معلولات
- ۳۵۴ حکایت بیماری حضرت موسی و استفاده نکردن از دارو
- ۳۵۴ عدم استجابت دعای فردی که در زیر دیوار شکسته دعا کند دیوار بر سرش خراب نگردد
- ۳۵۵ بر خلاف قاموس خلقت بودن عمل فردی که به دنبال معیشت نرود
- ۳۵۶ عدم منافات طلب دنیا با طلب آخرت
- ۳۵۶ بدون واسطه از خدا طلب کردن افراط، و اسباب را مؤثر دانستن تفریط و شرک است
- ۳۵۶ تشبیهی لطیف در جایگاه علل و اسباب در عالم ماده
- ۳۵۷ چهار دسته از مردمان جهان، در نوع نگرش به عالم وجود
- ۳۵۷ مبارزه و مخاصمه قائلین به مؤثر بودن اسباب با اولیاء خدا
- ۳۵۷ داستان مذاکرات حضرت سیدالشهدا با عمر سعد راجع به گندم عراق (ت)
- مجلس روز عید فطر:

تفسیر آیه: **﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَرْبٍ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾**

۳۵۹ - ۳۶۸

- ۳۶۲ مبیعه و خرید و فروش، در حقیقت هر فعلی از افعال انسان
- ۳۶۳ فانی بودن مبیعه‌های رنگارنگ دنیا و پایدار بودن خرید و فروش با پروردگار
- ۳۶۳ حکایت شهادت حضرت حمزه و هفتاد تن از اصحاب در جنگ احد
- ۳۶۷ کلام رسول خدا در داستان انفاق عایشه
- ۳۶۷ در بند بودن جان انسان، به واسطه افعال و اعمال
- ۳۶۷ آخرت جایگاه مردمان مؤمن و اولیاء خداست، نه پاستور و ادیسون و فلاسفه حکیم
- ۳۶۸ لزوم تقرب عملی به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۶۸ لزوم استمداد از امام زمان و پناهنده شدن به آن حضرت در لجاج فتنه‌های آخرالزمان
- ۳۶۸ گریه و تأثر امام زمان علیه السلام بر حال تباه ما
- ۲۷۶ - ۳۶۹
- آثار منتشره

مجلس روز اول

معنی و حقیقت دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۱
در وهله اول بايد به معنی «دين» پی برد، سپس دانست که حقیقت دين را
فقط در دين مقدس اسلام می توان یافت.
آنچه از آیات قرآن استفاده می شود [این است که] لفظ دين در قرآن به دو
معنی آمده است:

یکی به معنی خداشناسی؛

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹. ترجمه:

«به درستی که حقا دين در نزد خداوند فقط دين اسلام است. و اهل کتاب (در آن) اختلاف
نکردند، مگر بعد از علم و يقيني که به سوی آنان آمد؛ و این اختلاف از روی بغی و تجاوزی بود
که در میان آنها وجود داشت. و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس (بداند) که خداوند
سريع الحساب است.» (محقق)

و دیگری به معنی احکام و قوانینی که پیغمبران از طرف پروردگار برای بشر آورده‌اند.

[معنی] اول [از دین]، مثل آیه شریفه:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

این همان دینی است که مطابق فطرت است، و انسان در خود چنین دینی [را] می‌یابد و از غرائز اوست. بدین معنی که اگر فرض شود شخصی به سن بلوغ رسد و دست محیط خوب یا بد، روان او را تربیت نموده باشد، پدر و مادر هم سرپرست او نبوده باشند، فرضاً از پشت کوه ابوقبیس سر برآرد و نگاهی به آسمان و زمین کند، راجع به آفرینش آنها تفکر بنماید، در ذات خود قوه‌ای می‌یابد که آن قوه با او به گفتگو درآمده و می‌گوید که این عالم وسیع و متغیر را خدایی ایجاد کرده است؛ لذا خداشناسی از غرائز است.

در این قسم از اقسام دین، انبیاء همگی یک راه پیموده و متحداً مردم را به سوی خدا دعوت کرده و فرقی با هم ندارند؛ منتهی بعضی از آنها که در معرفت خدا درجات والایی را پیموده‌اند، بیشتر توانسته‌اند مردم را هدایت کنند و تربیت شدگان و گروندگان به آنها نیز مردان صاحب رتبه‌ای گشته‌اند. در اینجا است که قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. / امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«توجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف که بر اساس حق استوار است و از انحرافات منزّه و مبراست، بگردان. این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ این است آن دین استوار، و لکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرومانده‌اند.»

بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۱.

در اینجاست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ.»^۲

معنی دوّم از دین - همان طوری که گفته شد - پای‌بند بودن به احکام آسمانی است. در اینجا انبیاء یکسان نبودند؛ بدین معنی که دین همه آنها واحد نبود. بشر از روزی که در این عالم خاکی پای نهاد، انبیاء علاوه بر خداشناسی هریک به حسب دستور خدا به مقتضای کمال و استعداد آنها، قوانینی را برای آنها آوردند.

البته هریک از آنها صحیح بوده، و لیکن چون به واسطه کسالت روحی، بشر نمی‌توانسته در راه کمال قدم بردارد و به درجه کمال برسد، هریک از آنها مقداری بشر را به راه توحید و تأمین دارین جلو آورده‌اند.

بنابراین نباید گفت که دین عیسی حتی برای زمان او هم ناقص بوده؛ زیرا،

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹:

«ای پیغمبر، بگو: ای صاحبان کتاب (ملت یهود و نصاری که صاحبان تورات و انجیل هستند)، بیایید ما و شما به سوی کلمه و گفتاری که بین ما مشترک است (و هر دو بدون هیچ تفاوت آن را پذیرفته‌ایم) گرد آییم و آن را میزان و معیار کار خود اتخاذ کنیم؛ و آن گفتار و کلمه این است که: غیر از خدا را پرستش نکنیم، و هیچ چیزی را انباز و شریک برای او قرار ندهیم، و بعضی از افراد ما بعض دیگر را رب و مؤثر در رشد و پرورش خود نداند و ارباب و صاحب ولایت نگیرد و فقط رب و مؤثر در رشد و کمال خداوند بوده باشد (زیرا که یهود و نصاری، علماء و بزرگان خود را ارباب و مؤثر می‌دانستند). پس ای پیامبر، اگر آنها از این پیشنهاد تو روی گردانند، شما به آنها بگویید: شما گواه باشید که: ما تسلیم امر خداوندان هستیم و بدین کلمه حق اعتراف داریم.»

۲. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۸۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۳۵، تعلیقه ۳:

«هیچ نوزاد آدمی نیست مگر آنکه بر فطرت اسلام متولد می‌شود، و پس از این پدر و مادرش او را به کیش یهود و نصاری و مجوس می‌کشانند.»

چون بنی اسرائیل در مادیات فرو رفته بودند، تغییر و تعادل آنها به یکسره سوق دادن آنها به راه آخرت بود (مانند شخصی که مواد چربی و پیه و گوشت زیاد خورده باشد، طیب برای دفع صفرا به او فقط ترشی می دهد)، و چون حضرت موسی در مقابل فرعون و فرعونیان واقع شد و آنها خود را خدای جهان می پنداشتند، لذا برای آنکه بفهماند که چرخ این دنیا و اجتماع، دست آنها نیست، سلطنت و اجتماعی در مقابل آنها ایجاد کرد؛ و البته لازم بود.

گرچه آن دستورات و قوانین برای اهل آن زمان کامل بود، ولی برای پرورش انسان کامل و رفاهیت دنیا و آخرت کامل نبود؛ زیرا در آنها نسبت به چنین مردمان کامل، افراط و تفریط‌هایی ملاحظه می شد.

پیغمبر اسلام دینش کامل و برای پروراندن بشر کامل در او هیچ نقصی نمی توان یافت، و لذا یگانه راه منحصر برای ترقی و سعادت بشر دین اسلام است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾^۲

در اینجاست که دیگر قوس صعود ترقی بشر، به اوج رسید: «بُعِثْتُ لِأُمَّمٍ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»^۳ لذا اسلام دستورات پیمبران سلف را که بعضی آنها نیز به درجه کمال بوده، نقض و نسخ فرموده بلکه به آنها اضافه نموده است.

از میان انبیاء سلف حضرت ابراهیم علیه السلام دستورات و قوانینش بیشتر

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۱:

«و هر کس غیر از اسلام، دینی را برای خود اتخاذ کند، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.»

۳. مکارم الأخلاق، ص ۸. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۳:

«این است و جز این نیست که من برانگیخته شده‌ام برای آنکه مکارم اخلاق را تمام کنم.»

به حال تعدادل نزدیک است:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ *﴾^۱؛
 ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا آرْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ *﴾^۲

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۳۰ و ۱۳۱. ترجمه:

«و کدام کسی است که از آئین ابراهیم روی گرداند، مگر کسی که نفس خود را در جهالت انداخته باشد؟! * و همانا حقاً او را در دنیا برگزیدیم، و او در آخرت تحقیقاً از صالحان است. هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو، گفت: در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شدم.» (محقق)

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۱۶:

«از این آیه به دست می آوریم که:

اولاً: فقط سفهاء و فرومایگانند که از ملت و آیین و روش ابراهیم اعراض دارند.

و ثانیاً: به قاعده عکس نقیض یعنی: «كُلُّ مَنْ لَمْ يَسْفِهْ نَفْسَهُ، يَرْغَبْ فِي مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ، یعنی کُلُّ عَاقِلٍ يَرْغَبُ فِي مِلَّتِهِ؛ هر کس که نفس خود را به جهالت نیفکنده باشد، به آیین و روش ابراهیم روی می آورد، یعنی هر مرد عاقل به سوی منهاج و روش او روی می آورد.»

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۷۷ و ۷۸. ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید و سجده کنید و پروردگار خود را عبادت نمایید و کارهای خوب و پسندیده بجا آورید که امید است در این صورت به فلاح و رستگاری فائز گردید. * و جهاد کنید درباره خدا جهادی که لایق اوست. اوست که شما را اختیار و انتخاب نموده است و برای شما در دین سختی و مشکلی قرار نداده است. این همان آئین و ملت پدر شما ابراهیم است که از زمان پیشین شما را مسلمان نام نهاد، و این امر به جهت این است که رسول خدا حاضر و رقیب و گواه بر شما باشد و شما نیز حاضر و رقیب و گواه بر مردم باشید. پس اقامه نماز کنید و ﴿

در این ره انبیاء چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند
از ایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار
احد در میم احمد گشته ظاهر در این دور، اول آمد عین آخر
ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است
بر او ختم آمده پایان این راه در او منزل شده «ادعوا إلى الله»
مقام دلگشایش، جمع جمع است جمال جانفزایش، شمع جمع است
شده او پیش و دلها جمله از پی گرفته دست دلها دامن وی^۱

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ
الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا
نَصِيرٍ﴾^۲؛ لذا پیغمبر اعلام کرد و اسلام را رواج داد و خدا هم وعده داد که پس از تو
آن را نگاه می‌دارد: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳.

مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این ورق^۴
من کتاب و معجزت را حافظم بیش و کم کن را ز قرآن رافضم

﴿ زکات بدهید و خود را در عصمت و مصونیت خدا در آورید و از او استمداد بجویید؛ زیرا که او
مولا و سرپرست و آقای شماست، و چه خوب مولایی و چه خوب یاری کننده‌ای است.﴾ (محقق)
۱. گلشن راز، دیباچه.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۹۵:

«ای پیغمبر (بر مرام و مسلک خود باش و از راه حق تجاوز مکن و تابع افکار و آراء یهود و نصاری
مباش)، آنها از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آنها تبعیت کنی و از آئین و سنت آنان پیروی بنمایی؛
بگو هدایت خدا فقط هدایت است. و اگر از افکار و خواسته‌های آنها پیروی کنی بعد از آنکه به مقام
علم رسیدی و حقایق بر تو مکشوف افتاد، از طرف خدا هیچ دوست و هیچ یآوری نخواهی داشت.»

۳. سوره حجر (۱۵) آیه ۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۱۷:

«ما حقاً و تحقیقاً قرآن را که ذکر است فرو فرستادیم، و ما حقاً و تحقیقاً حافظ و نگهبان آن می‌باشیم.»

۴. خ ل: «سَبَقُ».

هست قرآن مر تو را همچون عصا کفرها را درکشد چون اژدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای چون عصایش دان هر آنچه گفته‌ای^۱
ختم سخن با روضه مناسب حضرت سیدالشهدا، و استقامت آن حضرت
حتی به عطش و سحر اسبان.^۲

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۲. لمعات الحسین، ص ۸۶:

«عبدالله بن عمار بن یعوث می‌گوید: من هیچ مغلوبی که مورد تهاجم افراد بسیاری قرار گرفته باشد و تمام اولاد او و اهل بیت او و اصحاب او کشته شده باشند، ندیده‌ام که قلبش محکم‌تر و دلش مطمئن‌تر و گامش استوارتر بوده باشد از حسین بن علی. در این حال که به لشکر دشمن حمله می‌نمود تمام رجال و سپاهیان از مقابلش می‌گریختند و یک نفر باقی نمی‌ماند. عمر بن سعد به جماعت لشکر فریاد زد: این فرزند آنزع بطن (علی بن ابی‌طالب) است؛ این فرزند کُشنده عرب است! او را در پره گیرید و از هر جانب به او حمله‌ور شوید! چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند و بین او و بین خیم حرمش جدایی انداختند. حضرت سیدالشهدا علیه السلام فریاد زدند:

یا شیعة آلِ ابی سفیان، إن لم یکن لکم دینٌ و کُنتم لا تخافون المعاد، فکونوا أحرارًا فی دُنیاکم! و ارجعوا إلی أحسابکم إن کُنتم عربًا کما ترعّمون!

”ای شیعیان و پیروان آل ابی سفیان، اگر برای شما دینی نیست و رویه شما این است که از معاد نیز نمی‌ترسید، پس در زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید! و اگر هم چنان‌که می‌پندارید از طائفه عرب هستید، به حسب‌های خود برگردید (و از اعمال ناجوانمردانه احتراز کنید)!”
شمر، حضرت را صدا زد که: چه می‌گویی ای پسر فاطمه؟!
حضرت فرمود: ”من با شما در جنگ هستم، بر زن‌ها مؤاخذه‌ای نیست؛ و تا وقتی که زنده‌ام، این لشکریان یاغی و متعدی خود را از دستبرد به حرم من بازدارید.“

قال اقصدونی بنفسی و اترکوا حرّمی قد حان حینی و قد لاحت لوائی حه

”فرمود: حرم مرا رها کنید و سراغ من به شخصه بیایید! و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است.“

شمر گفت: این درخواست را می‌پذیریم. و آن جماعت همگی به طرف خود حضرت روی آوردند و جنگ شدت یافت و عطش بر آن حضرت بسیار شدید شد.

﴿ و برای بار دوم از برای وداع به خیمه آمد و با اهل حرم وداع نمود، و سپس به مرکز مبارزه بازگشت و بسیار می‌گفت: "لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ هیچ حرکت و تحوُّلی نیست و هیچ قوه و قدرتی نیست، مگر به خداوند عزّ اسمه."

و أبو الحتوف جعفی تیری به پیشانی مبارکش زد؛ آن تیر را بیرون کشید و خون بر چهره‌اش جاری شد و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَوًّا لِي الْعِصَاةَ! اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تَدَّرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا!

"بار پروردگارا، بر این حال من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می‌گذرد واقف هستی! بار پروردگارا، یکایک آنان را بشمار و آنان را متفرقاً و متشتتاً هلاک گردان، و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار و ابداً آنها را نیامرزا!"

و با صوت بلند فریاد زد:

يَا أُمَّةَ السَّوْءِ، بِنَسَائِكَ خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عَتْرَتِهِ! أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَقْتُلُونَ رَجُلًا بَعْدِي فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ يَهُونُ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ! وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِالشَّهَادَةِ، ثُمَّ يَتَّقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ!

"ای امت بدسروش و بدکردار، با محمد در عترتش به بدی رفتار کردید! آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران باشید و به هراس آید، بلکه تمام کشتن‌ها برای شما سهل و آسان می‌نماید! و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی‌دانید!"

حصین گفت: ای پسر فاطمه، به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می‌گیرد؟

حضرت فرمودند: "بأس و شدت را در میان شما می‌افکند تا آنکه خون‌های خود را می‌ریزید، و سپس چون موج‌های دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت!"

در این حال، از کثرت زخم‌ها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آنقدر شدید بود که ایستاد تا بیارآمد؛ که مردی سنگ بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت.

پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. " وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: "إِلَهِي! إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرِهِ!"

﴿

شهید عشق که تنگ است پوست بر بدنش

تو خصم بین، که به یغما زره برد زتنش

«به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می گردد)». و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: «خدای من! تو می دانی که این قوم می کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست!»

دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد، و خون مانند ناودان فوران می کرد. حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت، و چون پر شد به آسمان پاشید و گفت: «این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است.» و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت. و برای بار دوم دست خود را زیر خون گرفت و چون پر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطخ و خون آلوده نموده و گفت: «با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدم رسول خدا را دیدار کنم.»

و آن قدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقت سر خود را بلند نگاه می داشت، که در این حال مالک بن بسر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد و برنُس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد. حضرت برنُس را انداخت و روی قلنسوه که کلاه عادی بود عمامه بست - و بعضی گفته اند: دستمالی بست - که زرعه بن شریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی وارد ساخت، و حصین بر حلقوم آن حضرت تیری زد، و دیگری بر گردن مبارک ضربه ای وارد ساخت، و سنان بن انس با نیزه در ترقوه اش زد و پس از آن بر سینه آن حضرت زد و سپس در گلوئی آن حضرت تیری فرو برد، و صالح بن وهب در پهلویش تیری وارد کرد.

هلال بن نافع می گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدت عمرم، هیچ کشته ای ندیدم که تمام پیکرش به خون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره اش نورانی باشد! به خدا سوگند لمعات نور چهره او مرا از تفکر در کشتن او باز می داشت!

و در آن حالت های سخت و شدت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده و در دعا به درگاه حضرت رب ذوالجلال عرض می کرد:

صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبِّ! لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ!

«شکیبا هستم بر تقدیرت و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من! معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه آورندگان!»

زره به غارت اگر بُرد خصم خیره، چه غم
 که بود جوشن تن، زلف‌های پر شکنش
 چو آب بست به گلزار بوتراب، سپهر؟
 که خون چکد همه از چشم لاله دمنش
 یکی به حکم تفرّج به نینوا بگذر
 پر از شقایق و گلنار زخم بین چمنش
 شهی که سندس فردوس بود پوشش او
 روا ندید به تن خصم، جامه کهنش
 لبی که روح قدس از دمش سخنگو شد
 شگفت بین که بریدند در دهن سخنش
 تنی ضعیف که پاسی فزون نماند درست
 صبا به بیهده کردی ز خار و خس کفنش
 دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد
 ز یوسفی که قبا کرده گرگ پیرهش
 چراغ دوده طه، فلک به یثرب کشت
 ز قصر شام سرآورد، دود انجمش
 زمانه گلشن زهرا چنان به یغما داد
 که بار قافله شد، ارغوان و یاسمنش
 فلک، سری که سرودش کلام یزدان بود
 نبود در خور چوب جفا، لب و دهنش
 گهش به دیر نشاندی، گهش به قعر تنور
 گهی به نیزه و گه بر درخت و گه لگنش
 مگر وفا به مکافات روز بدر نکرد
 تطاولی که کشید از تو جسم ممتحنش^۱

۱. دیوان مرحوم نیر تبریزی.

مجلس روز دوّم

رسالت و وظيفة انبياء الهى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

باید دانست که وظیفه انبیاء دعوت به راه توحید و تنظیم دستورات معاد و معاش بشر و تزکیه اخلاق است، و از سه قسمت خارج نیست: اول: عقاید؛ دوم: اخلاق؛ سوم: افعال.

بنابراین تقاضای علوم طبیعی از آنها بی مورد است؛ لذا وقتی از پیغمبر راجع به تغییرات هلال سؤال کردند، حضرت فرمود: «این [تغییرات] برای شناسایی اوقات است.» با آنکه سؤال [از] علت اختلاف بوده، ولی جواب را مطابق سؤال نیاورده تا دلالت کند وظیفه شما از من چنین سؤالی نبوده [است]:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ قُلِّ هِيَ مَوْقِفٌ لِّلنَّاسِ وَالْحَجَّ﴾^۲

۱. سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۸. *مهرتابان*، ص ۳۸۱، تعلیقه ۲:

«و ای پیغمبر، ما نفرستادیم تو را مگر برای تمام افراد مردم برای آنکه بشارت دهنده و ترساننده باشی، و لیکن اکثر مردم نمی دانند.»

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۹. *امام شناسی*، ج ۶، ص ۱۵۷:

و لیکن گاه‌گاهی ائمه اطهار راجع به علوم مادی، مطالبی برای اثبات توحید بیان فرموده‌اند؛ و از آنجا به دست می‌آید که آنها علاوه بر علوم دینی و معارف الهیه بر چنین علومی هم احاطه کامل داشته‌اند.

در آن زمان که منجمین ستارگان را به منزله گل‌میخ‌های طلایی برای زینت دنیا می‌دانستند، اسلام می‌گفت: «آنها شهرهایی هستند مانند شهرهای شما، و در آنجا موجوداتی مانند شما سکونت دارند؛ إِيَّهَا مُدْنٌ كَمُدْنِكُمْ.»^۱

«(ای پیامبر!) چون از تو درباره کیفیت هلال ماه پرسش کنند، بگو: این اشکال مختلف ماه برای تنظیم اوقات مردم و برای حج است.»
۱. این عبارت در مجامع روایی موجود یافت نشد؛ لیکن این مضمون در دو روایت ذیل این چنین آمده است:

● بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۹۱: «تفسیر علی بن ابراهیم، عن أبيه و يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: "هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ؛ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ، طُولُ ذَلِكَ الْعَمُودِ فِي السَّمَاءِ مِيسِرَةٌ مِائَتِينَ وَ خَمْسِينَ سَنَةً."»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی هستند نظیر شهرهایی که در زمین قرار دارند؛ هر شهری به ستونی از نور بسته و مرتبط شده است، و طول این ستون‌ها در آسمان به اندازه مسیر دویست و پنجاه سال راه می‌باشد."» (محقق)

● الکافی، ج ۸، ص ۲۳۱: «محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله بن يسنان، عن أبي حمزة قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام كَيْلَةٌ و أَنَا عِنْدَهُ و نَظَرُ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ: "يَا أَبَا حَمَزَةَ، هَذِهِ قُبَّةٌ أَيْنَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، و إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِوَاهَا تِسْعًا و ثَلَاثِينَ قُبَّةً فِيهَا خَلَقَ مَا عَصَا اللَّهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ."»

ترجمه: «أبو حمزة ثمالی نقل می‌کند که: شبی در خدمت امام باقر علیه السلام بودم؛ آن حضرت به آسمان نگاهی کردند و فرمودند: "ای أبو حمزه این قبة پدرمان آدم علیه السلام است، و همانا از برای خداوند عزوجل جز این قبه سی‌ونُه قبة دیگر است، و در آنها مخلوقاتی هستند که حتی به اندازه یک چشم برهم زدن خدا را معصیت نکرده‌اند."» (محقق)

در جایی دیگر حضرت صادق می‌فرماید: «هرآینه ستارگان سماوی شهرهایی هستند که اگر آنها به زمین نزدیک گردند، از سرعت حرکت آنها دهشت عجیبی بر اهل زمین رخ می‌داد.»

هنوز در آن هنگام نیوتونی به وجود نیامده بود که در اجرام سماوی بحث کند و حرکت آنها را تحت سه قانون کلی درآورد و به وجود قوه ثقل قائل گردد. نیوتون از مکتشفین قرون اخیر است و قوانین جاذبه و دافعه بین سیارات و هم‌چنین هر ذره از ذرات $\frac{m.m'}{r^2}$ را به دست آورد؛ لیکن باید دانست که قائد توانای اسلام در قرن‌ها پیش فرموده: هر جسم از اجسام دارای ذراتی هستند که به تنهایی دیده نمی‌شوند و در اتصال می‌توان آنها را ملاحظه نمود. خداوند از هر چیزی برای او جفت قرار داده؛ بدین معنی که در عالم وجود، هر قوه فعلی دارای قوه انفعال است. ذرات عالم همگی دارای دو قوه جاذبه و دافعه هستند که از جذب و دفع آنها عالم برقرار است؛ و علماء از سال‌ها در تفسیر معنی: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱ در فکر بودند و ﴿شَيْءٍ﴾ را به انسان و حیوان و نبات تفسیر می‌کردند، و لذا در تفسیر: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ متحیر می‌ماندند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند از هر شیء، در آن دو قوه جاذبه و دافعه - که همان نر و ماده باشند - قرار داده که میان متمثلین جدایی، و میان متخالفین الفت است:

۱. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴۹. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۱۲۵، تعلیقه:

«و از تمام چیزها ما زوجین (جفت نر و ماده) آفریدیم، به امید آنکه شما متذکر خدا و آفرینش وی شوید.»

۲. سوره یس (۳۶) آیه ۳۶. *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۲۴:

«پاک و منزّه است آنکه تمام جفت‌ها را از آنچه زمین می‌رویاند، و از خودشان، و از آنچه را که آنها نمی‌دانند بیافرید.»

«مَوْلُفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا؛ دَالَّةٌ بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرَّقِهَا وَبِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلَّفِهَا. وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.^۱»

شرح داستان الکترون و اتم به طور کامل،^۲ و تطبیق آن با فرمایشات حضرت رضا راجع به قوای جذب و دفع.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۲۹:

«خداوند آشتی و الفت اندازنده است در میان چیزهایی که با یکدیگر دشمنی و جدایی دارند، و دوری و جدایی افکننده است در میان چیزهایی که با هم الفت و نزدیکی دارند؛ به طوری که آن اشیائی که از هم جدا می شوند و پراکنده و دور می گردند دلالت کننده هستند بر جدایی که آنها را با وجود قرب و نزدیکی، جدا کرده و متفرق گردانیده است، و آن اشیائی که به هم نزدیک می شوند و الفت می پذیرند دلالت کننده هستند بر جدایی که آنها را با وجود بعد و دوری و دشمنی، به هم تألیف نموده و به هم پیوسته گردانیده است. و آن است معنی کلام خدا عزوجل: "و از تمام چیزها ما زوجین (جفت نر و ماده) آفریدیم، به امید آنکه شما متذکر خدا و آفرینش وی شوید."»

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۸۵، تعلیقه ۱:

«سابقاً شیمیست‌ها به کوچک‌ترین قطعه از اجسام که به نام مولکول است رسیده بودند، و آن عبارت است از: ذره کوچکی که به چشم دیده نمی‌شود و اگر بخواهیم آن را خرد کنیم خواص اولیه خود را از دست می‌دهد. و این مولکول که اگر آن را بخواهیم قسمت کنیم دیگر آن جسم نخواهد بود، خود مرکب است از ذرات بسیار ریزی که به آنها اتم گویند.

تا ۹۰ سال قبل دانشمندان فیزیک و شیمی کوچک‌ترین قسمت از مولکول را اتم می‌دانستند. شیمیست‌ها در محلول‌های رقیق مواد شیمیایی، و فیزیسین‌ها در عبور جریان برق از داخل محلول شیمیایی، پی‌بردند به تقسیمات کوچک‌تری که اتم از آنها تشکیل می‌شود؛ و به این نتیجه رسیدند که: یک دانه اتم که قطر آن از یک ده‌هزارم میلی‌متر کمتر است، خود عالمی است عجیب: در وسط خورشیدی دارد بنام پروتون که دارای بار الکتریکی مثبت است و دور آن ذراتی به نام الکترون با سرعت سرسام‌آور در گردش می‌باشند؛ بار همه الکترون‌ها منفی است. و به قدری قدرت اتم بالاست که در یک گرم خاک آن قدر انرژی ذخیره شده است که از حاصل کار یک سال کارخانه برق طهران تجاوز می‌کند.

در چهل سال پیش بنا بر تحقیقات جدید معلوم شد که هسته نیز به نوبه خود از ذرات الکتریکی مثبت به نام پروتون، و از ذرات الکتریکی منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام اینها مجموعاً بار الکتریکی به معنای انرژی می‌باشند.»

در آن موقع هرشلی^۱ نبود که ستاره اورانوس را کشف کند و دوربین‌های حسّاس ساخته، تمام اجرام سماوی را تحت مطالعه قرار دهد؛ در آن موقع کپلر^۲ و کپرنیک^۳ نیامده بودند که به اصل اشتقاق زمین از کرات سماوی پی‌برند؛ ولی قرآن گفت:

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^۴؛

﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا

أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۵.

این کلمات که ابداً با علوم مادّی آن عصر مطابقت ننموده بلکه با علوم تجربی امروزه مطابق است، دلالت بر اعجاز کلام آن بزرگواران می‌کند.

در آن موقع پاستوری نیامده و کشف میکروب نکرده بود، ولی حضرت امیر

می‌فرماید: « لا تَبُولَنَّ فِي الْمَاءِ فَإِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا. »^۶

۱. Willam herschel .

۲. Jean Kepler ۱۵۷۱-۱۶۳۰.

۳. Nicolas Copernic ۱۴۷۳-۱۵۴۳.

۴. جهت اطلاع بیشتر پیرامون علم هیئت و نجوم و دانشمندان شاخص آن، رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۵، ص ۳۰۹-۳۴۸. (محقق)

۵. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۰. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۱۷۳، تعلیقه ۳:

«آیا ندیده‌اند آنان که کفر ورزیده‌اند که آسمان‌ها و زمین در ابتدای امر آفرینش به هم چسبیده بودند و ما آن دوتا را از هم جدا کردیم؟»

۶. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۳۲:

«و پس از آن خداوند بر آسمان درحالی که به صورت دود بود متمکن و مستقر شد و سیطره و احاطه نمود، و به آسمان و زمین گفت: "بیایید، خواه از روی رضا و رغبت و خواه از روی عدم رضا و کراهت!" آسمان و زمین گفتند: آمدیم ما از روی رضا و اطاعت!»

۷. *امام شناسی*، ج ۱۱، ص ۳۱۵، تعلیقه ۲:

«این حدیث را شیخ صدوق در کتاب *خصال* در "أبواب المائة و ما فوقه" آورده است؛ و این فقره از کلام آن حضرت را که ما در اینجا آوردیم، در ص ۶۱۳ از طبع مطبعه حیدری است. ⇐

حضرت سجاد درباره قومی می فرماید: «اللَّهُمَّ اَمَلًا [اَمْرَج] مِيَاهَهُمْ بِالْوَبَاءِ.»^۱
 قال أمير المؤمنين: «فَرَّ مِنَ الْجُدَامِ [المَجْدُومِ] فَرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ.»^۲

﴿ و در وسائل الشیعة، این حدیث را از خصال در حدیث أربع مائة با این عبارت آورده است که: قَالَ: "لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي سَطْحِ الْهَوَاءِ وَلَا يَبُولَنَّ فِي مَاءٍ جَارٍ، فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَأَصَابَهُ شَيْءٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ؛ فَإِنْ لِيْلَاءِ أَهْلًا. وَإِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَطْمَحَنَّ بِبَوْلِهِ وَلَا يَسْتَقْبِلُ بِبَوْلِهِ الرَّيْحَ." (از طبع امیر بهادر، ج ۱، ص ۴۷، و از طبع حروفی اسلامیه، ج ۱، ص ۲۴۹) در این نسخه نهی از بول کردن در آب جاری شده است، و نهی شده است از آنکه: انسان بولش را به بالا کند و یا در مقابل باد نماید. و در مستدرک، ج ۱، ص ۳۸ روایاتی را ذکر کرده است که از بول کردن در آب، چه جاری و چه راکد نهی شده است. و از جمله آنکه:

از غوالی اللئالی از فخرالمحققین از رسول خدا آورده است که: "لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ؛ نباید یک نفر از شما در آبی که دوام دارد مانند چاه و چشمه و جاری بول کند."
 و نیز از غوالی اللئالی از فخرالمحققین آمده است که: در حدیث دیگری است که امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌اند: "و الْمَاءُ لَهُ سُكَّانٌ فَلَا تُؤْذُوهُمْ بِبَوْلٍ وَلَا غَائِطٍ؛ برای آب ساکنانی است، آنها را به بول و غائط آزار مدهید."

و نیز از فخر آمده است که: "و روى أَنَّ الْبَوْلَ فِي الْمَاءِ الْجَارِي يورثُ السَّلْسَ وَ فِي الرَّكِيْدِ يورثُ الْحَضْرَ؛ بول کردن در آب جاری موجب ریختن ادرار بدون اختیار می‌شود، و بول کردن در آب راکد موجب بند آمدن ادرار می‌شود."

و در تهذیب، شیخ طوسی، طبع نجف، ج ۱، ص ۳۴، در باب الاحداث، خبر ۹۱ با سند متصل خود روایت می‌کند: از فضیل، از مسمع از حضرت صادق علیه السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌اند: "إِنَّهُ نَهَى أَنْ يَبُولَ الرَّجُلُ فِي الْمَاءِ الْجَارِي إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ؛ و قال: إِنَّ لِيْلَاءِ أَهْلًا."
 ۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۳۱۶:

«در دعای بیست و هفتم از صحیفه کامله سجّادیه، آن حضرت بر اهل ثغور و مأمورین مرزهای کشور اسلام دعا می‌کند و سپس کفار را نفرین می‌نماید: "خداوندا آب‌های آنها را به وبا آلوده گردان."»

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۷. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "از شخص مبتلا به جذام بگریز، چنان‌که از شیر می‌گریزی."»
 (محقق)

بنابراین دین اسلام فرضیه‌ای مخالف علوم ندارد، بلکه جملاتی هم که استشهاد می‌شود مؤید است.

دین اسلام با علم، منافرتی ندارد و از یک پستان شیر خورده و توأمین هستند. آری، همان دین‌های مسیح و بودا است که با عقل و علم منافرت دارد.

ختم سخن با روضه مناسب زحمات پیغمبر.^۱

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۷:

«جرجی زیدان شرحی از رنج‌های پیغمبر را بیان می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: پس از مرگ ابوطالب و خدیجه، کار بر پیغمبر دشوار شد و قوم قریش از هر سو بر وی تاختند؛ به‌خصوص ابولهب و حکم بن [ابی]عاص و عقبه بن ابی معیط همسایگان پیامبر زیادت‌تر از سایرین او را آزار می‌دادند و غالباً هنگام نماز، شکنجه بر سر و روی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خالی می‌کردند و خوراکش را آلوده می‌ساختند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به طائف رفت تا مگر در آنجا یار و یآوری بیابد، ولی در آنجا نیز چیزی جز دشنام و آزار ندید؛ تا آنجا که مردم طائف دسته‌ای از نادانان و ارادل خود را به طرف حضرت رسول می‌فرستادند که با او ستیزه کنند و به رویش داد زنند، و همین‌که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنان کناره می‌گرفت و به گوشه‌ای پناه می‌برد، عده‌ای می‌آمدند و فرومایگان را می‌رانند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام این رنج‌ها را تحمل می‌کرد و دعوت خود را ادامه داده، فقط پیش خداوند خویش از نادانی مردم شکوه می‌کرد.

باری، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طائف به مکه برگشت و دشمنان خویش را بدتر از سابق دید؛ به قسمی که هر کس از دور و نزدیک با او به ستیزه برمی‌خاست و او را تهدید می‌کرد. پیغمبر با اراده ثابت و محکم بر این مصیبت‌ها صبر می‌کرد؛ در صورتی که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد، همه نوع با او همراهی و مهربانی خواهد شد؛ ولی رسول خدا از دعوت باز نمی‌گشت، چون به نبوت خود ایمان کامل داشت و می‌دانست از طرف خدا مأمور به این دعوت می‌باشد.*

داستان رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طائف و مرارت‌های حاصل از این سفر بسیار تکان دهنده است. طبری در تاریخ آورده است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه پیوسته مردم را در آشکارا و پنهانی به خدا دعوت می‌کرد و بر آزار و اذیت و تکذیب و استهزاء ایشان صبر می‌کرد؛ تا به جایی که

﴿ یکی از کفار هنگامی که آن حضرت مشغول نماز بود، رَحِمَ گوسفند (مشیمه و بچه‌دان که در شکم گوسفند، بچه در آن قرار دارد و آغشته به خون و کثافات است) را بر پیامبر افکند، و در وقتی که ظرف غذای پیامبر بر روی آتش در حال پختن بود نیز بچه‌دان گوسفند را در آن انداخت و آلوده ساخت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون از منزل خارج می‌شد، آن مشیمه و رَحِمِ افکنده شده در خانه خود را با خود می‌آورد، و بر در خانه آن افکننده (که همسایه او و از ارحام او بود) می‌ایستاد و می‌گفت: "يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ! أَيُّ جَوَارٍ هَذَا؟" ای فرزندان عبد مناف! این چگونه همسایه‌داری است؟! و سپس آن بچه‌دان را به دور می‌افکند.

از این گذشته، ابوطالب و خدیجه هر دو در یک‌سال درگذشتند؛ و این، سه سال قبل از هجرت بود. و درگذشتن آنها مصیبت عظیمی را بر رسول خدا وارد کرد؛ زیرا قریش توانستند پس از رحلت ابوطالب علیه السَّلَام اذیت‌های تازه‌ای را بر آن حضرت وارد سازند که پیش از آن قدرت نداشتند؛ حتی بعضی از آنها خاک بر سر آن حضرت پاشیدند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با آن حال داخل خانه خود شد و خاک‌ها بر سرش بود. یکی از دختران او برخاست تا خاک‌ها را بشوید و درحالی که به شستن اشتغال داشت گریه می‌کرد، و رسول خدا به او می‌گفت: "يَا بَنِيَّةُ! لَا تَبْكِي؛ فَإِنَّ اللَّهَ مَانِعٌ أَبَاكَ!؛ ای نور دیده من! گریه مکن؛ زیرا خداوند پدرت را حفظ می‌کند."

رسول خدا می‌فرمود: "آزارها و شداندی که قریش بر من وارد ساختند، عمده آنها پس از مرگ ابوطالب بود؛ ما نَأَلْتُ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْئًا أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو تَالِبٍ."**

** تاریخ تمدن اسلام (تألیف جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام)، ص ۲۳ و ۲۴.

** عبدمناف جد اعلای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف.

نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۹، تعلیقه:

«آقای محمد قزوینی در نامه‌ای که برای آقای علی اصغر حکمت به‌عنوان تقریظ بر کتاب ایشان - که درباره شرح و ترجمه احوال جامی می‌باشد نوشته‌اند، مطالبی را در تعصّب جامی در سنی‌گری او، و در شواهد و ادلّه متقنه در ایمان حضرت ابوطالب علیه السَّلَام آورده‌اند که شایان ملاحظه است. این نامه در آخر کتاب جامی تألیف علی اصغر حکمت، از صفحه ۳۹۵ تا صفحه ۴۰۷ آورده شده است. از جمله این نامه است که:

أبولهب در تمام مدت عمر خود بعد از بعثت حضرت رسول، از بزرگ‌ترین مستهزین و آزارکنندگان حضرت رسول بود. و همیشه کثافات و نجاسات بر در خانه آن حضرت ﴿

﴿ می افکند. و هر شخص یا قبیله را که آن حضرت به اسلام دعوت می نمود، ابولهب فریاد می زد که:

”سخن او را باور نکنید! این جوان برادرزاده من است و من او را بزرگ کرده‌ام؛ وی دیوانه است!“

و زن ابولهب (ام‌جمیل بنت حرب، خواهر ابوسفیان معروف) نیز در عداوت و ایذاء حضرت رسول نیز کمتر از شوهر ملعون خود نبود. و همیشه بوته‌های خار می آورد و بر سر راه حضرت رسول می نهاد. و به همین مناسبت خداوند در قرآن او را ﴿حَمَالَةَ الْحَطَبِ﴾ خوانده است.

ولی چنان‌که گفتیم: حضرت ابوطالب چهل و دو سال با تمام قوا از رسول خدا حمایت کرد؛ و رسول خدا درباره ابوطالب فرمود: ”ما نَأَلْتُ مِنْنِي قُرَيْشٌ شَيْئًا أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو تَالِبٍ.“ و نیز فرموده: ”ما زَأَلْتُ قُرَيْشٌ كَاعَةً عَنِّي حَتَّى مَاتَ عَمِّي أَبُو تَالِبٍ.“ - انتهای موضع حاجت از کلام آقای محمد قزوینی، رحمة الله علیه.

أقول: کائع: ترسنده از چیزی و بددل شونده است؛ جمعش: كَاعَةٌ. (منتهی الأرب)

مجلس روز سوم

محفوظ بودن قرآن از هر گونه تحریف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ^۱
قرآن کتابی است آسمانی که تمام آن به واسطه وحی بر رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم نازل شد؛ بدون آنکه یک کلمه قرآن از کلمات خود پیغمبر باشد:
﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲
بلکه در بعضی از آیات خداوند با لسان تشدید رسول اکرم صلی الله علیه و
آله و سلم را از آمیختن وحی به کلام خود منع می کند:
﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. * الم * ای پیامبر، آن است کتاب
منزل آسمانی، که در آن شک و ریبی نیست؛ و کتاب هدایت است برای پرهیزگاران.» (محقق)

۲. سوره نجم (۵۳) آیه ۳ و ۴. مهر تابان، ص ۳۱۲، تعلیقه:

«و رسول خدا از روی میل و هوای نفسانی خود سخن نمی گوید. * نیست سخن او مگر وحی
خداوندی که به او وحی شده است.»

قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ^۱.

سخنان خود پیغمبر در دست است؛ چنانچه آنها را با آیات قرآن قیاس کنیم، زمین تا آسمان تفاوت دارد.

خداوند وعده فرموده که قرآن را حفظ کند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲.

بنابراین، قرآن از تحریف - چه زیاده چه نقیصه - محفوظ مانده است؛ و لیکن باید دانست که کتب انبیاء سالفه از تورات و انجیل - چه نقیصه و چه زیاده - محرف است.

زیرا اولاً: در قسمت نقیصه، آیاتی در قرآن دلالت دارد بر آنکه موسی و عیسی مژده به وجود پیغمبر: محمد بن عبدالله داده‌اند؛ ولی چون در عهدین فعلاً پیدا نمی‌کنیم یا تصریحاً یافت نمی‌شود باید گفت از آنها اسقاط شده:

۱. سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۰ - ۴۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۳:

«این آیات نازله قرآنیّه، گفتار فرستاده‌ای است بزرگوار و گرامی (که از جانب خداوند، به صورت وحی بر پیغمبر فرامی‌خواند). * و آن گفتار شاعری نیست؛ و بسیار کم است ایمانی که شما بدین مطلب می‌آورید. * و گفتار کاهن و غیب‌گویی که با جنیان و نفوس خبیثه مرتبط باشد، نیست؛ و بسیار کم است تذکر و توجّهی که شما بدین حقیقت دارید. * این قرآن از جانب پروردگار و خالق جهانیان فرورستاده شده است. * و اگر این رسول ما، محمد، از نزد خودش بعضی از گفتارها را بسازد و پردازد و سپس به ما نسبت دهد، * ما وی را با دست قدرت و قهر خودمان درمی‌گیریم. * و پس از آن البتّه رگ قلب او را که حیاتش بدان بسته است می‌بریم. * و در این صورت هیچ یک از شما چنان نیرویی را ندارد که بتواند مانع از این کار شود و میان ما و میان این عمل حاجز و مانع گردد.»

۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۱۷:

«ما حقّاً و تحقیقاً قرآن را که ذکر است فرو فرستادیم، و ما حقّاً و تحقیقاً حافظ و نگهبان آن می‌باشیم.»

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَأَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۱.

آیات بسیاری را که دلالت بر پیغمبر آخرالزمان داشته باشد، از انجیل برنابا می‌توان یافت، ولی آن را جمع کرده‌اند و امروز [حتّی] جزوات معدودی از آن در دست نیست.

و [ثانیاً]: زیادی‌های ننگ‌آوری در کتب عهدین موجود است که بلاشک دست بشر آنها را به آنها افزوده است؛ من جمله: داستان نسبت معصیت دادن به انبیاء.

با آنکه در چندین جای کتب عهدین تصریح به حرمت زنا و شرب مسکر شده، درعین حال تصریح دارد که انبیاء زنا نموده و شرب مسکر کرده‌اند؛ و با وجود تسلّم حرمت زنا و مسکر باید گفت آیاتی که راجع به ارتکاب معاصی انبیاء است، محرف است.

در اصحاح، فصل ۱۹ از سفر تکوین کتاب تورات، آیه ۳۱، وارد است که:
حضرت لوط دو دختر داشت؛ یک وقت آن دو دختر با هم مذاکره نمودند که پدر ما پیر شده، باید او را مست بنماییم و پهلوی او بخواییم تا از او نسلی پدید آید. در حین شب، دختر بزرگ ظرف مسکری به پدر داد و پدر را مست کرد و پهلوی او خوابید و حامله شد و اولادی به وجود آورد که او را «مواب» نام نهادند.
شب دیگر خواهر بزرگ‌تر به خواهر کوچک‌تر گفت: «ای خواهر امشب

۱. سوره صف (۶۱) آیه ۶. ترجمه:

«و زمانی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، حقّاً که من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ درحالی‌که آنچه از قبل در برابر من است از تورات، تصدیق کننده‌ام و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارت دهنده‌ام. پس هنگامی که بیانات و ادلّه روشن و قاطع بدان‌ها رسید، گفتند: این سحری آشکار است.» (محقق)

نوبت توست!» خواهر کوچک پدر را مست کرد و پهلوی او خوابید و حامله شد و اولادی به وجود آورد و او را «ابن عمی» نامیدند. و باید دانست که فعلاً موایبان از اولاد مواب، و بنی عمون از اولاد ابن عمی هستند.

و در فصل ۲۳ از سفر تثنیه، آیه ۲، چنین وارد است که:

حرام زاده داخل جمعیت خدا نشود، و تا پشت دهم داخل جمعیت خدا نگردد. (۳) عمونی و موابی داخل جمعیت خدا نشود تا ده پشت (البته مقصود از عدم دخول، عدم ورود در زمرة پیمبران است).

در فصل نهم از سفر تکوین، آیه ۲، وارد است که:

حضرت نوح فلاحت نموده و تاکستانی غرس نمود؛ سپس مقداری خمر آشامید و داخل چادر رفته برهنه شد.

انجیل یوحنا، فصل دوم، آیه ۱:

در روز سوم، در قانای جلیل، سوری واقع شد. [عیسی] با شاگردانش در آن محل بودند. چون مقداری از روز برآمد، مریم به عیسی گفت که: «شراب تمام شده است؛ باید شراب تهیه کنی!»

عیسی گفت: «مادر، تو را با من چه کار! به کار خود مشغول باش!»
مریم در خانه آمده، به نوکران گفت: «حاضر باشید که هرچه عیسی گوید اطاعت کنید!» و در آن منزل شش ظرف سنگی بزرگ بود که هر یک، دو-سه من آب می گرفت و آنها را برای طهارت یهود در آنجا قرار داده بودند.
عیسی به نوکران گفت: ظرفها را پر از آب کرده در مجلسی آوردند، و میر مجلس از آن آبها خورد و گفت: «ای عیسی، این شرابهای خوب را از کجا آورده ای؟! مردم همه اوّل شرابهای خوب می خوردند، سپس بد را؛ [لیکن شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟!] و آن میرمجلس نمی دانست که آن شرابها آب بوده و به معجزه عیسی شراب شده است؛ لکن شاگردان چون مطلع شدند به نبوت عیسی ایمان آوردند.

نسبت گناه به انبیاء، دالّ بر تحریف کتب عهدین است؛ زیرا اگر قائل به عدم

تحریف شویم، لازمه‌اش آن است که بگوییم: خداوند شخص گناه‌کار و خائنی را برگزیده خود نموده، و لازمه‌اش عجز خداوند از ارسال رسل مطیع می‌باشد. شخص آیا راضی می‌شود مال‌التجاره خود را - با علم به خیانت - در تحت اختیار خائنی بگذارد که او را بفروشد؛ ابداً! لذا نصاری باید یکی از پنج امر را قبول کنند:

اول: آنکه خداوند قادر بر ارسال رسول غیر عاصی و خائن نبوده؛ تعالی الله عَن ذَلِكَ عَلُوًّا كَبِيرًا.

دوم: آنکه خداوند به گناه انبیاء جاهل بوده؛ تعالی عَن ذَلِكَ.

سوم: آنکه عیسی و نوح و لوط و غیرهم پیغمبر نبودند، و این خلاف فرض خود آنهاست.

چهارم: آنکه زنا و شرب خمر در زمان انبیاء سلف حرام نبوده، و با وجود تصریح عهدین به حرمت آنها این قسم هم باطل [است].

ناچار شق پنجم که تحریف باشد آنها را ملزم خواهد کرد.

در قرآن نیز آیاتی وجود دارد که دلالت بر تحریف کتب عهدین می‌کند:

﴿قَوْلٍ لِّلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾؛^۱

و قوله تعالی: ﴿مَنْ الَّذِينَ هَادُوا تُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾.^۲

ختم سخن با روضه مجلس یزید.^۳

۱. سوره بقره (۲) آیه ۷۹. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۷۶:

«پس وای برای کسانی است که کتاب (تورات) را با دست‌های خود می‌نویسند (تحریف می‌کنند) سپس می‌گویند: این نوشته از طرف خداست.»

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۶. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۴۷:

«بعضی از کسانی که یهودی هستند، کلمات خداوند را از جای خود تغییر می‌دهند.»

۳. أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۷۹:

«أسرا را که وارد مجلس یزید کردند، حضرت سجاد را به غل جامعه بسته بودند، و دوازده تن از ↵

﴿ اسرا را به یک ریسمان بسته بودند. آنها را با حالتی فجیع و فظیع داخل مجلس نمودند. یزید رو کرد به حضرت سجاد و گفت: "حمد خدایی را که کشت پدر تو را!" حضرت فرمود: "لعنت بر کسی باد که پدر مرا کشت!"

یزید این آیه را خواند: ﴿وَمَا أَصْنَبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾. حضرت فرمود: "این آیه درباره ما وارد نشده است؛ آن آیه ای که درباره ما وارد شده است، این آیه است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾."

یزید فرمان داد در این حال سر مبارک سیدالشهدا را در جلوی او در طشتی گذاردند. در روایت است که چون نظر حضرت سجاد به آن سر افتاد، دیگر تا آخر عمر از سر گوسفند غذا نخورد. و چون نظر حضرت زینب بر آن سر افتاد بی طاقت شد و گریبان پاره کرد و با ناله محزونی که دلها را مجروح می نمود صدا می زد: "وا حُسَيْنَا! يا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يا بَنَ مَكَّةَ و مِنِّي! يا بَنَ زَمْرَمَ و صَفَا! يا بَنَ فَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ! يا بَنَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ! [يا بَنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى!]"

یزید در نهایت مستی و غرور و خوشی، باده می خورد و ابداً به ناله جگر گوشه زهرا، زینب کبری توجهی نکرد و مشغول خواندن این اشعار شد:

1. لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا
 2. لَعِبَتِ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا
 3. لَسْتُ مِنْ خَنْدِيفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِم
 4. قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيٍّ ثَارَنَا
 5. وَقَتَلْنَا الْقَرْنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ
 6. فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرِ مِثْلِهَا
 7. لَوْ رَأَوْهُ فَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا
 8. وَكَذَلِكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ
- وَقَعَةَ الْحَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ
خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ
مِنْ بَنِي أَحْمَدٍ مَا كَانَ فَعَلٌ
وَقَتَلْنَا الْفَارِسَ اللَّيْثَ الْبَطْلَ
وَعَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاغْتَدَلٌ
وَبِأَحَدٍ يَوْمَ أَحَدٍ فَاغْتَدَلٌ
ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَسْلُ
فَاتَّبَعْتُ الشَّيْخَ فِيمَا قَدْ سَأَلَ

[۱] ای کاش بزرگان و پیران قوم من که در جنگ بدر حاضر بودند و حوادث آن روز را از نزدیک دیده بودند، امروز حاضر بودند و حادثه خزر ج (واقعه کربلا) که شمشیرهای کشیده شده از غلاف ما کارساز شدند را می دیدند.

[۲] فرزندان هاشم، چند روزی با سلطنت بازی کردند، پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست ﴿

﴿ و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است .

۳) از قبیله خندف نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نگیرم .

۴) ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن تک سوار شیر بیشه شجاعت را از پای درآوردیم .

۵) و ما آن سرور و رئیس بزرگان آنان را کشتیم و انتقام کشته‌های خود را در جنگ بدر گرفتیم و اینک کفه ترازو مساوی گردید .

۶) و ما آنان را به کشته‌های جنگ بدر و جنگ احد معاوضه نمودیم و اینک برابر شد .

۷) اگر بزرگان قبیله من می‌دیدند آنچه را که بر سر حسین آوردم از خوشحالی هلهله سر می‌دادند و می‌گفتند: ای یزید، هیچ‌گاه دستانت بیمار نگردد و از کار نیفتد .

۸) و این چنین شیخ و پیر ما به من سفارش نموده است و من متابعت پیر و بزرگ خود را نمودم و درخواست او را برآورده نمودم (منظورش اُبی سفیان بود). [مترجم]

این اشعار را می‌گفت و با خیزران خود بر لب و دندان حضرت می‌زد و می‌گفت: "ای حسین چه خوش لب و دندانی داری!"

أبو بَرزَه سلمی که حاضر مجلس بود و از صحابه حضرت رسول الله است گفت: وای بر تو یزید، چوبت را از این لب و دندان بردار! شهادت می‌دهم که رسول الله این لب و دندان را می‌بوسید، و می‌مکید لب و دندان او و برادرش حسن را و می‌فرمود: "شما دو نفر سید جوانان اهل بهشتید؛ خدا بکشد کشنده شما را و مهیا نماید برای آنها دوزخ را!"

مجلس روز چهارم

داستان آدم و حوا در قرآن، دلیل بر
وجود تحریف در تورات و انجیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿يَبْنِيءَ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تَمِيمًا إِنَّهُ يَرِنُكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوُهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

یکی از موضوعاتی که دلالت بر تحریف تورات و انجیل می‌کند، شرح داستان آدم و حوا با شیطان است که در عهدین مذکور است.^۲ و برای توضیح این

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸ و الله شناسی، ج ۳، ص ۱۳۸:

«ای فرزندان آدم! البته نباید شیطان شما را به فتنه اندازد؛ هم‌چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون نمود، به طوری که لباس آنها را از تنشان جدا کرد تا اینکه زشتی‌ها و قبائح آنها را به ایشان بنمایاند. تحقیقاً او و قبیلۀ او می‌بینند شما را از آنجایی که شما آنها را نمی‌بینید. ما شیاطین را، اولیاء و سرپرستان و رفقای کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند.»

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون یکی از مهم‌ترین تحریفات موجود در تورات رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۱۴۶؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۷۹.

مطلب باید مقاله عهدین، با مقاله قرآن راجع به آدم و حوا با شیطان بیان شود.

در سفر تکوین چنین وارد است:

خداوند آدم را خلق نمود و جنتی در عدن خلق کرد و آدم را در آن بهشت قرار داد، و پس از آن حوا را ایجاد کرد. و در وسط آن دو بهشت یک درخت حیات و یک درخت معرفت حسن و قبح خلق کرد، و نهی بدن جان جاری کرد که آن به چهار شعبه تقسیم می‌شد: فیشون، جیحون، حدافل (دجله)، فرات.

سپس بدن‌ها فرمود: از شجره معرفت حسن و قبح نخور که خواهی مرد. آدم و حوا عریان بودند و ابداً خجالت نمی‌کشیدند؛ برای آنکه شعور نداشته و حسن و قبح را تمیز نمی‌دادند.

مار که از همه حیوانات حیله‌اش بیشتر بود به حوا گفت: آیا خدا گفته است که از این درخت‌ها منخوری؟!

حوا گفت: خدا فرموده از همه درخت‌ها بنخوری مگر درختی که در وسط بهشت است؛ زیرا که گفته است اگر بنخوری، خواهید مرد.

مار در جواب گفت: نخواهید مرد، بلکه چون خدا می‌دانسته اگر بنخوری مثل او عالم به حسن و قبح شده و چشم‌هایتان باز می‌شود، خدا نخواسته شما مانند او عالم شوید.

آدم و حوا از شجره خوردند و آن وقت به حسن و قبح مطلع شده، چشم‌های آنها باز شد. خود را عریان دیده و برای خود ساتر عورت ساختند.

عجب از این کلام بی‌اساس؛ زیرا:

اولاً: عدن در یمن بوده و بر بوغاز باب المندب است؛ و دجله از جبال ارمنیه سرچشمه گرفته و فرات از ارض روم، و هر دو به خلیج فارس می‌ریزند. و علاوه، رود جیحون و فیشون در ترکستان واقع و به عدن چه ربطی دارد؟!

ثانیاً: چه نسبت‌های پست و جهل به خدا داده، و شیطان را عالم دانسته است؛ زیرا می‌گوید: «خدا گفت: "از این درخت منخوری که می‌میرید!" آدم و حوا خوردند و نمردند.» پس در خداوند جهل است یا خدعه.

علاوه، این سخن می‌رساند که مار از خداوند راستگوتر است؛ زیرا مار گفت: «بخورید، نمی‌میرید!» و خدا گفت: «بخورید می‌میرید!» و خوردند و نمردند.

علاوه، خدا در این مرحله که می‌خواسته از آدم و حوا عالم‌تر باشد، از حریف خود شکست خورد؛ زیرا فی‌الواقع خدا می‌خواست که آنها از درخت معرفت حسن و قبح نخورند و مانند او به حسن و قبح اطلاعی حاصل نکنند و لذا از روی کذب به آنها گفت: «می‌میرید!» اتفاقاً چون آنها خوردند چشمشان باز شده خود را عریان دیده، برای خود ساتر ساختند.

و از همه مهم‌تر آنکه: در تورات وارد است که مار همان ابلیس است؛ در این صورت، تمام معایب را برای خدا و محاسن را برای شیطان ثابت می‌کند. با این همه فضاحت، عیسویان در مقام جواب می‌گویند: مراد موت روحانی است. تورات می‌گوید: «قبل از اکل، روح آنها مرده و معرفت حسن و قبح نداشتند و به واسطه خوردن شجره، معرفت پیدا کردند.» این کلام دلالت دارد بر آنکه آنها روحاً زنده شدند!

اگر بگویند خدا می‌خواست آنها حیات ابدی داشته و به واسطه اکل، حیات آنها موقتی شد، این هم خلاف نصّ تورات است که می‌گوید: «خدا بذر فنا بر آدم پاشیده و بر شجره حیات، موگُل گماشت تا آدم از آن نخورد.»

به هر حال، قرآن ابداً از شجره معرفت اسمی نمی‌برد؛ فقط می‌فرماید:

﴿وَيَتَّادَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْنِهُمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ

تَلَكُمَا الشَّجَرَةَ وَأَقْلُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ * قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۱.

درست مطالب تورات عکس قرآن است؛ خدا در سوره طه می فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِئَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى * فَقُلْنَا يَتَّادِمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى * فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَّادِمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لهُمَا سَوْءٌ تُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى * قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا حَمِيْعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَنَّا

۱. سوره اعراف (۷) آیات ۱۹ - ۲۳. ترجمه:

«و ما گفتیم که: "ای آدم! تو با جفتت در بهشت منزل گزینید؛ پس از هر جا که می خواهید بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد!" * پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را که از (عیوب و قبائح و) عورت هایشان بر ایشان پوشیده مانده بود، برای آنان پدیدار گرداند و گفت: "پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، مگر برای آنکه (مبادا) دو فرشته شوید یا از زمره جاودانگان گردید." * و برای آن دو سوگند یاد کرد که: "هرآینه من برای شما از خیرخواهان هستم!" * پس آن دو را به واسطه فریب فرود آورد و به سقوط کشانید. پس چون آن دو از (میوه) آن درخت (ممنوعه) چشیدند، (لباس های بهشتی از) تنشان دور شد و عیوب و قبائح و) عورت های آن دو پدیدار گشت، و شروع کردند تا از برگ های بهشت چیده و بر روی عورت های خود ساتری بنهند؛ (در این حال) پروردگارشان بر آن دو بانگ زد: "مگر شما را از این درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که حقاً و حقیقتاً شیطان برای شما دشمنی آشکار است!؟" * گفتند: "پروردگارا! ما بر نفس خود ظلم کردیم، و اگر تو ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود." (محقق)

ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى ﴿۱﴾ - الخ.

قرآن می‌گوید: قبل از خوردن شجره، ساتر عورت داشتند و به واسطه خوردن از آن درخت، عورت آنها نمایان شد؛ تورات به عکس.

قرآن، کذب و خدعه را به شیطان نسبت می‌دهد، زیرا که خدا می‌گوید: اگر از شجره نخوردید گرسنگی و تشنگی و گرمی آفتاب و عریان بودن نصیب شما نخواهد شد، و خوردن از شجره موجب این مشقات می‌گردد، چنان هم شد؛

۱. سوره طه (۲۰) آیات ۱۱۵ - ۱۲۴. ترجمه:

«و ما با آدم عهدی بستیم (که فریب شیطان را نخورد) پس فراموش کرد و ما او را ثابت قدم و استوار نیافتیم. و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: "به آدم سجده کنید" و سجده کردند مگر ابلیس که ابا و امتناع ورزید. * و آنگاه گفتیم: "ای آدم! این شیطان دشمن تو و دشمن جفتت می‌باشد؛ متوجه باش که شما را نفریبید و از بهشت بیرونتان ننماید که در آن صورت دچار سختی و مشکلات خواهید شد! * از برای تو در بهشت (همه چیز مهیاست) جایی است که گرسنه نمی‌شوی و برهنه نمی‌گردی! و حَقّاً تو در آنجا تشنه نمی‌شوی، و آفتاب گرم بر تو اثری نمی‌گذارد!» * با همه این سفارش‌ها شیطان در آدم وسوسه کرد و گفت: "ای آدم، آیا (دوست داری) تو را بر شجره خلود و درخت ابدیت که هیچ‌گاه کهنه و فرسوده نگردد دلالت نمایم؟! * (آدم از شیطان پرسید: "آن درخت کدام است؟" گفت: "همان شجره‌ای که خدا تو را از آن منع کرد؛ از آن تناول کن تا عمر ابد بیابی!") پس آدم و جفتش از آن درخت (به فریب شیطان) خوردند، و بدین جهت (لباس‌های بهشتی از تنشان دور شد و عیوب و قبائح و) عورت‌های آن دو پدیدار گشت و شروع کردند تا از برگ‌های بهشت چیده و بر روی عورت‌های خود ساتری بنهند. و آدم نافرمانی پروردگارش را نمود و گمراه شد. * سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و وی را هدایت نمود. * فرمود: "همگی از آن (مقام) فرود آید، درحالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است؛ پس ای آدم و حوایی که به زمین نزول نموده‌اید، اگر به سوی شما از جانب من هدایتی برسد، هر کس که از هدایت من پیروی کند، هیچ‌گاه گمراه نمی‌گردد و بدبخت و تهی‌دست نخواهد شد. * و کسی که از ذکر من و از یاد من روی گرداند، پس در اثر این إعراض، زندگانی او ناگوار و سخت می‌شود و ما او را در روز قیامت نیز کور محسور خواهیم نمود." (محقق)

شیطان می‌گوید: اگر خوردی در جنت پایدار خواهی بود، آدم خورد، از جنت بیرونش کردند.

فی‌التفسیر: «چون خداوند شیطان را از جنت بیرون کرد، شیطان از میان ماری درآمد و به سوی آدم رفت و گفت: «از این درخت بخور تا زندگی جاوید یابی!» آدم گفت: «خدا داناتر است.» شیطان به صورت مار پیش حوا رفت و گفت: «خدا سابقاً شما را از خوردن این درخت منع کرد، ولی حالا اجازه داد؛ و علامتش این است که اگر بخواهی از این شجره بخوری، موکلان حفظ شجره از تو ممانعت نمی‌کنند.» حوا پیش آمد؛ موکلان خواستند منع کنند، خدا گفت: «منع نکنید؛ زیرا من به آدم و حوا اختیار داده‌ام و خود باید صلاح و فساد امر خود را تشخیص دهند.» حوا خورد و آدم را هم به خوردن دعوت کرد و خدا آنها را از بهشت بیرون کرد.^۱

از همه عجیب‌تر آنکه تورات می‌گوید:

«وقتی که آدم و حوا از شجره خوردند و معرفت به حسن و قبح پیدا نمودند و خود را عریان دیدند، در این هنگام خدا آهسته‌آهسته در جنت قدم می‌زد و آواز می‌داد. همین‌که آن دو صوت خدا را شنیدند، پشت درختی مخفی شدند. خدا به آدم گفت: «تو کیستی؟» آدم گفت: «من آدمم! صوت تو را شنیدم، از شدت خجلت چون عریان هستم، در پشت درخت پنهان شدم.» خدا گفت: «که به تو گفت عریانی؟ مگر از شجره خورده‌ای؟!»

اولاً: تورات نسبت به خدا، نسبت جسمیت و قدم زدن می‌دهد.

دیگر آنکه: خدا از آدم سؤال کرد: «کیستی؟ مگر از شجره خورده‌ای؟!»

بنابراین خدا جاهل بوده است!

بعداً تورات می‌گوید: «چون خدا مطلب را بدین‌گونه دید، با خود گفت: آنها هم مثل من شده و از حسن و قبح اطلاع پیدا نموده‌اند و هم‌اکنون است که از شجره

۱. التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام، ص ۲۲۲.

حيات بخورند و مثل من همیشه جاودان باشند؛ لذا خدا آنها را از بهشت بیرون کرد تا دستشان به شجره نرسد.»

تورات می گوید: «خدا آدم را در عدن قرار داد؛ ولی در لسان مسلمانان چنین مشهور است که آدم در جزیره سیلان و سراندیب^۱ وارد شد و در آنجا نیز کوهی است به نام آدمس پیک^۲ یعنی کوه آدم؛ و بین جزیره و قاره آسیا سنگ‌های عظیمی در دریاست که عبور کشتی‌ها از آنجا مشکل و آنجا را آدمس بریدج^۳ یعنی پل آدم خوانند و اینها دلالت بر صحت کلام مسلمین دارد.

آدم در زمین آمد و سال‌ها از رحمت خدا دور بود. خواست توبه کند، خدا فرمود: «بگو: "إِلَهِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَنْتَ الْمَحْمُودُ، وَبِحَقِّ عَلِيٍّ وَأَنْتَ الْعَالِي، وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ وَأَنْتَ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَأَنْتَ الْمُحْسِنُ، وَبِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَأَنْتَ قَدِيمُ الْإِحْسَانِ."»^۴

آدم می گوید: «این شخص آخر که بود که چون اسم او را بردم، حال من تغییر کرد؟!»

۱. Sarandib .

۲. Adam's peak .

۳. Adam's bridge .

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵ و نفس المهموم، ص ۵۱، با اختلاف:

«و رَوَى صَاحِبُ الدَّرِّ الثَّمِينِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَتٍ﴾: أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَأَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَالْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَقَنَهُ جَبْرَائِيلُ قُلْ: "يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ" ...»

ترجمه: «صاحب کتاب الدر الثمین در تفسیر آیه ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَتٍ﴾ روایت می کند که: حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام اسماء پیغمبر اسلام و ائمه علیهم السلام را در ساق عرش مشاهده نمود؛ پس جبرئیل به او تلقین کرد تا بگوید: "یا حمید بحق محمد، یا علی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و الحسین و منك الإحسان."»

گفت: «او سبط محمد مصطفی است که شهید تیغ اعداء خواهد شد.»
 خدا خبر می دهد: «و لو تَرَاهُ يَا آدَمُ و هُوَ يَقُولُ: وَا عَطْشَاهُ! وَا قِلَّةَ نَصْرَاهُ!
 حَتَّى يَحْوَلَ الْعَطْشُ بَيْنَهُ و بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ! فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ و شُرْبِ
 الْحَتُّوفِ! فَيَذْبَحُ ذَبْحَ الشَّاةِ مِنْ قَفَاهُ، و يَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ، و تُشَهَّرُ رُءُوسُهُمْ هُوَ و
 أَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ، و مَعَهُمُ النَّسْوَانُ؛ كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ.»^۱

۱. همان. ترجمه:

«ای آدم، ای کاش او را می دیدی که می گوید: "وای از تشنگی! وای از کمی یار و یاور!" تا آنجا که تشنگی چون دود، بین او و آسمان حائل گردد! کسی جوابش را نمی دهد مگر با شمشیر و نوشیدن جرعه مرگ! پس او را نظیر ذبح کردن گوسفند، از قفا سر می برند، و دشمنانش بار و بنه او را به یغما می برند، و سر مبارک وی و یارانش را - همراه با زنان - در شهرها می گردانند؛ این چنین در علم خدای واحدِ مَنَّانِ گذشته است.»

مجلس روز پنجم

عصمت انبياء، دليلی بر محرف بودن
تورات و انجيل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسْئِرُونَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۱

نبوت واسطه میان خلق و خالق است و هر کس نمی‌تواند چنین مقامی را احراز نماید. مگر آنکه قابلیت رابطه و توسط داشته و به عبارت ساده؛ همان‌طوری که با بشر گفتگو و حشر دارد، با خالق نیز گفتگو داشته و پرده حجاب مادیت از دیدگان او برداشته شده باشد؛ نبی باشد [و] دارای درجه ولایت باشد.

شخص اگر بخواهد بدین مقام رسد، باید مراقبه کند:

اوّل عبادات واجبه و اعمال واجبه را اتیان و محرمات را ترک کند؛

سپس مستحبات را اتیان و مکروهات را ترک کند؛

از نردبان توکل و تسلیم و تفویض و رضا بالا رود؛

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶ و ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰۳:

«بلکه فرشتگان بندگان گرامی و معزز خدا هستند، که در انجام مأموریت خود به گفتار از خدا پیشی نمی‌گیرند و به امر خدا عمل می‌نمایند.»

قلبش صاف و زنگار دلش زدوده گردد و قابلیت آن را پیدا کند که انوار الهی در او تجلی پیدا کند.

این اشخاص از خواب بیدار می شوند و معنی «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۱ و^۲ در دنیا برای آنها حاصل می شود؛ زیرا که خواب یعنی فقدان حس [و] مردم همه در خوابند، به علت عدم حس قلب. چون بدین مقام رسند چشم دل باز گردد؛ آنچه را که دگران نمی بینند،

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۸۵، تعلیقه ۲:

«شرح منازل السائرين، انتشارات بیدار، ص ۳۴، باب اليقظة: "كما قال عليه السلام: النَّاسُ نِيَامٌ." و مرصاد العباد، ص ۴۶۸، تعلیقه ۷: "النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا." و در ص ۶۶۰ در توضیحش آورده است که:

روایتی است که در زهر الآداب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و در شرح تعریف به حضرت علی علیه السلام منسوب است. ر. ک: / احادیث مثنوی، ص ۸۱. و در الإنسان الكامل عزیزالدین نسفی، در دو جا آمده است: ص ۲۷۱ و ص ۴۲۶؛ و در احادیث مثنوی نیز در دو جا: اول در ص ۸۱، شماره ۲۲۲:

این جهان وهم است، اندر ظن مه ایست

گر رود در خواب دستی باک نیست
مناسب است با مضمون این روایت: النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا. که در زهر الآداب طبع مصر، ج ۱، ص ۶۰، منسوب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله؛ و در شرح تعریف، ج ۳، ص ۹۸ منسوب است به مولای متقیان علی علیه السلام. و دوم در ص ۱۴۱، شماره ۸۳۴:

تا برآید ناگهان صبح اجل
وا رهد از ظلمت ظن و دغل
مستفاد است از مضمون روایت: النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا. که شرحش در ذیل شماره ۲۲۲ مذکور است.

۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۰:

«مردمی که در این دنیا زندگی می کنند، همه خوابند؛ وقتی بمیرند تازه بیدار می شوند.»

ملاحظه می‌کنند و معنی «موتوا قبل أن تموتوا»^۱ درباره آنها مصداق پیدا می‌کند. در این حال علاقه‌شان به زخارف پوچ و اعتباری دنیا، کم می‌گردد.

من طرق العامه، عن النبي صلى الله عليه و آله: «لولا تكثير في كلامكم و تزيج في قلوبكم لرأيتم ما أرى و لسمعتم ما أسمع»^۲.

۱. توحید علمی و عینی، ص ۱۴۹، تعلیقه ۳:

«این جمله متن عبارت روایتی است مرسله، ولی به مضمون آن در خطبه ۲۰۱ از نهج البلاغه آمده است که: "و آخر جوا من الدنيا قلوبكم قبل أن تخرج منها أبدانكم." سید حیدر آملی در جامع الأسرار، طبع سنه ۱۳۴۷، ص ۳۷۸ و ص ۳۷۹ گوید که: فحينئذ يكون الإنسان ميتاً بالإرادة، حياً بالطبيعة؛ كما قيل: مُتٌ بِالْإِرَادَةِ تَحْيًى بِالطَّبِيعَةِ (و) كما روى: "من أَمَاتَ نَفْسَهُ فِي الدُّنْيَا أَحْيَاهَا فِي الْآخِرَةِ."

و این گفتار بعضی از حکما بود. سپس گوید:

و بِالْحَقِيقَةِ عَنْ هَذَا الْمَوْتِ أَخْبَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي قَوْلِهِ: "مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا." و كذلك أمير المؤمنين عليه السلام في قوله: "قد أحيا عقله، و أمات نفسه، حتى دق جليله، و لطف غليظه، و برق له لامع كثير البرق، فأبان له الطريق، و سلك به السبيل، و تدافعته الأبواب إلى باب السلامة و دار الإقامة، و ثبتت رجلاه بطمأنينة بدنيه في قرار الأمن و الراحة بما استعمل قلبه و أرضى ربه."

و این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۱۸ از نهج البلاغه است؛ و شیخ نجم‌الدین رازی در مرصاد العباد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ص ۳۵۹ ذکر نموده است؛ و هم‌چنین در ص ۳۶۴ و ص ۳۸۴ به عنوان استشهاد آن را آورده است.

۲. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۰۶:

«بمیرید قبل از اینکه بمیرید.»

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶؛ صریح السنه، ص ۲۹، با اختلاف. رساله لب الباب، ص ۳۹: «از طریق عامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که: "اگر این گفتار بسیار در زبان‌ها، و این اضطراب و آشوب در دل‌های شما نبود، هرآینه می‌دیدید آنچه را که من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه را که من می‌شنوم."»

عن الصادق عليه السلام: «لولا أن الشياطين يحومون حول قلوب بني آدم لرأوا ملكوت السموات والأرض»^۱

از جمادی مردم و نامی شدم و ز نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملائک بال و پر
و ز ملک هم بایدم جستن ز جو کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
بار دیگر از ملک قربان شوم آن چه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم مردم چون ارغنون گویدم که إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
انبیاء که چنین درجه‌ای را حائزند، حقاً باید گفت معصیت نمی‌کنند و
عصمت در آنها ضروری است.

دلیل دیگر برای عصمت انبیاء آنکه: آنها وسائطند و باید امین باشند. سلطان عادل، شخص خائن را حکومت شهری نمی‌دهد؛ تاجر شخص خیانتکار را به دارالتجاره خود نمی‌گمارد. چنانچه خدا نبی عاصی را رسول خود قرار دهد، یا باید گفت: خدا عاجز بوده دیگری را بفرستد، یا جاهل به معصیت او بوده؛ و هر دو خلاف مقام احدیت است.

دلیل دیگر: اجماع است^۲ بر عصمت انبیاء.

دلیل دیگر: اخبار متواتره از ائمه علیهم السلام.

با این بیانات روشن شد که انجیل و تورات که نسبت معصیت به انبیاء

۱. عوالمی اللثالی، ج ۴، ص ۱۱۳، با قدری اختلاف. رساله لب اللباب، ص ۳۹:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده: اگر شیاطین گرداگرد دل‌های فرزندان آدم گردش نمی‌کردند، هر آینه آنها ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌دیدند.»

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۳. این بنده در رساله اجماع از منظر تقد و نظر، بحثی مستوفی در عدم حجیت آن نموده‌ام. (معلق)

می دهد، باید گفت که محرفند.

اگر نصاری و یهود بگویند آیاتی هم در قرآن وجود دارد که دلالت بر معصیت آنها می کند - مثل ﴿وَعَصَى آدَمُ﴾؛^۱ یا مثل ﴿فَلَمَّا أَتَاهُمَا صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَآءَ فِيمَا آتَاهُمَا﴾؛^۲ ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾^۳ - جواب هر یک مستلزم مقدمه‌ای است.

اما اول آنکه: انبیاء چون وسائند دارای دو مقامند:

۱. مقام تربیت خلق؛

۲. مقام عبودیت آنها نسبت به خالق.

اما مقام اول آنها، پس باید گفت: آنها معلم و مربی بشرنند و خدا آنها را امین دانسته، و معلم و مربی باید دارای درجات تربیتی متعلم و مربی باشد؛ لذا با مردم در افعال باید فرق داشته باشند.

و اما در مقام عبودیت، در کیسه خود جز فقر و عجز و نیستی و مملوکیت چیز دیگری ندارند؛ درحالی که از مخلوق، اشرفند. هرچه درجه آنها بیشتر گردد، نابودی و عجز و فقر آنها نسبت به خالق زیادتر خواهد شد.

احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل^۴
در این مقام عبودیت و سیر نفسانی خود، ممکن است بعضی لغزش‌هایی از

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۱. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۴۸:

«و آدم نافرمانی (پروردگارش را) نمود.»

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۰. ترجمه:

«پس چون خداوند به آدم و حوا فرزندی صالح (سالم و تندرست) عنایت فرمود، برای خدا، در آنچه به آنها عطا کرده بود، شریکانی قرار دادند.» (محقق)

۳. سوره فتح (۴۸) آیه ۲. *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۳۱۵:

«برای آنکه خداوند گناهان مقدم و مؤخرت را بیامزد.»

۴. *مثنوی معنوی*، دفتر چهارم.

آنها سر زند و آن ابداً ربطی به مقام معصیت درباره مخلوق ندارد. این معصیت، معصیت نفسی خود آنهاست نسبت به خود آنها، درحالی که ممکن است همان معصیت برای مخلوق حسنه باشد: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»^۱

چنانچه خود آن ذوات مقدسه در هر دو حال سخنانی دارند:

در مقام اول: «لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ»^۲ آن شرافت آنهاست.

در مقام دوم: «إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ»^۳

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۳:

«عبارت "حسنات الأبرار" مضمون روایتی نیست؛ گرچه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی. در تفسیر المیزان این عبارت را به مشهور نسبت می دهد؛ لیکن در کشف الخفاء للعجلونی، ج ۱، ص ۳۵۷ این عبارت را به ابی سعید خراز که از اکابر صوفیه (متوفی ۲۸۰ هـ. ق) بوده است نسبت می دهد.»

۲. رساله لب اللباب، ص ۳۷؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۱۲. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۴۳: «قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ." - الخبر. كلمات مكنونه، ص ۱۱۴، از امام صادق علیه السلام: "أنه قال: "لنا حالات مع الله هو فيها نحن، ونحن فيها هو، مع ذلك هو هو ونحن نحن."»

ملاً علی نوری در تعلیقه اسفار، ج ۲، ص ۸۸: «و فی الکافی: "لنا حالات مع الله نحن هو و هو نحن."»
۳. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۱۷:

«برای من در وقت حضور در مقام عز و جلال حضرت حق، یک موقعیتی است که هیچ ملکی از ملائکه مقرب و نه پیامبری از مرسلین، تحمل آن مقام را نمی تواند بکند.»

۴. الأمالی للصدوق، ص ۳۵۷؛ مفتاح الفلاح، ص ۳۱۱. مطلع انوار، ج ۴، ص ۳۴:

«إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ، وَكَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُكَ؟! حُبُّكَ فِي قَلْبِي وَإِنْ كُنْتُ عَاصِيًا. مَدَدْتُ إِلَيْكَ يَدًا بِالذَّنْبِ مَمْلُوءَةً، وَعَيْنًا بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً. مَوْلَايَ أَنْتَ عَظِيمُ الْعُظَمَاءِ وَأَنَا أَسِيرُ الْأَسْرَاءِ؛ أَنَا الْأَسِيرُ بِذَنْبِي الْمُرْتَهَنُ بِجُرْمِي. إِلَهِي لَيْتَنِي طَالِبَتْنِي بِذَنْبِي لِأُطَالِبَتَنَّ بِكَرَمِكَ، وَ لَيْتَنِي طَالِبَتْنِي بِجَرِيرَتِي لِأُطَالِبَتَنَّكَ بِعَفْوِكَ. وَ لَيْتَنِي أَمَرْتُ بِإِلَى النَّارِ لِأُخْبِرَنَّ أَهْلَهَا أَنِّي كُنْتُ أَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. اللَّهُمَّ إِنَّ الطَّاعَةَ تُسْرِكُ وَالْمَعْصِيَةَ لَا تُسْرِكُ؛ فَهَبْ لِي مَا يُسْرِكُ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يُسْرِكُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. ﴿﴾

«ای خدای من! چگونه تو را بخوانم درحالتی که معصیت تو را نموده‌ام، و چگونه تو را نخوانم درحالتی که تو را شناخته‌ام؟! محبت تو در دل من است و اگر چه گناه کارم. بلند کردم به سوی تو دستی را که سرشار از گناه است، و دوختم به تو چشمی را که کشیده شده به امید است. ای مولای من! تو بزرگ بزرگانی و من گرفتار گرفتاران؛ من گرفتارم به گناه خودم و گروگانم به جرم خودم. ای خدای من! هرآینه اگر مطالبه کنی از من به دستاویز گناهم هرآینه مطالبه می‌کنم از تو به دستاویز کرمت، و اگر مطالبه کنی از من به دستاویز جریرهام هرآینه مطالبه می‌کنم از تو به دستاویز عفت، و اگر مرا امر به سوی آتش کنی هرآینه به اهل آن اعلام خواهم نمود که من حَقًّا گوینده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بوده‌ام. بار پروردگار من! طاعت تو را خشنود می‌سازد و معصیت به تو ضرری نمی‌رساند؛ پس عنایت کن به من آنچه تو را خشنود کند و پیامرز بر من آنچه تو را ضرری نمی‌رساند، ای ارحم الراحمین.»

معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۴۰:

«و هم چنین مؤلف مزار کبیر که سید فخر بن معد موسوی و یا بعضی از بزرگان افاضل معاصرین او می‌باشد، می‌گوید:

برای من روایت کرد شریف ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهرة علوی - آدم الله عزه - و با الفاظ خود در شهر کوفه در سنه پانصد و هفتاد و چهار برای من املاء نمود، از پدرش، از جدش، از شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه - رضی الله عنه - از حسن بن علی بیهقی، از محمد بن یحیی صولی، از عون بن محمد کندی، از علی بن میثم - رضی الله عنه - از میثم تمار که او گفت: شبی از شبها مولای من امیرالمؤمنین علیه السلام مرا با خود از کوفه به خارج آن برد، و به سوی صحرا می‌رفتیم؛ تا آنکه چون به مسجد جعفی رسید، رو به قبله نمود و چهار رکعت نماز گذارد، و چون سلام داد و تسبیح گفت، دست‌های خود را برای دعا گشود و چنین گفت:

”إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ، وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُكَ وَ حُبُّكَ فِي قَلْبِي مَكِينٌ؟! مَدَدْتُ إِلَيْكَ يَدًا بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً وَ عَيْنًا بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً. إلهي أنت مالِك العطايا و أنا أسير الخطايا، و من كرم العظماء الرفق بالأسراء و أنا أسير بجرمي مرتين بعيلي. إلهي ما أضيئ الطريق على من لم تكن دليلاً، و أوحش المسلك على من لم تكن أنيسه!*" - تا آخر دعائی که خواندند.

و سپس صدای خود را کوتاه کردند و به حال إخفات دعائی کردند، و سپس سجده نمودند و چهره خود را به خاک می‌مالیدند و صد مرتبه در آن حال العفو العفو گفتند، و سپس برخاستند و از مسجد جعفی بیرون آمدند و راه صحرا را در پیش گرفتند. ...

* این دعا طویل است و قریب یک صفحه از صفحات کتاب بحار الأنوار طبع کمپانی است، و معنای این فقرات ذکر شده این است:

←

خدا هم در قرآن، اشاره به دو مقام می‌کند:

در مقام اوّل: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱؛
و گاهی نسبت به مقام دوّم آنها، کوتاهی آنها را یادآور می‌شود؛ مثل:
﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾^۲.

• معصیت در مقام دوّم ابداً ربطی به معصیت در مقام اوّل ندارد؛ زیرا که آدم به دنیا نیامده و واسطه واقع نشده بود؛ فقط رابطه میان خود و خالق را به واسطه اکل شجره ضعیف کرد. پس قیاس عصیان آدم با عصیان عیسی و لوط و نوح که در عهدین وجود دارد، قیاس مع الفارق است.

• و اما جواب از آیه ﴿فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَلِحًا﴾ آن است که شرک دو قسم است:

اوّل: شرک در عبادت که در مقام بندگی غیر از خدای را مدخلیت دادن است؛ صاحب این شرک نجس است و به جهنم خواهد رفت.

دوّم: شرک در طاعت است؛ یعنی در مقام ایجاد مخلوقات، غیر خدا را هم دخالت دادن به طور توهم؛ و صاحب این شرک نجس نیست و به جهنم نمی‌رود.

و اگر کسی بخواهد در این مقام هم مقصد و تأثیر را یکبار با اطمینان قلب

«خدای من! چگونه تو را بخوانم درحالی که معصیت تو را کرده‌ام، و چگونه تو را نخوانم درحالی که تو را شناختم و محبت تو در دل من جای گرفته است؟! من دست‌های پر از گناهان خود را به سوی تو گشوده‌ام، و چشمان پر از امید را به سوی تو دوخته‌ام. پروردگار من، تو مالک بخشش‌ها هستی و من اسیر لغزش‌ها، و از اخلاق کریمانه بزرگان است که با اسیران مدارا می‌کنند و من اسیر جرم و جنایت خود هستم و گروگان عمل. خدای من! چقدر تنگ است آن راهی که تو راهبرش نباشی، و چقدر ترسناک است آن طریقی که تو در آن مونس نباشی!»

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳. *امام شناسی*، ج ۱۵، ص ۳۲۱:

«حقاً خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان.»

۲. سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۱۲۱. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۴۹:

«و آدم نافرمانی پروردگارش را نمود و گمراه شد.»

راجع به سوی خدا داند، زحمات زیادی لازم دارد.

آدم در مقام عبودیت جز خدا، دیگری را عبادت نکرد، و لیکن چون خدا به او فرزند داد، توهم نمود که ما هم در ایجاد او دخالت داریم؛ لذا در این مقام مشرک شد و این شرک ابداً به شرک اول ربطی ندارد.

• و اما جواب از آیه ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ﴾^۱ آنکه:

پیغمبر چون پیوسته باید دارای ترقیات روحی و سیر درجات نفسانی باشد، در مواقع غذا خوردن و نزدیکی کردن که خواهی نخواهی توجه به دنیا زیاد و به خالق کم می‌شد، مقام سیر حضرت در این حالات متوقف می‌ماند؛ لذا حضرت برای جبران هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کرد.^۲ و آیه راجع به این جهت است، و

۱. سوره فتح (۴۸) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۵:

«برای آنکه خداوند گناهان مقدم و مؤخرت را بیامزد.»

۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲۱، تعلیقه:

«شرح منازل السائرین، ملاً عبدالرزاق کاشانی، انتشارات بیدار، ص ۱۰۵: "و هَذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي؛ وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً."

و در تعلیقه آورده است: "حسین بن سعید در کتاب زهد، باب توبه، ص ۷۳ از حضرت امام ابو عبدالله جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ... وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ."

و ترمذی در کتاب تفسیر، باب ۴۸، ج ۵، ص ۲۸۳ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تخریج حدیث کرده است که فرمود: "إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً."

و ابن ماجه در کتاب الأدب، باب الإستغفار، ج ۲، ص ۱۲۵۴ تخریج حدیث نموده است که: "إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَآتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً."

و بخاری در کتاب الدعوات، ج ۸، ص ۸۳، تخریج کرده است که: "وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَآتُوبُ إِلَيْهِ - خ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً."

ایضاً احمد در مسنده، ج ۲، ص ۲۸۲ روایت نموده است.

الاً تمام دنیا اجماع دارند بر آنکه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در تمام مدت عمر، گناهی گرچه کوچک انجام نداد.

قرآن همه انبیاء را تقدیس نموده؛ درباره یوسف می گوید:

«و مسلم در کتاب التذکر، باب الإستغفار، ج ۴، ص ۲۰۷۵ تخریح کرده است که: «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ.»

و در مرصاد العباد، ص ۲۵۷ گوید: «چنان که خواجه علیه الصلاة در کمال مقام محبوبی و دولت «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» هنوز توبه را کار می فرمود و می گفت: إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.»

و در ص ۳۲۶ گوید: «آنچه خواجه علیه السلام می فرمود: إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي - تا آخر، یعنی از اختلاط خلق و تبلیغ رسالت و اشتغال به معاملات بشری، هر نفس وجودی می زاید و ابر کردار در پیش آفتاب حقیقی می آید؛ من به استغفار، نفی آن وجود می کنم روزی هفتاد بار.» و در ص ۶۲۴ در تعلیقه آورده است که: «این حدیث در کشف المحجوب هجویری و صحیح مسلم و صحیح بخاری موجود است.»

و سمعانی در روح الأرواح، ص ۴۱۲ با عبارت: «و إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي» ذکر نموده است و معلق آن، نجیب مایل هروی، در ص ۶۷۹ گفته است: «حدیث نبوی است.»

ابن اثیر در نهاییه، ج ۳، ص ۴۰۳ ذیل ماده غین به همین حدیث استناد جسته و گفته است: «الغین: الغیم. أراد ما یغشاه من السهو الذی لا یخلو منه البشر؛ لأن قلبه أبداً كان مشغولاً بالله تعالی، فإن عَرَضَ لَهُ وَقْتًا مَا عَارَضَ بَشَرِيٌّ يَشْغَلُهُ، مِنْ أُمُورِ الْأُمَّةِ وَالْمَلَّةِ وَمَصَالِحِهَا، عَدَّ ذَلِكَ ذَنْبًا وَتَقْصِيرًا فَيَفْزَعُ إِلَى الْإِسْتِغْفَارِ.»

و ایضاً در مختار الصحاح ذیل غین، و در الأصول العشرة، ص ۸۸، و لوائح منسوب به عین القضاة، ص ۱۲۶ وارد است.

و در احادیث مثنوی، تحت شماره ۴۲۵، این بیت مولانا را آورده است:

همچو پیغمبر ز گفستن وز نثار توبه آرم روز، من هفتاد بار

و گفته است: «ناظر است به حدیث ذیل: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَآتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً،

که در صحیح بخاری و مسند أحمد و جامع صغیر با اندک تفاوتی موجود است.»

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصَّرَفَ عَنْهُ السُّوءَ
وَالْفَحْشَاءَ﴾.^۱

از حضرت صادق روایت است که مقصود از برهان، نبوت است.^۲
ملاحظه کنید که اسلام و قرآن چگونه نفی معصیت از آنها می‌کند و عهدین
اثبات آن را.

انبیاء و اولیاء به مقامی رسیده‌اند که هیچ لذتی جز انس با پروردگار برای آنها
لذت ندارد؛ چگونه با این حال برای لذت دنیا معصیت کنند؟!^۳

داستان سیدالشهدا و حالات آن حضرت و گفت‌وگوی در قتلگاه.^۴

تَرَكَتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَ وَ أَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ أُرَاكَ
فَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبًا لَمَّا حَنَّ الْفُؤَادُ إِلَى سَوَاكَ^۵

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴. ترجمه:

«و هرآینه آن زن آهنگ وی کرد، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او
می‌نمود. این چنین کردیم تا هرگونه زشتی و بدی و عمل شنیعی را از او دور گردانیم.» (محقق)

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۴۴:

«إِنَّهُ النَّبِيُّ الْمَانِعُ مِنَ ارْتِكَابِ الْفَوَاحِشِ وَالْحِكْمَةُ الصَّارِفَةُ عَنِ الْقَبَائِحِ. رُوِيَ ذَلِكَ عَنِ الصَّادِقِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

۳. رجوع شود به همین مجلد ص ۳۳، تعلیقه.

۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۶:

«ایات ”هَجَرْتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَ“ از ابراهیم ادهم می‌باشد؛ و اینکه در منابع به حضرت
سیدالشهدا علیه السلام نسبت می‌دهند، زبان حال است نه زبان قال.»

۵. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۶:

«من در راه میل و هوای تو از جمیع خلائق کناره گرفتم؛ و برای دیدار و لقای تو عیالم را یتیم نمودم.
بنابراین، اگر تو درباره محبت مرا قطعه‌قطعه کنی، ناله و آه دل من به سوی غیر تو بلند نمی‌شود.»

مجلس روز ششم

حرمت مطلقه شرب خمر در ادیان الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ
الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ
وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَبْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾^۱

احکام و قوانین خدا دو قسم است:

اول: قوانینی است که به مقتضای محیط و مردم تفاوت می‌کند؛ مثل نماز
خواندن به سوی بیت المقدس.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۹۰ و ۹۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۸۴:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، استعمال خمر و شراب و قمار زدن، و برای بت‌ها قربانی کردن، و شتر را به طور قرعه و قمار قسمت کردن، پلید است و از عمل شیطان است؛ پس اجتناب کنید به امید آنکه به فلاح و رستگاری فائز گردید! * این است و غیر از این نیست که شیطان به واسطه خمر و قمار می‌خواهد در میان شما تخم عداوت و کینه و دشمنی را بپاشد، و شما را از یاد خدا و ذکر او و از نماز باز دارد؛ آیا در این صورت از شراب‌خواری و قمار دست بر می‌دارید؟!»

دوم: قوانینی است که تغییر محیط و مکان و زمان در مصلحت و مفسده‌اش دخالتی ندارد؛ مانند: حرمت چیزهایی که برای مزاج و عقل بشر مضر باشد، و وجوب اعتقاد به معاد که نظام بشر منوط به آن است.

خمر خوردن و زنا کردن از قبیل ثانی است و برای همه مردم مضر و حرام است. تا وقتی که خمر خمر است و مسکر، خدا او را بر احدی جایز نکرده؛ و در انبیاء سلف هم جایز نکرده و از محرّمات ابدیه محسوب می‌شود.

البته باید دانست که بعضی از نصاری می‌گویند در انجیل آیه‌ای که دلالت بر حرمت خمر کند، وارد نشده و بنابراین بر عیسویان جایز است.

برای ابطال این سخن باید گفت که: عیسی علیه السلام تورات را نسخ نکرده؛ زیرا خود حضرت مسیح علیه السلام می‌فرماید (فصل ۵/انجیل متی، آیه ۱۷):

تصور نکنید من برای ابطال تورات و رسائل انبیاء آمده‌ام؛ بلکه این طور نیست و من برای تکمیل آنها آمده‌ام. (۱۸) و به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زائل نشود، یک نقطه یا یک همزه از تورات زائل نخواهد شد؛ بلکه تمام آن واقع خواهد شد.

فصل ۲۳/انجیل متی، آیه ۱:

در آن وقت عیسی به شاگردان فرمود که: (۲) نویسندگان و فریسیان بر کرسی نشستند. (۳) هر چه شما را امر کنند فراگیرید و بکار برید، ولی مطابق عمل آنها عمل نکنید؛ زیرا آنها مطابق گفته‌های موسی عمل نمی‌کنند.

با این مقدمه واضح شد که: احکام تورات بر نصاری حجّت است و تمام نصاری باید به قوانین تورات که در انجیل نسخ نشده عمل کنند؛ اگر از تورات استدلال کنیم بر حرمت خمر، راه فرار بر مسیحیون باقی نمی‌ماند.

آیاتی که در تورات صراحت در حرمت خمر دارد به طریق ذیل است:

۱. اصحاح دوم حبقوق، آیه ۵:

«و حَقًّا إِنَّ الْخَمْرَ غَادِرَةٌ؛ یعنی ثابت و پابرجاست که خمر هلاک‌کننده است.»

(در ترجمه فارسی چاپ لندن همین‌طور ترجمه شده)

۲. اصحاح ۲۳ از امثال سلیمان، آیه ۲۰:
 «و لا تَكُنْ بَيْنَ شَرِبِي الْحَمْرُ؛ یعنی با کسانی که خمر می‌آشامند مجالست مکن.»
۳. اصحاح ۲۳، آیه ۲۹:
 «لِمَنْ الْوَيْلُ؟ لِمَنْ الشَّقَا؟ لِمَنْ الْمُخَاصِمَاتُ؟ لِمَنْ الْكَرْبُ؟ لِمَنْ الْجَرْحُ بِلا سَبَبٍ؟ لِمَنْ اِزْمِهْرَارُ الْعَيْنَيْنِ؟ (آیه ۳۰) لِلَّذِينَ يُدْمِنُونَ الْحَمْرَ!»^۱
۴. اصحاح ۲۳، آیه ۳۱:
 «لا تَنْظُرْ إِلَى الْحَمْرِ إِذَا احْمَرَّتْ حِينَ تُطَهَّرُ حَبَابُهَا فِي الْكَأْسِ وَ سَاعَتِ مَرْقُوقَةٍ.»^۲
۵. اصحاح ۲۳، آیه ۳۲:
 «تَلْسَعُ كَالْحَيَّةِ وَ تَلْدَعُ كَالْأَفْعَوَانِ.»^۳
۶. اصحاح ۵ اشعیا، آیه ۱۱:
 «وای بر آنان که سحر بر خیزند و در صدد شرب مسکر باشند، که مسکر آنها را تا هنگام شب مست کند.»
۷. اصحاح ۵ اشعیا، آیه ۱۲:
 «و در مجالس خود بریط و شراب و دف و نای موجود دارند.»
۸. اصحاح ۵ اشعیا، آیه ۱۳:
 «وای بر آنانی که به نوشیدن شراب پهلوان و در مزج شراب قوت مندند.»

۱. ترجمه: «عذاب مضاعف و شقاوت از آن چه کسی است؟ آن کیست که دائم مخاصمه و مشاجره به پا می‌کند و بی‌جهت زخمی می‌شود و چشمانش قرمز و تار می‌گردد؟ * کسی که پیوسته شرب خمر می‌کند و به دنبال میگساری می‌رود.» (محقق)
۲. ترجمه: «پس فریفته شراب گلگونی که در جام به تو چشمک می‌زند و به ملائمت از گلویت پایین می‌رود، مشو و بدان نگاه مکن!» (محقق)
۳. ترجمه: «(زیرا) مانند مار کشنده تو را نیش خواهد زد و همچون افعی تو را خواهد گزید!» (محقق)

این آیات در تورات بوده و بر نصاری هم حجت است. علاوه، در انجیل آیاتی وجود دارد که دلالت بر حرمت شرب خمر می‌کند.

۱. اصحاح ۲۱، سفر تشیه، آیه ۲۰:

«و به مشایخ شهرش بگویند این میر ما یاغی شده و به قول ما گوش نمی‌دهد؛ زیرا او می‌خواره است.»

۲. اصحاح ۲۱، سفر تشیه، آیه ۲۱ می‌فرماید که:

«به مردمان شهر بگویند که: جمع شوند و او را سنگ‌سار نمایند.»

انجیل علاوه بر حرمت خمر، مجازات سختی هم برای مرتکبین به آن قائل شده.

۳. باب اول، انجیل لوقا، آیه ۱۵:

«مدح می‌نمایند ملائکه، یوحنا را برای پدرش زکریا؛ زیرا او در نزد خدا

بزرگ است و شرب خمر نخواهد نمود.»

مسیحیان با تمام این آیات در تورات، نسبت شرب خمر به عیسی و نوح می‌دهند و در عین حال عهدین را هم محرف نمی‌دانند. در مقام مکالمه می‌گویند: این آیات را قبول داریم ولی این آیات یا قبل از شراب خوردن عیسی بوده یا بعد؛ اگر قبل بوده فعل عیسی ناسخ آن است، اگر بعد بوده پس عیسی گناه نکرده.

در جواب می‌گوییم: هر دو شق باطل است:

در اول آنکه: در احکام عقلی که مستقل باشد - مثل قبح ظلم - نسخ معنا

ندارد؛ کما آنکه در اول سخن اشاره شد که شرب خمر حرمتش مختص به زمانی دون زمانی نیست.

و از دوم جواب می‌دهیم که: پیغمبر قبل از بعثت هم نباید به کارهای زشت

و نکوهیده و به خصوص کارهایی که مزیل عقل است دست زند.

ختم سخن با روضه سر سیدالشهدا در مجلس یزید می‌خواره.^۱

۱. رجوع شود به همین مجلد ص ۳۳ تعلیقه.

مجلس روز هفتم

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱

از واجبات شریعت اسلام، امر به معروف و نهی از منکر است و اهمیّت
بسیاری دارد؛ به طوری که خداوند با آنها معرفی بهترین امت را کرده است، و به
مقتضای کریمه ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ باید گفت که وجوب آن کفایی است.

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰/امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰:
«شما بهترین امتی بودید که برای مردم برگزیده شد، که به شایستگی و نیکی و امور شناخته شده
و پسندیده امر می کردید، و از زشتی و پلیدی و امور ناشناخته و نکوهیده نهی می نمودید و ایمان
به خدا می آوردید.»

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴/امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰:
«و باید در میان شما امتی باشند که به سوی خیر بخوانند، و امر به معروف کنند و نهی از منکر
بنمایند، و آنها هستند آنان که البته رستگارند.»

باری، اسلام بهترین ادیان است؛ زیرا دین اجتماع است. برای حفظ اجتماع باید علاوه بر اتحاد صوری، دل‌های مردم متحد باشد و زنجیری قلب‌های آنان را به هم پیوسته سازد.

جامعه‌ای زنده است که مردم آن در اثر «تعاون بقاء» زندگی کنند؛ حیات هر یک در اثر حیات دیگری باشد. فرضاً مانند بدن انسان؛ چون اعضاء مختلف آن دارای روح واحد هستند، علاوه بر آنکه هر دستگاه که کار مستقلی انجام می‌دهد، مزاحم با کار دستگاه‌های دیگر نیست، آماده ترمیم و نواقص دیگری هم هست. و جامعه هنگامی می‌میرد که افراد آن روی قانون «تنازع بقاء» به وجود آیند؛ چون بدن مرده که به واسطه عدم جهت جامع متلاشی گردیده، تبدیل به کرم‌هایی می‌شود که آن کرم‌ها یکدیگر را خورده و همه از بین می‌روند.

اسلام وقتی زنده است که تمام افراد برای حفظ روح اسلام هم‌دست باشند و برای نگاه‌داری ایمان و توحید و حفظ نظام معاد و معاش یار و یاور باشند؛ این حاصل نیست مگر آنکه هر یک دیگری را امر به معروف و نهی از منکر کند.

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.»^۱

جامعه‌ای که افراد آن یکدیگر را دوست داشته باشند و در رفع حوائج یکدیگر بکوشند، زندگانی سالم و خوشی خواهند داشت؛ به آمال خود خواهند رسید؛ درهای سعادت به روی آنان گشوده خواهد شد.

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۱. ترجمه:

«از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: "کسی که امر منکر و زشت را با قلب و دست و زبانش انکار ننماید، مرده‌ای است بین زندگان!"» (محقق)

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی^۱

عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ [وَ التَّقْوَى]؛ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نُزِعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ، وَ سُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ.»^۲

اگر کسی شرب خمر کند، بعد از به هوش آمدن از مستی، هر کس به او برسد بگوید چرا مست کردی و او را سرزنش کند، دیگر مرتکب نمی‌گردد؛ و اگر کسی ترک فریضه کند، به همین طریق او را وادار کنند، آن عمل را انجام خواهد داد؛ لذا این دو قانون در اسلام صورت قانونیت دارد.

اسلام در دنیا پیشرفت نکرد و مردم را از جهالت و بربریت نجات نداد، مگر این دو شمشیر نیکوی آنها.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِيَعْمَتِهِ إِحْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْعُرْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا

۱. گلستان سعدی، باب اول.

۲. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۱۸۱. ترجمه:

«از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت شده که فرمود: "پیوسته امر مردم بر خیر و صلاح خواهد بود تا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر نمایند و به یکدیگر در کار نیک و تقوا یاری رسانند؛ هرگاه این عمل را ترک کنند، برکت‌ها از آنها گرفته می‌شود، و بعضی از آنها بر بعضی مسلط می‌گردند در حالی که هیچ یآوری برای آنها در آسمان و زمین نخواهد بود." (محقق)

جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱.

مسلمان باید بین خود و دیگران تفاوت نگذارد و در سرّاء و ضرّاء با مردم شریک باشد. خطاب پروردگار به موسی است:

«یا موسی! إِنِّي أَعْلَمُكَ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ فِيهَا الْخَيْرُ كُلُّهُ؛ الْأُولَى لِي، وَ الثَّانِيَةُ لَكَ، وَ الثَّلَاثَةُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، وَ الرَّابِعَةُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ النَّاسِ. أَمَّا الَّتِي لِي، فَاعْبُدْنِي فَلَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا. وَ أَمَّا الَّتِي لَكَ، أِنَّكَ مُجْزَى لِعَمَلِكَ [بِعَمَلِكَ] فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ. أَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، عَلَيْكَ بِالذُّعَاءِ وَ عَلَيَّ بِالْإِجَابَةِ. أَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ النَّاسِ، فَتَرْضَى لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لِلنَّاسِ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ.»^۲

۱. سوره آل عمران (۳) آیات ۱۰۲ - ۱۰۵. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید؛ و مبادا مرگ شما را فراگیرد، مگر آنکه شما در درجهٔ اعلای اسلام و تسلیم باشید! * همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و تفرقه نکنید، و نعمت خداوند را که بر شما ارزانی داشت به خاطر بیاورید در آن زمانی که شما دشمن هم بودید و خداوند در میان دل‌های شما الفت افکند و بنابراین در سایهٔ نعمت خدا برادر شدید؛ و شما در لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن برگرفت. این‌طور ای پیامبر، خداوند آیاتش را بر شما مردم، روشن و مبین می‌دارد به امید آنکه شما راه را پیدا کنید! * و باید در میان شما امتی باشند که به سوی خیر بخوانند، و امر به معروف کنند و نهی از منکر بنمایند، و آنها هستند آنان که البته رستگارانند. * و نباید بوده باشید مانند آنان که تفرق پیدا کردند، و اختلاف نمودند پس از آنکه بیانات و ادلهٔ واضح و آشکارا بدان‌ها رسید؛ و آن جماعت برای ایشان است عذاب عظیم.»

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۵ با قدری اختلاف. ترجمه:

«ای موسی! من به تو چهار چیز می‌آموزم که تمام خیر در آن نهفته است؛ اولی از آن من، و دومی برای تو، و سومی مربوط به من و تو، و چهارمی در مورد تو و مردم است.

اما آنچه که از آن من است اینکه: مرا پرستش کن و چیزی را شریک من قرار مده. و اما آنچه که برای تو است اینکه: همانا تو در مقابل عمل خود جزا داده می‌شوی؛ پس هر کاری می‌خواهی انجام بده. اما آنچه که مربوط به من و تو است اینکه: بر تو باد به دعا نمودن و بر من است که

یگانه پرچمدار امر به معروف حضرت سیدالشهدا:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ

الْمُنْكَرِ.»^۱

ختم سخن با روضه مناسب.

↪ اجابت کنم. اما آنچه که در مورد تو و مردم است اینک: برای مردم بپسند آنچه را که برای خود می‌پسندی، و برای آنها مکروه و ناگوار بدار آنچه را که برای نفس خود مکروه می‌داری.» (محقق)
۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۴. ترجمه:

«شهادت و گواهی می‌دهم که تو نماز را بپاداشتی و زکات را پرداخت نمودی و امر به معروف و نهی از منکر فرمودی.» (محقق)

مجلس روز هشتم

امر به معروف و نهی از منکر، آب حیات در
گلستان اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ﴾^۱
الْقِيَامُ بِالْقِسْطِ هُوَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ.^۲
﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ
النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.^۳

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۳۵. ترجمه رساله بدیعه، ص ۱۹۰:

«ای مردم با ایمان، پیادارندگان عدل و داد، و شاهدان برای خدا باشید؛ گرچه به ضرر شما یا پدر و مادر و خویشان شما باشد.»

۲. ذیل آیه شریفه: ﴿وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ﴾ رجوع شود به احکام القرآن، ج ۴، ص ۴۰؛ تفسیر آیات الأحکام، ص ۳۶۴؛ زبدة التفسیر، ج ۲، ص ۲۲۹؛ محاسن التأویل، ج ۴، ص ۷۸.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۱۴. ترجمه:

«در بسیاری از نجواهایشان هیچ خیری وجود ندارد؛ مگر کسی که (از این طریق) به صدقه یا کار پسندیده یا اصلاح میان مردم، فرمان دهد. و هر کس برای به دست آوردن رضای خدا چنین کند، پس البته به زودی به وی اجر و پاداش عظیمی عنایت خواهیم نمود.» (محقق)

روز گذشته سخنانی راجع به امر معروف و نهی از منکر ذکر شد؛ امروز می‌خواهم بگویم که امر به معروف و نهی از منکر یگانه ستونی است که جامعه اسلام را از انحطاط باز داشته، بلکه دائماً سیر به سوی ترقی می‌دهد. مانند آب حیاتی است که در گلستان اسلام جاری است؛ چنانچه آب قطع گردد، درختان خشک و گل‌ها از بین می‌رود.

مسلمانان در این هنگام به بلای سختی دچار می‌شوند؛ زیرا این دو صفت ناشی از حسّ یک‌دلی و مهربانی نسبت به یکدیگر، و خود را با جامعه پیوند دادن است، و ترک آن ناشی از آنکه خود را از جامعه جدا دانستن و گناهان آنها را گناه خود ندیدن؛ در این صورت محرمات و فجایع زیاد گردد، و بلا دامن‌گیر همه شود، و تمام مردم از خاص و عام در شعله‌های آتش شهوات خواهند سوخت.

• قیل لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَتَهْلِكُ الْقَرْيَةَ وَفِيهَا الصَّالِحُونَ؟» قال:

«نَعَمْ!» قِيلَ: «بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» قَالَ: «بِتَهَاؤِهِمْ وَسُكُوتِهِمْ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ.»^۱

• قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ،

أَوْ لَيَسْلُطَنَّ [لَيَسْتَعْمِلَنَّ] اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ وَ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ.»^۲

• قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ شُعَيْبُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنِّي مُعَذَّبٌ

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۱. ترجمه:

«به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: «آیا ممکن است قریه‌ای نابود شود در حالی که در آن افراد صالحی وجود دارند؟!» حضرت فرمودند: «بله!» گفته شد: «به واسطه چه چیزی، ای رسول خدا؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «به سبب تهاون و سکوت آنها در برابر معاصی خداوند.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۶. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باید همه شما امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خداوند بدان شما را بر خوبانتان مسلط می‌نماید و بر اساس این اهمال، هرچه خوبان دعا کنند دعایشان مستجاب نمی‌گردد.» (محقق)

مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ: أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا رَبِّ! هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ، فَمَا بَأْسَ الْأَخْيَارِ؟!" فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: "دَاهَتْوَا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِغَضَبِي."^۱

امر به معروف و نهی از منکر یک نوع از جهاد است؛ منتهی جهاد با لسان. و در این حال بر انسان مشکل می‌آید و مردم همیشه میل دارند دیگران را از خود ناراضی ننموده بلکه مطابق میل آنها رفتار کنند؛ روی این همه مهر سکوت در برابر فجایع مردم بر زبان خود زده و برای مماشات با آنها از گفتن خودداری می‌نمایند. در این حال می‌توان گفت که مردم هم رادع و مانعی از عمل زشت پیدا نمی‌کنند، شهوات بالا می‌رود؛ بنابراین اولین کلید فحشاء ترک امر به معروف و نهی از منکر است.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَنْ طَلَبَ مَرْضَاةَ النَّاسِ بِمَا يُسَخِّطُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، كَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَائِمًا؛ وَ مَنْ آثَرَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا يُغَضِبُ النَّاسَ، كَفَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَدَاوَةَ كُلِّ عَدُوٍّ وَ حَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ وَ بَغْيَ كُلِّ بَاغٍ، وَ كَانَ اللَّهُ لَهُ نَاصِرًا وَ ظَهِيرًا.»^۲

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۶. ترجمه:

«امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال به شعیب نبی علیه السلام وحی کرد که: "من از قومت صد هزار نفر را عذاب می‌کنم: چهل هزار نفر از اشرار و بدان و شصت هزار نفر هم از اخیار و خوبان." حضرت شعیب عرض کرد: "پروردگارا! آنان را که عذاب می‌کنی اشرارند، پس آخر چرا اخیار عذاب می‌شوند؟" خداوند عزوجل به او وحی کرد که: "آنها با اهل معصیت مداهنه و سستی نمودند و به خاطر غضب و خشم من خشمگین نشدند."» (محقق)

۲. الکافی، ج ۵، ص ۶۲. ترجمه:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسی که رضا و پسند مردم را به چیزی طلب کند که موجب سخط و غضب خدای عزوجل شود، مدح‌کنندگان و ستایشگران او از مردم،

عزّت و سعادت در این امر است:

عن الصادق عليه السلام: «الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر خلقان من خلق الله؛ فمن نصرهما أعزه الله ومن خذلهما خذله الله.»^۱

مردمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، می‌توان گفت که از روح اسلام بی‌بهره‌اند؛ مردگان هستند که در میان مردم حرکت دارند. لذا در آخرالزمان که در روایات وارد است که: «لا یبقی من الإسلام إلا اسمه و من القرآن إلا رسمه.»^۲

در چنین حالی که از اسلام جز پوستی بیشتر باقی نمانده، پیغمبر می‌فرماید:

«کیف بکم إذا فسدت نساؤکم و فسق شباؤکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر؟» فقیل له صلی الله علیه و آله و سلم: «و یكون ذلك یا رسول الله؟!» فقال: «نعم، و شر من ذلك؛ کیف بکم إذا أمرتم بالمنکر و مہبتم عن المعروف؟» فقیل له: «یا رسول الله و یكون ذلك؟!» قال: «نعم، و شر من ذلك؛ کیف بکم إذا رأیتم المعروف منکراً و المنکر معروفاً؟» و فی روایة: «و عند ذلك یتلی الناس بفتنة، یصیر الخلیم فیها حیراناً.»^۳

در مقام مذمت و نکوهش او برمی‌آیند؛ و کسی که طاعت خدای عزوجل را به چیزی ترجیح دهد که موجب غضب و ناراحتی مردم شود، خداوند او را از دشمنی هر دشمنی و حسادت هر حسودی و ستم هر ستمکاری کفایت می‌کند، و پیوسته خداوند یاور و پشتیبان وی خواهد بود. (محقق)

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۹. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق از مخلوقات خداوند هستند؛ پس هر کس آن دو را نصرت و یاری کند خداوند او را عزیز گرداند، و هر کس آن دو را خوار و زبون سازد خداوند او را خوار نماید.» (محقق)

۲. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۴. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۶۶:

«از اسلام جز اسمی، و از قرآن جز رسمی و درسی باقی نماند.» (محقق)

۳. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۱. ترجمه:

ختم سخن با روضه مناسب.

«چگونه است حال شما هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانانتان فاسق گردند و امر به معروف نکنید و نهی از منکر ننمایید؟» گفتند: «ای رسول خدا، آیا این‌گونه خواهد شد؟!» فرمود: «آری، و بدتر از این؛ چگونه است حال شما آنگاه که امر به منکر کنید و نهی از معروف ننمایید؟» گفتند: «ای رسول خدا، آیا این‌گونه خواهد شد؟!» فرمود: «آری، و بدتر از این؛ چگونه است حال شما وقتی که معروف را منکر، و منکر را معروف ببینید؟!» و در روایتی ادامه مطلب این‌گونه آمده است: «و در آن موقع مردم دچار امتحانی می‌شوند که در آن شخص حکیم، حیران و سرگردان می‌گردد.» (محقق)

مجلس نهم

شروط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْ لَهُمِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱
دعوت رسول اکرم و مواظب حضرت و مجادلات آن حضرت، از حدود و موازین اخلاقی خارج نمی شد. در دو روز گذشته سخنانی راجع به امر به معروف و نهی از منکر معروض داشته شد؛ اینک باید دانست که این قانون با خشونت و تندی، عملی نمی شود.

و هم چنین بیان شد که در جامعه چنانچه امر به معروف و نهی از منکر از میان برود و راه معاصی باز گردد، کم کم عمل جل آن اجتماع منکر شده؛ و اگر کسی کار معروفی انجام دهد، مردم بر او خرده می گیرند و او را از آن معروف نهی می کنند.^۲

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۸۷:

«ای پیغمبر، بخوان به سوی راه پروردگارت با حکمت و موعظه حسنه، و با آنان با طریقه ای که از همه راه ها و طریقه ها نیکوتر است، به مباحثه و مجادله در گفتار قیام کن!»

۲. رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۰۲.

پروردگار معرفی مؤمنین را به امر به معروف و نهی از منکر، و تعریف منافقین را به ضد آن فرموده است:

﴿الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنُهُمْ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^۱

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۲

۱. سوره توبه (۹) آیه ۶۷ و ۶۸. ترجمه:

«مردان و زنان منافق، بعضی از آنها از جنس بعضی دیگرند؛ مردم را به کار منکر و زشت امر می‌کنند و از کار معروف و پسندیده نهی می‌نمایند، و دست‌های خود را (از انفاق) فرو می‌بندند. ایشان خدا را فراموش کردند، و خداوند هم بر اثر این فراموشی خودشان را از یادشان برد؛ به‌درستی که منافقان حقیقتاً از گروه فاسقان و متجاوزان می‌باشند. * خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش جهنم را وعده داده است که در آن به‌طور جاودان و دوام زیست خواهند نمود؛ همان برای ایشان کافی است، و خدا آنها را مورد لعنت و دورباش از رحمت خود قرار داده و از برای آنان عذابی ابدی و پیوسته است.» (محقق)

۲. سوره توبه (۹) آیه ۷۱ و ۷۲. ترجمه:

«مردان مؤمن و زنان مؤمنه، بعضی از ایشان اولیاء بعضی دیگرند (صاحب امر و نهی و متولی تربیت دیگرانند)؛ مردم را امر به کار پسندیده می‌کنند و از ورود در افعال زشت و قبیح برحذر می‌دارند، و إقامة نماز می‌کنند، و زکات می‌دهند، و از خدا و رسولش اطاعت می‌نمایند. خداوند ﴿

امر به معروف و نهی از منکر دو قانون است که بقیه قوانین اسلام به او بستگی کامل دارد:

عن جابر، عن أبي جعفر قال: «يكون في آخر الزمان قوم ينبع [يتبع] فيهم قوم يراؤون [مراؤون] - إلى أن قال: - و لو أصررت الصلاة بسائر ما يعملون بأموالهم و أبدانهم، لرفضوها كما رفضوا أسمى الفرائض و أشرفها. إن الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض؛ هنالك يتم غضب الله عز وجل عليهم فيعمتهم بعقابه، فيهلك الأبرار في دار الأشرار، و الصغار في دار الكبار. إن الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر سبيل الأنبياء، و منهاج الصالحاء؛ فريضة عظيمة بها تقام الفرائض، و تأمن المذاهب، و تحل المكاسب، و تُرد المظالم، و تُعمر الأرض، و يتتصف من الأعداء، و يستقيم الأمر...»^۱

◀ البته ایشان را به زودی مورد رحمت و اسعه و زائده خود قرار خواهد داد؛ حقا خداوند دارای مقام عزت و اقتدار و دارای حکمت و استواری بی پایان است. * خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه وعده داده است که آنان را در بهشت‌هایی که در زیر درختانش نه‌هایی جریان دارد، وارد کند که در آن به‌طور مخلد و ابدی می‌مانند؛ و در منازل و مسکن‌های پاک و طیب سکنی دهد در بهشت‌های عدن. و رضای خداوند شامل حال آنان گردد که آن، از آن بهشت‌ها بزرگ‌تر است؛ و این است رستگاری و فوز بزرگ...» (محقق)

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۵. ترجمه:

«از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: ”در آخر الزمان مردمی خواهند بود که در بین آنان افرادی پیدا می‌شوند متظاهر و ریاکار (خ ل: که در بین آنان افرادی متظاهر و ریاکار مورد پیروی قرار می‌گیرند)“ - تا آنجا که می‌فرماید:

”و اگر نماز هم مایه ضرر به سایر کارهای آنان شود و به اموال و ابدان آنان آسیب رساند، هرآینه آن را نیز ترک می‌نمایند؛ همان‌گونه که والاترین و شریف‌ترین واجبات (امر به معروف و نهی از منکر) را ترک نمودند. به‌درستی که امر به معروف و نهی از منکر فريضة بزرگی است که فرائض و واجبات دیگر بدان اقامه می‌گردد.

◀

و خلاصه، قطع نظر از درجات اخروی، آبادی زمین و رفاهیت مردم بستگی کامل به این دو صفت دارد؛ و لیکن باید دانست که با زبان خوش امر به معروف نمود: داستان پیغمبر و یهودی که خاشاک به سر حضرت می ریخت؛^۱ داستان حسنین علیهما السلام و امر به معروف کردن پیرمردی را که اشتباه وضو می گرفت.^۲

در این هنگام غضب خداوند عزوجل بر آنان تمام گشته و عقوبت الهی همه را در بر می گیرد، و در نتیجه ابرار در دار اشرار و صغار در دار کبار هلاک می گردند. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر راه انبیاء و منہاج و رویه صالحان است؛ فریضه بزرگی است که به واسطه آن فرائض دیگر اقامه می شود، و راهها امن می گردد، و کسبها حلال می شود، و مظالم مردم باز می گردد، و زمین آباد می شود، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و امور استوار می گردد. «(محقق) ۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون صبر و تحمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر اذیت و آزارهای کفار قریش رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۸. (محقق) ۲. المناقب، ج ۳، ص ۴۰۰:

«أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مَرَّا عَلَى شَيْخٍ يَتَوَضَّأُ وَلَا يُحْسِنُ؛ فَأَخَذَا فِي التَّنَازُعِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: "أَنْتَ لَا تُحْسِنُ الْوُضُوءَ!" فَقَالَا: "أَيْهَا الشَّيْخُ كُنْ حَكَمًا بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا سَوِيَّةً!" ثُمَّ قَالَا: "أَيْنَا يُحْسِنُ؟" قَالَ: "بِإِلَّاكُمْ مُحْسِنَانِ الْوُضُوءِ وَ لَكِنَّ هَذَا الشَّيْخَ الْجَاهِلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ؛ وَ قَدْ تَعَلَّمَ الْآنَ مِنْكُمْ، وَ تَابَ عَلَى يَدَيْكُمْ بِرَكَّتِكُمْ وَ شَفَقْتِكُمْ عَلَى أُمَّةٍ جَدُّكُمْ."»

ترجمه: «حسین علیهما السلام مرورشان بر پیرمردی افتاد که در حال وضو گرفتن بود، ولی به خوبی وضو نمی گرفت؛ لذا برای اینکه او را متوجه نمایند، مشغول وضو گرفتن و منازعه در این امر شدند و هر یک از آنها به دیگری می گفت: "تو خوب وضو نمی گیری!" آنگاه به آن پیرمرد گفتند: "ای پیر مرد، تو بین ما حکم باش و قضاوت کن که کدام یک از ما دو نفر درست و صحیح وضو می گیرد!" سپس وضو گرفتند و گفتند: "حال بگو کدام یک از ما خوب وضو می گیرد؟" پیرمرد (که متوجه اشتباه خود شده بود) گفت: "شما هر دو خوب و نیکو وضو ساختید، ولیکن این پیرمرد جاهل کسی است که نیکو وضو نمی گرفت؛ و به درستی که اکنون وضو گرفتن را از شما آموختم، و به دست شما - به واسطه برکت و شفقت و مهربانی شما نسبت به امت جدتان - توبه نمودم."» (محقق)

امر به معروف شرائطی دارد:

اوّل: آنکه آمر و ناهی عالم به منکر و معروف باشد؛

دوّم: علم داشته باشد به مسائل خلافیه؛

سوّم: اشتغال به معصیت نداشته باشد؛

چهارم: تجویز تأثیر داشته باشد؛

پنجم: مأمون از ضرر باشد نفساً و عرضاً و مالاً.^۱

و امر به معروف و نهی از منکر دارای درجات و مراتبی است:

اوّل: انکار قلبی؛

مرتبه دوّم: اظهار کراهت؛

سوّم: قول لّین؛

چهارم: قول غلیظ؛

پنجم: ضرر رساندن؛

ششم: جرح؛

هفتم: قتل.

ختم سخن با روضه مناسب.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۱، مجلس پنجم: لزوم تحصیل خبرویّت و بصیرت در امر به معروف.

مجلس روز دهم

دو قوه مضاده در انسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱

آدم ابوالبشر، قبل از خوردن از شجره، دارای درجه ثابت و لایتنغیری بود مانند ملائکه، و دارای روحانیت صرف بود. چون از شجره خورد، به واسطه مادیت در او و اختیاری که پروردگار به او داده بود، میان دو قوه مختلف‌الجهه گرفتار شد. اگر بنی آدم قوای مادیت را تقویت دهد و روحانیت خود را منکوب کند، از اوج رفعت به حضیض دنائت رسیده، و اگر روحانیت خود را غلبه دهد، مقامش از مقام اولی خود والاتر خواهد بود؛ چون در اول وهله به واسطه نداشتن قوه مضاده

۱. سوره شمس (۹۱) آیات ۷-۱۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۵۴، و رساله لب اللباب، ص ۱۳، تعلیقه ۱:

«و سوگند به نفس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست، * و سپس راه فجور و فسق و تعدی، و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد. * بهراستی که هر کس نفس خود را تزکیه کرد به رستگاری رسید، * و هر که آن را بیالود زیانبار گشت.»

درجه ثابتی داشت، و حال با وجود چنین قوه‌ای در سیر کمال قدم گذارده است. لذا می‌توان گفت: از شجره خوردن آدم، موقعیت حساسی برای او به وجود آورد و به صلاح او تمام شد.

| | |
|----------------------------|--|
| از جمادی مُردم و نامی شدم | و ز نما مُردم به حیوان سر زدم |
| مُردم از حیوانی و آدم شدم | پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم |
| حمله دیگر بمیرم از بشر | تا بر آرم از ملائک بال و پر |
| و ز ملک هم بایدم جستن ز جو | كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ |
| بار دیگر از ملک قربان شوم | آنچه اندر وهم ناید آن شوم |
| پس عدم کردم عدم چون ارغنون | گویدم که إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ^۱ |

روی این زمینه، خدا در انسان دو قوه قرار داده است: یکی انسان را به سمت دنیا و مادیت دعوت می‌کند که از عوالم دیگر، شیطان معین این قوه است؛ و دیگری انسان [را] به حبّ پروردگار و تزکیه روح می‌خواند که خود خدا به او افاضه می‌کند. قوه‌ای که شخص را به آخرت می‌خواند، عقل است؛ و قوه‌ای که به دنیا می‌خواند، وهم و غضب و شهوت است. اگر انسان عقل را غلبه داد و زمام سه قوه دیگر را به دست عقل داد، از ملائک که فقط دارای عقلند برتر می‌گردد؛ و اگر سه قوه را غلبه داده عقل را از بین برد، از بهائم که فقط دارای شهوتند پایین‌تر می‌آید.

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغْنَا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۶۲:

«هرآینه تحقیقاً ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم؛ آنان که دل‌هایی را دارند که با آنها نمی‌فهمند، و چشم‌هایی را دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی را دارند که با آنها نمی‌شنوید»

ففي حديث النبوي: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ، وَخَلَقَ الْبَهَائِمَ وَرَكَّبَ فِيهَا الشَّهْوَةَ، وَخَلَقَ بَنِي آدَمَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَالشَّهْوَةَ؛ فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ عَلَى شَهْوَتِهِ فَهُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَلَى عَقْلِهِ فَهُوَ أَدْنَى مِنَ الْبَهَائِمِ.»^۱

از اینجاست که خواجه نصیرالدین طوسی در جواب بعضی از معتزله که قائل به عدم افضلیت انبیاء از ملائکه بودند، می گوید: «وَالْأَنْبِيَاءُ أَفْضَلُ لِرُجُودِ الْمُضَادِّ.»^۲

← نمی شنوند. ایشان همانند چهارپایانند، بلکه گمراه تر؛ به علت اینکه آنها البته غافل هستند.». ۱. این روایت شریف در مجامع روایی با قدری اختلاف به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۴:

«أبي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلا شَهْوَةٍ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عَقْلٍ، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا؛ فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ.»

ترجمه: «شیخ صدوق در *علل الشرائع* روایت کرده است از پدرش با اسناد خود از عبدالله بن سنان که او گفت: از حضرت اباعبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ آن حضرت فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خداوند عزوجل برای ملائکه عقل را بدون شهوت، و برای حیوانات شهوت را بدون عقل، و برای بنی آدم هم عقل و هم شهوت را قرار داده است؛ پس هر کس که عقلش بر شهوتش غالب گردد، از ملائکه بهتر و افضل است، و هر کسی شهوتش بر عقلش زیادتی کند از حیوانات بدتر و پست تر است.» (محقق) ۲. *کشف المراد*، ص ۴۸۸:

«و هو أفضل من الملائكة وكذا غيره من الأنبياء عليهم السلام؛ لوجود المضاد للقوة العقلية وقهره على الإنقياد عليها.»

ترجمه: «و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین سایر انبیاء علیهم السلام از ملائکه افضل و برتر می باشند؛ به دلیل وجود تضاد بین قوه عاقله با سایر قوا و سلطنت عقل بر قوای دیگر برای تبعیت از آن.» (محقق)

عقل اگر غالب شود پس شد فزون
 شهوت ار غالب شود پس کمتر است
 آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب
 وین بشر هم، ز امتحان قسمت شدند
 یک گره، مستغرق مطلق شده
 نقش آدم لیک معنی جبرئیل
 قسم دیگر با خران ملحق شده
 ماند یک قسم دگر در اجتهاد
 بعضی قوای انسان را به خوک و سگ و شیطان و ملک تشبیه نموده‌اند:

گر در نگری به دیده بینایی
 یابی تن خویش را عجب مأوایی
 کانجا سگ و خوک و ملک و شیطانی
 جمع آمده در بساط هر انسانی
 سعادت و شقاوت انسان بستگی به مناسبت هریک از این دو قوه دارد و

نتیجه‌اش راجع به اوست: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾.^۲

ختم سخن با اشعار عمر بن سعد راجع به قتل سیدالشهدا و روضه مناسب.^۳

۱. *مثنوی معنوی*، دفتر چهارم.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۷. *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۳۰۱:

«اگر نیکی کنید، برای خودتان نیکی کرده‌اید! و اگر بدی کنید، برای خودتان بدی کرده‌اید!»

۳. ظاهراً اشعار ذیل منسوب به عمر بن سعد - لعنة الله عليه - است؛ زیرا در *أمالی* صدوق، ص ۱۶۳، شاعر را سنان و در *بحار الأنوار*، ج ۴۵، ص ۱۸۶، شاعر را حامل رأس مطهر سیدالشهدا علیه السلام در قصر یزید می‌داند؛ و در *کشف الغمّة*، ج ۲، ص ۵۱، می‌گوید:

ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَرْسَلَ بِالرَّأْسِ إِلَى ابْنِ زَيْدٍ مَعَ بَشْرِ بْنِ مَالِكٍ؛ فَلَمَّا وَضَعَ الرَّأْسَ بَيْنَ يَدَيْ
 عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ:

املاً ركابى فضّةً أو ذهباً إني قتلتُ المَلِكَ المُحَجَّبِيا
 و من يُصَلِّي القِبْلَتَيْنِ فِي الصَّبَا و خَيْرُهُمْ إِذْ يَذْكُرُونَ السَّبَا
 قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّا و أَبَا

﴿ فَعَضِبَ عِبْدُ اللَّهِ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: «إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ كَذَلِكَ فَلِمَ قَتَلْتَهُ؟! وَاللَّهِ لَا نِلْتَ مِنِّي خَيْرًا وَلَا حَقَّنَكَ بِهِ!» ثُمَّ قَدِمَهُ وَصَرَبَ عُنُقَهُ. »

ترجمه: «عمر بن سعد رأس مبارک سیدالشهدا علیه السلام را به واسطهٔ بشر بن مالک به سوی ابن زیاد فرستاد؛ چون سر مبارک حضرت را پیش روی عبیدالله بن زیاد قرار داد، گفت: ”رکاب مرا از نقره و طلا پر کن؛ چرا که من ملک و پادشاه محجبی را به قتل رسانیدم. بهترین مردم از جهت پدر و مادر را کشتم و با شمشیر خود او را مضروب ساختم تا اینکه منقلب و واژگون گردید.“

عبیدالله بن زیاد از گفتار او به غضب درآمد و گفت: ”اگر تو می دانستی که چنین است، پس چرا او را کشتی؟! والله که از ناحیه من هیچ خیری به تو نمی رسد و هرآینه تو را هم بدو ملحق می نمایم!“ و گردن او را زد.»

لیکن در مقتل ابي مخنف، ص ۵۳ اشعار ذیل از عمر بن سعد نقل شده است:

أترك ملك الرى والرى منيتى أم أصبح مأثوماً بقتل حسين
 ألا إنما الدنيا خير معجلٍ وما عاقلٌ باع الوجودَ بدين
 «آیا حکومت ری را درحالی که آرزوی من است ترک نمایم، یا گنه کاری کردم که مرتکب قتل حسین علیه السلام گشته است؟! آگاه باشید که حقیقتاً دنیا برای خیری نقد است، و هیچ انسان عاقلی نقد را به نسیه نمی فروشد.» (محقق)

مجلس روز یازدهم

عقل موهبتی الهی برای تشخیص صلاح از فساد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ
هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾^۱

دیروز بیان شد که علت وجود قوای متضاد در انسان، تضاد مبادی خلقت اوست؛ روح انسان از خدا: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲ و جسم او از عالم خاک است. بنابراین، انسان از قوس نزول فعلاً در نقطه حسیض واقع شده و باید در اثر عبادت و پاکی روح، قوس صعود را پیموده و به اوجی والاتر از اوج اول برسد.

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۳. ترجمه:

«خداوند به آدم و حوا فرمود: هر دو با هم از آن مقام بهشتی فرود آید، درحالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود؛ پس اگر از جانب من به سوی شما هدایتی برسد، هر کس که از هدایت من پیروی کند، هیچ گاه گم و گمراه نمی گردد و بدبخت و تهی دست نخواهد شد.» (محقق)

۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۶۶:

«و من از روح خودم در او دمیدم.»

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
 [بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
 نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
 چه کنم، حرف دگر یاد نداد استادم
 طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
 که در این دامگه حادثه چون افتادم
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
 آدم آورد در این دیر خراب آبادم
 کوكب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
 یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم
 تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
 هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم
 گر خورد خون دلم مردمک دیده سزاست
 که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم
 سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض
 به هوای سر کوی تو برفت از یادم
 پاک کن چهره حافظ به سر زلف ز اشک
 ورنه این سیل دمادم ببرد بنیادم]^۱
 خدا برای تشخیص و تمییز این دو راه، برای انسان عقل قرار داده؛ عقل
 تشخیص صلاح و فساد می‌دهد و برای عملی کردن هر یک از دو راه، اراده داده که
 مسبوق به اختیار است.

۱. دیوان حافظ، غزل ۳۶۲.

لذا انسان برای هر فعلی در خود پنج چیز مشاهده می‌کند:
 اوّل: قوه‌ای که انسان را به شیطان دعوت می‌کند؛
 دوّم: قوه‌ای که انسان را به راه خدا می‌خواند؛
 سوّم: قوه‌ای که تشخیص صلاح و فساد هر یک را می‌دهد؛
 چهارم: قوه‌ای که انسان را مخیر بین دو امر می‌کند؛
 پنجم: قوه‌ای که موجب عملی کردن یک طرف می‌گردد.
 مریضی که در بستر افتاده باشد، چون کاسه‌ی دوا به دستش دهند، آنّا پنج قوه را در خود می‌بیند؛ اگر کام خود را با دوا تلخ کرد، شیرینی‌های آتیه به دستش می‌رسد و اگر شربت به‌لیمو را ترجیح داد، برای همیشه خود را از شیرینی‌ها ممنوع خواهد کرد.

لذا انسان باید متوجه سیرش گردد:

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأًا عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ.»^۱

روزها حرف من اینست و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر نمایم و وطنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

۱. الوافی، ج ۱، ص ۱۱۶:

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأًا أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِزَمِيهِ، وَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ.»

ترجمه: «خدا رحمت کند کسی را که برای نفس خویشتن آنچه را که لازم است مهیا نموده و برای قبر خویش، خود را آماده ساخته؛ و بداند از کجا آمده و الآن در کجاست و به کجا خواهد رفت!» (محقق)

خُنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
 به هوای سر کویش پر و بالی بززم
 من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم
 آنکه آورده مرا باز برد در وطنم^۱

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲.

سفرِ اِلی الله سفرِ مادی نیست که احتیاج به ماده داشته باشد؛ چون هر سفری که شخص می‌کند، احتیاج به لوازماتی دارد که در خصوص آن سفر به کار می‌خورد.

چون سیر روحانیت، ملکه اخلاق پسندیده و تقوا لازم دارد، اگر زاد و توشه تهیه نمود، چون مرغ از تنگنای قفس ماده پریده؛ و اگر با آلودگی‌های دنیا خود را مبتلا ساخت، دگر مرغ روح بال‌هایش ضعیف و قادر بر طیران نمی‌گردد.

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَءَاثَرَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوٰی * وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ * وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰی﴾^۳.

محقق طوسی گوید: مشاعری که انسان با آنها از لذائد دنیا استفاده کرده و مادیت خود را کامل می‌کند، هفت است: پنج حس ظاهر، و دو حس باطن که

۱. مثنوی معنوی، پایان دفتر چهارم.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶. امام شناسی، ج ۳، ص ۱۳۴:

«ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.»

۳. سوره نازعات (۷۹) آیات ۳۷ - ۴۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۶۷:

«و بنابراین هر کس طغیان و سرکشی و تمرد و تجاوز کرده باشد * و حیات دنیا و زندگی حیوانی و وهمی و شهوی را (بر حیات آخرت و زندگی عقلانی و معنوی و روحی) ترجیح داده و آن را انتخاب نموده باشد، * مأوی و منزل او دوزخ است؛ * و هر کس از مقام و منزلت و ربوبیت پروردگارش در خوف و هراس بوده و نفس خود را از هوئ و میل به شهوات بازداشته است، * مأوی و منزل او بهشت است.»

واهمه و متخیله باشد؛ چون حافظه و ذاکره و مفکره از مشاعر نیستند. لذا اگر انسان به واسطه این مشاعر دنبال دنیا و زخارف آن برود، هریک از این مشاعر مانند دری از درهای جهنم اند: ﴿هَذَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾.^۱ [و اما دیگر] راهی که انسان به واسطه آن راه خدا را طی می کند، علاوه بر این هفت حس، عقل هم هادی و راهنماست؛ لذا این هشت مشاعر به مثابه هشت در بهشتند.^۲

دنیا کاملاً مانند یک فضائی است که یک طرف آن ساز و آواز و خوشی و لذت و باغ و گل است، و در طرف دیگر سوزش آفتاب و مار و خار مگیلان است؛ انسان در هنگام تولد در جلوی این فضا واقع شده است. و در آخر این فضا در طرف باغ، درب جهنم است، و در آخر بیابان سوزان، درب بهشت است؛ خدا می گوید: این دو راه، خود دانی: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.^۳ ختم سخن با روضه مناسب.

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۴۴. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۰۰:

«از برای دوزخ هفت در است، و از برای هر دری، از کافران و معاندان مقدار قسمت شده ای معین گردیده است.»

۲. آغاز و انجام، خواجه نصرالدین طوسی، فصل ۱۴، ص ۵۷.

۳. مرحوم علامه طهرانی - قدس سره - در معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۰۳، روایتی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عثمان بن مظعون پیرامون هشت در داشتن بهشت، و هفت در داشتن جهنم آورده اند. (محقق)

۴. سوره انسان (۷۶) آیه ۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۵۶:

«به درستی که ما راه سعادت و طریق وصول و قرب حق را به انسان نمودیم، و لیکن او یا در مقام شکر برآمد و یا در صدد کفران شد.»

مجلس روز دوازدهم

عقل، ملكة قدسية تنظيم غرائز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱

حیوانات علاوه بر اختلاف ظاهری دارای اختلاف باطنی هستند؛ و در حقیقت اختلاف باطنی، هریک را نوع جداگانه‌ای قرار داده است؛ زیرا مثلاً انسان سیاه و زرد و سفید و سرخ با وجود اختلاف آداب و ظاهر، در عین حال به واسطه اتحاد معنوی آنها یک نوع‌اند.

خداوند در هریک از حیوانات غریزه‌ای قرار داده است: در شیر و گرگ،

۱. سوره بقره (۲) آیه ۶ و ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۰۹:

«حَقًّا وَتَحْقِيقًا أَنَانُ كَمَا بَدِينَ كَفْتَارُ مَا (از ایمان به غیب و اقامه نماز و ایتاء زکات و ایمان به تمام آنچه را که بر تو و بر پیامبران پیش از تو فرود آمده است، و به آخرت و عالم علوی و فرشتگان) یقین ندارند، کسانی می‌باشند که کفر ورزیده‌اند؛ و برای آنها تفاوتی ندارد که تو آنها را بترسانی و یا نترسانی، آنها ایمان نخواهند آورد. * خداوند بر دل‌ها و بر گوش آنان مهر زده است و بر روی دیدگانشان پرده و حائل فراگرفته، و از برای ایشان عذاب عظیمی است.»

درندگی؛ در شغال، ترس؛ در روباه، حيله و مکر؛ در سگ، غضب و وفا؛ در میمون و خوک، شهوت؛ در گربه، تملق؛ در خروس، غیرت؛ در اسب، حیا و نجابت؛ در مورچه، جمع‌آوری مال. ولی در انسان تمام این صفات به نحو جمع‌الجمعی وجود دارد؛ منتهی خدا یک ملکه قدسیه و نیروی ربّانی که عقل است، برای تنظیم این غرائز قرار داده است. و در واقع عقل، حکم رگلاتور را دارد؛ هرچند اعمال قوه عاقله بیشتر باشد، تنظیم این دستگاه بهتر، و اگر ضعیف گردد، دستگاه مختل خواهد شد.

باید دانست که هریک از غرائز مختصّه حیوان برای خود او کمال است، و عقل کمال انسان است.

اگر هریک از غرائز بر عقل ترجیح پیدا کرد، انسان در معنی با آن حیوان تفاوتی ندارد: شخص شهوتران چون خوک، و حریص چون مورچه، و مکار چون روباه است؛ لذا چون پرده ماده از دست برود، در عالم برزخ و قیامت، انسان به صورت حیواناتی که غریزه مختصّه آنها را بر عقل خود ترجیح داده، متشکل می‌گردد.

داستان حضرت امام محمدباقر علیه السلام و ابوبصیر در حج بیت‌الله.^۱

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۰، تعلیقه ۲:

«در مناقب ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج دوم، ص ۲۷۶ آورده است:

قال أبو بصیر للباقر علیه السلام: "ما أكثر الحجيج وأعظم الضجيج!" فقال: "بل ما أكثر الضجيج وأقل الحجيج! أتحب أن تعلم صدق ما أقوله و تراه عياناً؟" فمسح على عينيه و دعا بدعوات فعاد بصيراً، فقال: "انظر يا أبا بصير إلى الحجيج!"
قال: "فَنظَرْتُ فإذا أكثر الناس قِرْدَةً و خنازير، و المؤمن بينهم كالكوكب اللامع في الظلماء!" فقال أبو بصير: "صدقت يا مولاي، ما أقل الحجيج و أكثر الضجيج!" ثم دعا بدعوات فعاد صريراً.

فقال أبو بصير في ذلك، فقال عليه السلام: "ما بخلنا عليك يا أبا بصير، وإن كان الله تعالى ما

این چنین مردمی مقام کمال انسانیت خود را وارونه کرده‌اند؛ و قلب آنها چون وارونه است، هیچ گنجایش معارف ندارد: ﴿لَوْ نَشَاءُ أَصَبْتَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطَّبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۱.

قبل از آنکه دست تربیت محیط در انسان اثر کند، قلب انسان به غرائز فطری خود متّصف است؛ ولی این غرائز به مقام کمال نیامده بلکه در مرحله قوه است. چون ایمان در او اثر کند، مرکز تجلیات پروردگار می‌گردد؛ و چون کفر و معصیت

ظَلَمَكَ وَإِنَّمَا خَارَ لَكَ، وَخَشِينَا فِتْنَةَ النَّاسِ بِنَا وَأَنْ يَجْهَلُوا فَضَلَ اللَّهِ عَلَيْنَا، وَيَجْعَلُونَا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَنَحْنُ لَهُ عَبِيدٌ لَا نَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا نَسْأَمُ مِنْ طَاعَتِهِ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.“
و این روایت را مجلسی در *بحار الأنوار*، ج ۴۶، ص ۲۶۱ از طبع حروفی از مناقب نقل کرده است. ابوبصیر به حضرت امام محمدباقر علیه السلام عرض کرد: “چقدر حاجی زیاد است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!” حضرت فرمود: “بلکه چقدر ناله و فریاد بسیار است و چقدر حاجی کم است! آیا دوست داری که راستی گفتار مرا دریایی و آنچه را که گفتم با دیدگان خود ببینی؟!” حضرت دست به چشمان او مالیدند و دعائی خواندند، چشمان ابوبصیر که سابقاً نابینا بود بینا شد؛ حضرت فرمودند: “ای ابوبصیر، نگاه کن به سوی حاجی‌ها!”

ابوبصیر می‌گوید: “من نگاه کردم و دیدم که اکثر مردم از میمون‌ها و خوک‌ها هستند، و مؤمن در میان آنها همچون ستاره تابان در شب تاریک می‌درخشید.” ابوبصیر گفت: “راست گفتم ای مولای من! چقدر حاجی کم است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!” و پس از آن حضرت دعائی خواندند و چشمان ابوبصیر به حالت اولیه درآمد و نابینا شد.

ابوبصیر از علت نابینایی خود سؤال کرد؛ حضرت فرمودند: “ما بر تو بخیل نیستیم، و خدا به تو ستم ننموده است و این‌طور درباره تو پسندیده است؛ و ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا را بر ما نادیده گیرند و ما را ارباب خود شمرند و خدا را فراموش کنند، و حال آنکه ما بندگان خدا هستیم و از عبادت او استکبار نداریم و از اطاعت او ملول نمی‌شویم و سر تسلیم فرود آورده‌ایم.”

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۰۰. ترجمه:

«اگر ما بخواهیم، آنان را به گناهانشان می‌گیریم و مأخوذ می‌داریم، و بر دل‌هایشان مهر می‌زنیم تا دیگر نشوند.» (محقق)

در او راه پیدا کند، آن قوه خود را از دست داده و به هیچ وجه قابلیت ندارد.

عن أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَبْدُو لَمَعَةً بَيضاء، فَإِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ الصَّالِحَاتِ [نَهَا وَ] زَادَ حَتَّى يَبْيَضَّ الْقَلْبُ كُلُّهُ؛ وَإِنَّ النِّفَاقَ لَيَبْدُو نُكْتَةً سَوْدَاءَ، فَإِذَا انْتَهَكَ الْحُرْمَاتَ زَادَتْ حَتَّى يَسْوَدَّ الْقَلْبُ كُلُّهُ، فَيُطْبَعُ عَلَى قَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْحَتْمُ.»^۱

عن الباقر عليه السلام: «إِنَّ الْقُلُوبَ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَنكُوسٌ لَا يَعِي شَيْئًا مِنَ الْحَقِيرِ، وَهُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ؛ وَ قَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ، فَالْحَيْرُ وَ الشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ، فَأَيُّهَا كَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ؛ وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ فِيهِ مَصَابِيحٌ تَزْهَرُ وَ لَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ.»^۲

در روایت دیگر وارد است: «الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَ إِيْمَانٌ، إِذَا أُدْرِكَ الْمَوْتُ صَاحِبُهُ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ وَ إِذَا أُدْرِكَ عَلَى إِيْمَانِهِ نَجَا؛ وَ قَلْبٌ مَنكُوسٌ وَهُوَ قَلْبُ الْمُشْرِكِ؛ وَ قَلْبٌ مَطْبُوعٌ وَهُوَ قَلْبُ الْمُنَافِقِ؛ وَ قَلْبٌ أَزْهَرُ وَهُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِيهِ

۱. محجة البيضاء، ج ۱، ص ۲۷۷. ترجمه:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: "به درستی که ایمان در قلب به صورت یک نقطه سفید و نورانی ظاهر می شود، و چون بنده اعمال صالحه انجام دهد، این نقطه افزایش و گسترش می یابد تا اینکه سراسر قلب او را فرا می گیرد؛ و به درستی که نفاق به صورت یک نقطه سیاه در قلب پیدا می شود، و چون عبد هتک محرمات الهی کند، این سیاهی گسترش می یابد تا بر تمام قلب مستولی می گردد و بر قلب او مهر زده می شود؛ و این است معنای "حتم" که در قرآن می فرماید: ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً﴾.» (محقق)

۲. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۷ به نقل از معانی الأخبار؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۲۳. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: "قلب ها سه گونه اند: قلبی وارونه که هیچ خیری در آن جای نگیرد، و آن قلب کافر است؛ و قلبی که در آن نقطه سیاهی است و همواره خیر و شر در آن در حال جنگ و کشمکشند، پس این قلب با هر یک از آن دو همراه باشد، بر دیگری غلبه می یابد؛ و دیگر قلبی است باز و گشاده که در آن چراغ های پرفروغی است که تا روز قیامت خاموش نگردد، و آن قلب مؤمن است."» (محقق)

كَهَيْتَةَ السَّرَاجِ، إِنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ شَكَرَ وَإِنْ ابْتَلَاهُ صَبَرَ.^۱

چنین شخصی به مقامی می‌رسد که بر کائنات مسلط می‌گردد و به عوالم

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۴۷. ترجمه:

«قلب‌ها چهار گونه‌اند: قلبی که در آن نفاق و ایمان است، در صورتی که مرگ صاحب این قلب را در حال نفاق دریابد هلاک گشته و اگر در حال ایمان دریابد نجات یافته است؛ و قلبی که وارونه است و آن قلب شخص مشرک است؛ و قلبی که بر آن مهر خورده و آن قلب منافق است؛ و دیگر قلبی تابناک که در آن چیزی چون چراغ می‌درخشد، و آن قلب مؤمن است که اگر خداوند به او عطائی دهد شکر گزارد و اگر مبتلا و گرفتارش سازد صبر نماید.» (محقق)

۲. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۲۰۵، تعلیقه ۲:

«این روایت را در ج ۲/ اصول کافی، ص ۴۲۲ با اسناد متصل خود از سعد، از حضرت ابی‌جعفر علیه السلام بدین کیفیت آورده است:

قال عليه السلام: "إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيَابٌ، وَقَلْبٌ مَكْنُوسٌ، وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ، وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدٌ." فَقُلْتُ: "وَمَا الْأَزْهَرُ؟" قَالَ: "فِيهِ كَهَيْتَةُ السَّرَاجِ. فَأَمَّا الْمَطْبُوعُ فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ؛ وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ، إِنْ أَعْطَاهُ شَكَرَ وَإِنْ ابْتَلَاهُ صَبَرَ؛ وَأَمَّا الْمَكْنُوسُ فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ." ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَفَمَنْ يَمَسُّ مِكْئَلًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمَسُّهُ سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾*؛ فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيَابٌ وَنِفَاقٌ فَهُمْ قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ، فَإِنْ أَدْرَكَ أَحَدُهُمْ أَجَلُهُ عَلَىٰ نِفَاقِهِ هَلَكَ وَإِنْ أَدْرَكَهُ عَلَىٰ إِيَابِهِ نَجَا.

و عین همین روایت را در بحار الأنوار، ج ۱۵، جزء ۲، ص ۳۷ از معانی الأخبار روایت کرده است، ولی به جای لفظ "أزهر أجرد" لفظ "أزهر أنور" آورده است.

... و نیز در ص ۴۲۲، از ج ۲/ اصول کافی، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَارٍ خَطِيئًا مِصْقَعًا وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.

و در ص ۳۵ از ج ۱۵، جزء ۲ بحار، از اسرار الصلاة آورده است که:

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدٌ وَفِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ* ...

* سوره الملك (۶۷) آیه ۲۲.

** معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۲۸:

«دل مؤمن پاک و خالی است و در آن چراغی می‌درخشد، و دل کافر سیاه و واژگون است.»

دیگر راه پیدا می‌کند و دنیا را بی‌ارزش می‌داند. حیات خود را به حیات خدا و بقای خود را به بقای او می‌داند. در واقع به مرحلهٔ انسان کامل می‌رسد.

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
 نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد
 اگر به آب ریاضت برآوری غسلی
 همه کدورت دل را صفا توانی کرد
 ز منزل هوسات ار دو گام پیش نهی
 نزول در حرم کبریا توانی کرد
 درون بحر معانی لا، نه آن گه‌ری
 که قدر و قیمت خود را بها توانی کرد
 به همت ار نشوی در مقام خاک مقیم
 مقام خویش در اوج علا توانی کرد
 اگر به جیب تفکّر فروبری سر خویش
 گذشته‌های قضا را ادا توانی کرد
 و لیکن این عمل رهروان چالاک است
 تو نازنینِ جهانی، کجا توانی کرد
 نه دست و پای امل را فرو توانی بست
 نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد
 چو بوعلی ببر از خلق و گوشه‌ای بنشین
 مگر که خوی دل از خلق وا توانی کرد
 تو رستم دل و جانی و سرور مردان
 اگر به نفسِ لئیمت غزا توانی کرد
 مگر که درد غم عشق، سرزند در تو
 به درد او، غم دل را دوا توانی کرد

ز خارِ چون و چرا، این زمانِ چو درگذری
 به باغِ جَنّتِ وصلش، چرا توانی کرد
 اگر تو جنسِ همایی و جنسِ زاغِ نه‌ای
 ز جان، تو میل به سوی هما توانی کرد
 همای سایهٔ دولت، چو شمس تیریزست
 نگر که در دل آن شاه، جا توانی کرد^۱
 چنین اشخاصی که در راه خدا از خود وجودی قائل نیستند، در واقع کاری
 خدایی می‌کنند؛ همین‌طور کسانی هم که غرائز خود را زیاد اعمال کنند، به‌طوری‌که
 عقل را زمین گذارند، متوغل در شیطان بلکه شیطان می‌شوند.

| | |
|-------------------------------|---|
| دیو سوی آدمی شد بهر شر | سوی تو ناید که از دیوی بتر |
| تا تو بودی آدمی، دیو از پی‌ات | می‌دوید و می‌چشانید او می‌ات |
| چون شدی در خویِ دیوی استوار | می‌گریزد از تو دیو نابکار |
| همچو امرد که خدا نامش کنند | تا بدین سالوس در دامش کنند |
| چون به بدنای برآمد ریش او | دیو را ننگ آید از تفتیش او ^۲ |

چه بسا به واسطهٔ اعمال غرائز، صورت ظاهر هم تغییر پذیرد؛ چنان‌که دربارهٔ
 شمر وارد است که:

«وَقَعَ عَلَى صَدْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِذَا كَانَ لِأَبَدٍ
 مِنْ قَتْلِي، فَاسْقِنِي شَرْبَةً مِنْ الْمَاءِ!" فَقَالَ لَهُ: "هَيْهَاتَ، مَا تَذُوقُ الْمَاءَ أَوْ تَذُوقُ الْمَوْتِ
 غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ وَجُرْعَةً بَعْدَ جُرْعَةٍ!" فَقَالَ: "يَا بَنَ أَبِي تُرَابٍ، أَلَسْتَ تَزَعُمُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَى
 الْحَوْضِ يَسْقَى مَنْ أَحَبَّ؟! اصْبِرْ حَتَّى يَسْقِيكَ أَبُوكَ!" فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: "سَأَلْتُكَ

۱. دیوان شمس، غزل ۹۵۹.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول.

بِاللَّهِ إِلَّا مَا كَشَفْتَ لِثَامَكَ لِأَنْظُرَ إِلَيْكَ! فَكَشَفَ عَنِ لِثَامِهِ، فَإِذَا هُوَ أَبْرَصٌ لَهُ بُورٌ كَبُورٌ
الْكِلَابِ، وَشَعْرٌ كَشَعْرِ الْخَنزِيرِ!^۱
ختم سخن با روضه مناسب.

۱. موسوعه کلمات الإمام الحسين عليه السلام، ص ۶۱۷ با اختلاف؛ اسرار الشهادة، آخوند
فاضل دربندی، منشورات اعلمی طهران، طبع خطی، ص ۴۲۶. ترجمه:
«شمر بر روی سینۀ حضرت سیدالشهدا علیه السلام نشست؛ حضرت فرمود: «اگر چاره‌ای جز
کشتن من نیست، پس مرا به جرعه‌ای آب سیراب نما!» گفت: «هیئات! محال است جرعه آبی
بعچی مگر اینکه مرگ را جرعه جرعه و به صورتی دردناک بعچی!» گفت: «ای پسر ابوتراب، آیا
این‌گونه نیستی که گمان می‌کنی پدرت بر حوض کوثر ایستاده و آب می‌نوشاند به کسی که
دوست دارد؟! صبر کن تا پدرت تو را آب بنوشاند!»
حضرت فرمود: «تو را به خدا سوگند می‌دهم که لثام و روبند خود را از چهره بگشا تا تو را
بینم!» پس شمر لثام از چهره کشید و صورت خود را نمایان کرد، که روی او دچار برص و پیسی
بود و پوزه‌ای چون پوزه سگ، و مویی چون موی خوک داشت!» (محقق)

مجلس روز سیزدهم

جایگاه انسان در عالم هستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُمْ وَنَفَخْتُ فِيهِمْ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

همان طوری که دیروز معروض داشته شد، هریک از حیوانات دارای غریزه‌ای هستند که با یکدیگر اختلاف دارند. این غرائز لازمه روح آنهاست که هیچ‌گاه از آنها منفک نمی‌شود. البته نمی‌توان گفت که روح مرکب از غرائز است، زیرا روح بسیط است؛ ولی از تراوشات و آثار غیر منفک هر روح، یک غریزه جداگانه است.

روح انسان علاوه بر اینکه دارای تمام غرائز است، برای تعدیل و تنظیم آنها دارای عقل است که از همه مهم‌تر و والاتر است؛ لذا انسان از حیوانات اشرف است. انسان از ملائک و جن هم اشرف است؛ چون سعادت و شقاوت آنها محدود

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹. *افق وحی*، ص ۱۵۷:

«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم، آنگاه در برابر او سجده آرید.»

است - بلکه در ملک ترقی و کمال هم وجود ندارد - ولی انسان دارای نفس ناطقه یعنی مقام لاحدی است، لذا انسان اشرف مخلوقات است.

انسان دارای قابلیت است که هرچه بخواهد راه کمال بییماید، حدّ یقفی ندارد؛ و معنی ناطق که فصل انسان است، همان مقام لاحدی است.

آنچه در زمین است برای انسان آفریده شده: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۱ علاوه بر موجودات ارضی، تمام آسمانها نیز برای مقام کمال انسان که معرفت پروردگار و فنای در ذات اوست، پدید آمده: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْمَوْا﴾^۲.

البته مقصود از انسان که می‌گوییم، این جسم محدود و ضعیف نیست؛ بلکه روح انسان است که هیچ‌گاه به مقام سیری نمی‌رسد، و خود را از کمال و ترقی بی‌نیاز نمی‌بیند.

| | |
|---|---|
| دل ما مظهر کل، کل همگی مظهر ما | اختران پرتو مشکاة دل انور ما |
| نه فلک در دورانند بگرد سر ما | نه همین اهل زمین را همه باب اللهم |
| فلسفی مقتبسی از دل دانشور ما ^۳ | بر ما پیر خرد طفل دبیرستان است |
| و دَائِكَ مِنْكَ وَلَا تَبْصُرُ | 1. دَوَائِكَ فِيكَ وَمَا تَشْعُرُ |
| و فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ | 2. أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ |
| بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ | 3. وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي |

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۹. نرم‌افزار *کیمیای سعادت*، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۴۹۹: «خدا آنچه در روی زمین است برای شما خلق کرده.»

۲. سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. *امام شناسی*، ج ۱۱، ص ۲۰: «خداست آن که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن آسمانها بیافرید؛ امر خود را پیوسته در میان آسمانها و زمینها نازل می‌کند، تا شما بدانید.»

۳. *دیوان اسرار*، ص ۱۷.

4. فَلَا حَاجَةَ لَكَ فِي خَارِجٍ يُخَبِّرُ عَنْكَ بِمَا سُطِّرَ^۱
 در انسان نمونه‌ای از تمام عوالم ماده (یعنی ناسوت) و مجرد (از ملکوت و
 جبروت و لاهوت) وجود دارد؛ و در حقیقت انسان روح و جان تمام عوالم است.
 حتی پروردگار نمونه‌ای از خود در انسان ایجاد فرموده که مقام خلاقیت باشد؛
 منتهی در خدا بی‌واسطه و در انسان به‌واسطه است.

دل انسان مظهر تجلیات خدا و انوار اوست. تمام عوالم چهره خود را در
 آستان پر تجلی دل به خاک می‌سایند، و نسبت به اوامر او سر تعظیم فرود می‌آورند.
 فلک دوران زند بر محور دل وجود هر دو عالم مظهر دل
 بر آن نقشی که از لوح و قلم رفت نوشته دست حق بر دفتر دل^۲
 تمام عوالم حکم ریشه و شاخ و برگ درخت، و انسان در حکم میوه اوست.
 غرض و مقصود از غرس شجر، ثمر است.

این انسان که منغمر در عالم طبیعت است، خلقتش محدود و موجوداتش
 ضعیف است؛ ولی وقتی که از این عالم رفت و روح مجرد شد، همان‌طور که با
 ذهن خود در این دنیا هرچه می‌خواست ایجاد می‌کرد، در آن دنیا ایجاد می‌کند. در

۱. دیوان الامام علی علیه السلام، ص ۱۷۸. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۷۲:

«(۱) دوی تو ای انسان در خود توست، و لیکن نمی‌فهمی؛ و درد تو از خود توست، و لیکن
 نمی‌بینی.»

(۲) تو چنین می‌پنداری که جرم کوچک و تنها بدنی هستی؛ درحالی‌که عالم اکبر پروردگار در تو
 گنجانیده شده است.

(۳) تو آن‌چنان کتاب آشکارای خدای خود هستی که به یک‌یک از حروفش، حقائق و اسراری را
 نشان می‌دهد.

(۴) بنابراین تو به خارج از وجود خودت نیازی نداری تا بدان‌چه در تو قلم پروردگار نوشته است،
 تو را آگاه کند.»

۲. دیوان اسرار، ص ۱۷.

عالم برزخ و قیامت هر چه بخواهد موجود می‌کند: ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۱.

اگر کسی در اثر پیروی از احکام، بتواند خود را به مقام شامخ انسانیت برساند، زنگار دل خود را بزدايد، قلبش نورانی گردد، در این عالم همچون ائمه اطهار، می‌تواند هر چه بخواهد ایجاد کند.

شمشیر اگر زنگ زند، قدرتش چون چوبی برای سرکوبی است؛ چون صیقل یابد، بسیار کارهای دیگر می‌کند. آنچه را که روح انسان ایجاد می‌کند، در اثر قوت و نورانیت اوست.

چون در سرای ماده گرفتار آمد و صافی دل خود را به کدورات این عالم تیره ساخت، در این عالم نمی‌تواند موجودی خارجی به وجود آورد؛ ولی در عالم غیر طبیعت که عالم ذهن باشد، می‌تواند ایجاد کند. اگر زنگار دل از کدورت جدا کرد، در این عالم هر چه بخواهد بکند، می‌تواند.

جمله عالم چون تن و انسان دل است

هر چه می‌جویی ز انسان حاصل است

هر دو عالم جسم و جانش آدم است

ز آنکه آدم اصل جمله عالم است

هست انسان مرکز دور جهان

نیست بی‌انسان مدار آسمان

هر دو عالم گشته است اجزای او

برتر از کون و مکان مأوای او

۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۳:

«در آن بهشت‌ها از هر چیزی که نفوس بخواهند و اشتها کنند، و دیدگان‌شان از آن لذت برد، موجود است.»

لامکان اندر مکان کرده مکان
بی نشان گشته مقید در نشان
صد هزاران بحر، در قطره نهان
ذره‌ای گشته جهان اندر جهان
این ابد عین ازل آمد یقین
باطن اینجا عین ظاهر شد بین^۱
خلوص و عبادت، صفای دل است. عبادت انبیاء و تضرع اولیاء برای این
جهت بوده است.
ختم سخن با روضه مناسب.

مجلس روز چهاردهم

فضیلت علم و عالم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۱

در روزهای گذشته سخن به اینجا رسید که کمال حقیقی برای انسان حاصل نمی‌شود، مگر با پاکی روح و جلوه روان، که قابلیت پیدا کند [و] از انوار الهی در او [جای] بگیرد و متجلی گردد. و واضح است که مهم‌ترین صفات خدا علم است؛ زیرا سمع و بصر و اراده و ادراک، جز علم چیز دیگری نیست. بنابراین، بهترین مظهر خدا عالم است؛ بلکه می‌توان [گفت] وجود عالم علت غائی آفرینش است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمْنَ﴾^۲

۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۲۷:

«خداوند مقام و منزلت افرادی را که از شما ایمان آورده‌اند، به یک درجه، و افرادی را که به ایشان علم داده شده است، به چندین درجه بالا می‌برد!»

۲. سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:

«خداست آن که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن آسمان‌ها بیافرید؛ امر خود را پیوسته در میان آسمان‌ها و زمین‌ها نازل می‌کند، تا شما بدانید.»

روی این زمینه، عالم علت آفرینش موجودات است. در شرافت عالم، علاوه بر آیه قرآن دلیل عقلی و اخبار هم وجود دارد. دلیل عقلی پس آنکه: موجود اشرف است از معدوم، و موجود منقسم می شود به دو قسم: نامی و جماد؛ پس نامی اشرف است. و نامی نیز به دو قسم منقسم می گردد: حسّاس و غیر حسّاس؛ و واضح است که حسّاس اشرف است. و حسّاس نیز به دو قسم منقسم می گردد: عاقل و غیر عاقل؛ و البته عاقل اشرف است. و عاقل نیز منقسم به دو قسم می گردد: عالم و غیر عالم؛ و عالم افضل است. پس عالم اشرف مخلوقات است.

جهل، تاریکی و علم، روشنی است. وجود عالم، مانند اختران شب در فضای تار بربریت نورافشانی می کنند، و با پرتو خود پرده های تاریکی ها را دریده و با فروغ خود مردم را روشن می نمایند. لذا انسان بدون علم، چون مُرده است؛ چون تاریک است. و شخص عالم مُرده، چون شخصیتی زنده است؛ چون روشن است. عالم را روی این زمینه نباید با جاهل قیاس کرد؛ زیرا قیاس بین وجود و عدم یا نور و ظلمت است.

عن امیرالمؤمنین علیه السلام:

- | | |
|--|--|
| ۱. النَّاسُ مِنْ جَهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءٌ | أَبُوهُمْ آدَمٌ وَالْأُمَّ حَاوِيٌّ |
| ۲. وَ قِيَمَةُ الْمَرْءِ مَا قَدْ كَانَ يُحْسِنُهُ | و الْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءٌ |
| ۳. لَا فَضْلَ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّهُمْ | عَلَى الْهُدَى لِمَنْ اسْتَهْدَى أَدْلَاءٌ |
| ۴. فَقُمْ بِعِلْمٍ وَلَا تَبْغِي لَهُ بَدَلًا | فَالنَّاسُ مَوْتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ |

۱. دیوان الإمام علی علیه السلام، ص ۲۴. ترجمه:

«۱) مردم از جهت تمثال و ظاهر با یکدیگر برابرند؛ پدرشان آدم و مادرشان حوا است. (۲) و ارزش و قیمت هر کس به قدر علم و عمل نیکوی اوست. و جاهلان، دشمنان اهل علم و صاحبان دانش هستند.»



* * *

ز دانش به اندر جهان هیچ نیست تن مُرده و جان نادان یکی است^۱
و لذا قیل: «العِلْمُ فِي الْبَدَنِ كَالْمَاءِ فِي الْأَرْضِ.»^۲ چون حیات زمین به آب
است، حیات هر ذی روحی به علم است.

﴿إِنَّمَا تَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۳

و أيضًا: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۴

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ ...، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ، حَتَّى الْخُتُوفِ فِي الْبَحْرِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ. [فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ.]»^۵

⇐ (۳) فضیلت و شرافتی نیست مگر برای اهل علم؛ زیرا که ایشان بر راه هدایت برای جویندگان سعادت، راهنمایانند.

(۴) برخیز و کمر ببند برای طلب علم، و ما به عوض علم، چیزی را نمی جوییم؛ زیرا که مردمان مردگانند و اهل علم زندگانند. (محقق)

۱. گرشاسب نامه .

۲. «علم در بدن، همانند آب در زمین است.» (محقق)

۳. سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۸. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۵۳:

«فقط از میان بندگان خداوند، علما و دانشمندان هستند که از وی خوف و خشیت دارند.»

۴. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۳. الله شناسی، ج ۳، ص ۴۲، تعلیقه ۵:

«این مثال ها را ما برای آدمیان می زنیم و لیکن آنها را تعقل نمی کنند مگر عالمان.»

۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۴. ائقی و حی، ص ۵۱:

«امام صادق از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرمودند: "کسی که راهی را ⇐

لذا عالم از عابد بسیار افضل است.
صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه
بشکست عهدِ صحبتِ اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد، چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن، این فریق را
گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج
وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را^۱

«شَرَفُ الْمَرْءِ بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ، لَا بِالْأَصْلِ وَالنَّسَبِ.»^۲

از علم شریف‌تر ندان هیچ هنر بر آدم بی‌علم شرف دارد خر
از دائره علم منه پای به در فرزند هنر باش نه فرزند پدر^۳
عن أصبغ ابن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام: «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ
حَسَنَةٌ، وَ مَدَارِسَتَهُ تَسْبِيحٌ، وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ، وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ. وَ هُوَ

← انتخاب کند که به معرفت و علم منتهی شود، خداوند راه بهشت را برای او هموار خواهد ساخت. و به‌درستی که ملائکه بال‌های خود را برای جویندگان معرفت و بینش می‌گسترانند؛ زیرا به این مسئله رضایت دارند و این راه را می‌پسندند. و به‌درستی که هر آنچه در آسمان و زمین است، برای جوینده علم طلب مغفرت و آمرزش می‌کنند؛ حتی ماهیان در قعر دریا. و برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه تمام است بر ستارگان در شب چهاردهم. و به‌درستی که علماء و ارثان پیامبرانند، و پیامبران درهم و دینار از خود به جای نگذارند، و لکن علم و معرفت از خود به یادگار نهادند؛ پس هرکه از علم و دانش نصیبی برده باشد، حظ و بهره‌اش بسیار عالی و افزون خواهد بود.»

۱. گلستان سعدی، ص ۱۰۱، حکایت ۴۰.

۲. روح البیان، ج ۹، ص ۴۷۸، به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام. ترجمه:

«شرف و ارزش انسان به علم و ادب است، نه به اصل و نسب.» (محقق)

۳. قابوس‌نامه، باب ۶.

عِنْدَ اللَّهِ لِأَهْلِهِ قُرْبَةً؛ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ سَالِكُ بَطَالِيهِ سَبِيلِ النَّجَاةِ [الجنة]. وَ هُوَ أُنَيْسٌ فِي الْوَحْشَةِ، وَ صَاحِبٌ فِي الْوَحْدَةِ، وَ سِلَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَ زَيْنُ الْأَخْلَاءِ. يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أَيْمَةً يُقْتَدَى بِهِمْ، تُرْمَقُ أَعْمَاهُمْ وَ تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ، تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ، يَمَسْحُوهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فِي صَلَاتِهِمْ؛ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ، وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى، وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ، وَ يُنَزِّلُ اللَّهُ حَامِلَةَ مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ، وَ يَمْنَحُهُ مَجَالِسَةَ الْأَخْيَارِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ، وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ، وَ بِالْعِلْمِ تُوَصَّلُ الْأَرْحَامُ، وَ بِهِ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ. وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلُ تَابِعُهُ؛ يُلْهِمُهُ اللَّهُ السَّعْدَاءِ وَ يُحَرِّمُهُ الْأَشْقِيَاءَ.»^۱

۱. الأملی للصدوق، ص ۶۱۵. ترجمه:

«اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: "علم و دانش را بیاوزید که آموختن آن حسنه و نیکی، و مذاکره و گفتگو درباره آن تسییح خدا، و بحث و بررسی آن جهاد در راه خدا، و تعلیم آن به کسی که آن را نمی‌داند صدقه است. و علم برای دارندگانش موجب تقرب و نزدیکی به خداوند است؛ چراکه علم معیار شناسایی حلال و حرام است و طالبش را به راه نجات رهنمون می‌باشد. و علم انیس و همدمی است در وحشت و هراس، و مصاحب و همنشینی است در تنهایی، و سلاحی است برای مقابله با دشمنان، و زیور اخلاء و دوستان است. خداوند به جهت علم، مردمی را رفعت بخشیده تا جایی که آنان را در امور خیر پیشوایانی قرار می‌دهد که از ایشان پیروی شود؛ به کارهایشان نگرسته می‌شود و مورد توجه مردم قرار می‌گیرند؛ آثارشان اقتباس و بهره برده می‌شود؛ ملائکه راغب و خواهان دوستی با ایشان هستند؛ ملائکه هنگام نماز خواندن آنان، بال‌هایشان را به ایشان می‌مالند؛ زیرا علم مایه حیات قلوب از جهل، و روشنی دیده‌ها از کوری، و توانایی ابدان از ضعف و ناتوانی است، و خداوند حامل آن را در منازل ابرار فرود می‌آورد و مجالست اختیار و برگزیدگان را نصیب او می‌گرداند. به وسیله علم، خداوند اطاعت و عبادت می‌شود، و به سبب علم خدا شناخته و یگانه بودنش ثابت می‌گردد، و به وسیله علم صلوة رحم انجام می‌گیرد، و بدان حلال و حرام شناخته می‌شود. و علم، امام و پیشوای عقل است و عقل پیرو آن؛ خداوند آن را به سعدها الهام نموده و از اشقیاء محروم می‌نماید.» (محقق)

علم چون چراغی است که راه عقل را روشن می‌کند. علم دارای این درجه از کمال است؛ و لذا اوّل آیه که به رسول اکرم نازل شد - بعد از حمد بر ایجاد و خلقت - توصیف نمود پروردگار را به صفت تعلیم انسان:

﴿أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * أَلَمْ يَكُنْ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۱.

لذا در وجه تناسب آیات، گفته شده است که: «اوّل خدا خلقت انسان را از علّقه که آنخس موجودات است، گفته؛ سپس قدرت خود را به این قسم نشان داده که این انسان را ما عالم گردانیدیم و از آن خست به مقام رفعت رسانیدیم.»
ختم سخن با روضه مناسب.

۱. سوره علق (۹۶) آیات ۱-۵. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۵۱:

«بخوان به اسم پروردگارت، آن کسی که خلق کرده است. * انسان را از خون منجمد و بسته شده خلق نموده است. * بخوان و پروردگار تو بخشنده تر و عطایش از همه افزون تر است. * آن کسی که با قلم تعلیم نمود. * و به انسان تعلیم نمود آنچه را که نمی‌دانست.»

مجلس روز پانزدهم

جایگاه علم و عالم در اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعَنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَابِئًا بِأَلْفِ سُطْرٍ﴾^۱.

دیروز آیات و اخباری راجع به شرافت علم بیان شد؛ و ثابت شد که هیچ موجودی جز عالم دارای رتبهٔ افضلیت نیست:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۲.

در اسلام ترغیب شدیدی شده است به فراگرفتن علم:

عن أبي عبد الله، عن رسول الله، قال: «قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۱:

«گواهی می دهد خداوند سبحانه درحالی که قیام به قسط و عدل دارد، بر آنکه هیچ معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان علم نیز شهادت به وحدانیت او می دهند.»

۲. سوره زمر (۳۹) آیه ۹. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۳۷:

«بگو (ای پیامبر) آیا مساوی هستند کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند؟! این است و غیر از این نیست که صاحبان خرد و عقل متذکر می شوند و از آیات خدا مطلب را ادراک می کنند و فرا می گیرند.»

و مُسْلِمَةٍ^۱

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۴۰، تعلیقه:

«بدان که روایت "طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ" از روایات مشهوره و مستفیضه است؛ ولیکن با لفظ «مُسْلِمَةٍ» عطف بر لفظ «مسلم»، فقط در چند مورد معدودی مرفوعاً روایت شده است.

اول: در مصباح الشریعة در دو مورد:

یکی در باب سوّم که فرموده است: "قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؛ وَ هُوَ عِلْمُ النَّفْسِ."

و دیگری در باب شصت و دوّم که فرموده است: "قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؛ أَي عِلْمُ التَّقْوَى وَ الْيَقِينِ."

دوّم: در مقدمه کتاب معالم الأصول که از کلینی روایت می‌نماید، ولی معلوم نیست که این لفظ را نسخ اضافه کرده‌اند یا به خطّ خود صاحب المعالم بوده است؛ زیرا در نسخه‌های کافی بدون لفظ «مسلمة» روایت شده است.

سوّم: در ج ۱، ص ۴، از محجة البيضاء از غزالی نقل کرده است؛ گرچه در خود إحياء العلوم، ج ۱، ص ۳، از این لفظ خالی است.

چهارم: روایتی است که در ج ۱، بحار الأنوار، ص ۵۷، از غزالی اللئالی نقل کرده است که: "قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ."

پنجم: در صفحه اوّل از مقدمه تفسیر مجمع البیان گوید: "و قد صحّ عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَا رَوَاهُ لَنَا الثَّقَاتُ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحِيحَةِ مَرْفُوعًا إِلَى إِمَامِ الْهُدَى وَ كَهْفِ الْوَرَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ سَيِّدٍ عَنْ سَيِّدٍ وَ إِمَامٍ عَنْ إِمَامٍ إِلَى أَنْ اتَّصَلَ بِهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ إِنَّهُ قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَاهِرِهِ - الْحَدِيثُ."

و اما طرق دیگر از این روایت، از لفظ «مسلمة» خالی است؛ چنانکه در همین جلد از کتاب بحار الأنوار، در ص ۵۵ از امالی شیخ با اسناد خود از حضرت رضا از پدرانیش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: "قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَاهِرِهِ... الْحَدِيثُ." و ظاهراً متن این روایت متن همان روایتی است که از تفسیر مجمع البیان آوردیم، ولیکن در آنجا با عطف کلمه و مُسْلِمَةٍ ←

چنین گفت پیغمبر نیک‌خوی ز گهواره تا گور دانش بجوی^۱
 فی نهج البلاغه: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ»^۲

← آمده است و در اینجا بدون عطف.

و در ص ۵۶ از *مالی* شیخ با سند مجاشعی از حضرت صادق، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: العالم بين الجهال كالحى بين الأموات...» - الى أن قال: «وإن طلب العلم فريضة على كل مسلم»^۳
 و در همین صفحه از *بصائر الدرجات* روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم. ألا إن الله يحب بغاء العلم»^۴

و در همین صفحه از *بصائر الدرجات* ایضاً نقل می‌کند از حضرت صادق علیه السلام: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم»^۵

و ایضاً در ص ۱۴ از *روضه الواعظین*، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند، قال: «الشَّاحِصُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ...»^۶
 و ایضاً در ص ۵۱ از *روضه الواعظین*، از رسول الله روایت می‌کند که فرمود: «اطلبوا العلم و لَوِ بِالصَّيْنِ؛ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۷

باری، با آنکه در این روایات لفظ «مسلمه» نیامده است، ولیکن به‌طور مسلم، مراد زن‌های مسلمان نیز هستند؛ چون لفظ «مسلم» برای جنس آمده است در مقابل کافر، نه آنکه مراد مرد مسلمان باشد در قبال زن مسلمان. و البته در این قسم تعبیر که جنس مراد است، نظر به تذکیر ندارد؛ چنان‌که در اشباه و نظایر آن - که احکام شریعت را بر موضوع جنس آورده است - همین معنی مراد است. مثل آنکه می‌فرماید: «المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» یا آنکه می‌فرماید: «المُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ»، که نظر به تمام افراد جنس مسلمان و مهاجر است بدون مدخلیت ذکوریت و انائیت.^۸
 ۱. شاهنامه فردوسی.

۲. نهج البلاغه (عبد)، ج ۴، ص ۱۵۷. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۵۶:

«نزدیک‌ترین مردم به انبیاء (کسی که به انبیاء ولایتش بیشتر است و مقرب‌تر است) آن کسی است که داناترین مردم است به آنچه که پیغمبران آورده‌اند.»

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، لَطَلَبُوهُ
وَلَوْ يَسْفِكُ الْمُهَجِّجُ وَخَوْضِ اللَّجْجِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَانِيَالَ: أَنْ أَمَقَّتْ
عَبِيدِي إِلَيَّ، الْجَاهِلُ الْمُسْتَخْفُ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ، التَّارِكُ لِإِقْتِدَاءِ بِهِمْ؛ وَأَنْ أَحَبَّ عَبِيدِي
إِلَى التَّقِيِّ الطَّالِبِ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ، اللَّازِمِ لِلْعُلَمَاءِ، التَّابِعِ لِلْحُلَمَاءِ، الْقَابِلِ عَنِ الْحُكَمَاءِ.»^۱
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «عَالِمٌ يُتَنَفَّعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ
عَابِدٍ.»^۲

باید دانست که کدام علم شرافت دارد:

داستان ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد و سؤال از مرد سخنگو و
فرمایش حضرت: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ.»^۳

۱. الكافي، ج ۱، ص ۳۵. ترجمه:

«اگر مردم می دانستند که چه فضیلتی را در طلب علم حائز می گردند، هرآینه آن را طلب می کردند؛
گرچه مستلزم ریختن خون‌ها با شمشیر و امثال آن، و فرورفتن در گرداب‌های ژرف دریاها
باشد. خداوند تبارک و تعالی به دانیال وحی فرمود که: "مبغوض‌ترین بندگان نزد من، جاهل و
نادانی است که حق اهل علم را سبک شمرد و از ایشان پیروی نکند؛ و محبوب‌ترین بندگان نزد
من، فرد با تقوایی است که طالب ثواب جزیل و ملازم علماء و پیرو حلماء و پذیرنده حکماء
باشد."» (محقق)

۲. الكافي، ج ۱، ص ۳۳. ترجمه:

«عالمی که از علمش نفع برند، از هفتاد هزار عابد افضل است.» (محقق)

۳. الكافي، ج ۱، ص ۳۲:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
الذَّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:
دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ: "مَا هَذَا؟"
فَقِيلَ: عَلَامَةٌ! فَقَالَ: "وَمَا الْعَلَامَةُ؟" فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ
وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ. قَالَ: "فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يُضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ»

بنابراین، برای کپلر و کپرنیک و گالیله و پاستور و ادیسون به واسطه اختراعات خود هیچ شرافتی نیست؛ زیرا متاع آنها خریدارش خدا نبود. بلی، اگر این زحمات آنها به قصد قربت باشد، نتیجه دارد؛ و الا فلا.

مقام منیع و نفوذ کلمه علماء بود که هزار سال کشور را از حضائض نجات داد. وجود خواجه نصیرالدین طوسی بود که ایران را از چنگال خلفای جور نجات داد.^۱

﴿و لا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ﴾ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ.»
ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۲۳۸:

«رسول خدا داخل مسجد شدند و دیدند گروهی از مردم گرداگرد مردی را گرفته، به دور او اجتماع کرده‌اند. حضرت فرمودند: «این چیست؟!» گفتند: علامه است! حضرت فرمودند: «علامه چیست؟» گفتند: داناترین مردم است به انساب عرب و تاریخ و وقایع آنها و جریاناتی که در عصر جاهلیت واقع شده است، و به اشعار عرب. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: «در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این علمی است که با ندانستن آن کسی را ضرری نمی‌رسد، و با دانستن آن کسی را منفعتی عائد نخواهد شد. سپس رسول خدا فرمودند: علم منحصر در سه چیز است: آیه محکم، و یا فریضه عادل، و یا سنت قائمه؛ و غیر از این سه چیز، هرچه باشد زیادی است.»

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۲۷:

«در اینجا لازم است مدح و تمجیدی را که آیه الهی در ادبیت و عربیت و فقه و اصول و حکمت، نادره زمان، آیه الله حاج میرزا أبو الفضل طهرانی، فرزند آیه الله میرزا أبو القاسم کلانتر (صاحب تقریرات مباحث الفاظ شیخ انصاری) و پدر آیه الله حاج میرزا محمد تقی (صاحب تفسیر فارسی روان جاوید) - اعلی الله مقامهم - در کتاب نفیس و پر مایه خود: شفاء الصدور فی شرح زیارة عاشور در ذیل فقره: «و العن یزید بن معاویة» در ص ۳۰۴ و ۳۰۵ بالمناسبه درباره خواجه نصیرالدین طوسی ذکر کرده است، بیاوریم؛ تا حال خواجه که یکی از فلاسفه اسلام است؛ روشن گردد. او می‌گوید:

استاد البشر خواجه نصیر - رضی الله عنه - مؤلف و مخالف طوعاً و کرهاً او را به استادی ﴿

﴿ مسلم دارند. گاهی افضل المحققین لقبش می‌دهند، و وقتی عقل حادی عشرش می‌خوانند، و جایی سلطان الفقهاء و الحكماء و الوزراءش می‌نامند؛ چنانچه در اجازه شهید ثانی برای حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی است. و موضعی در حق او می‌گویند: "أفضل أهل عصره في العلوم العقلية والتقليية"؛ چنانچه علامه و محقق ثانی در حق وی شهادت داده‌اند. و گاهی درباره او می‌گویند: "أفضل من شاهدناه في الأخلاق"؛ چنانچه علامه در اجازه بنی زهره فرموده.

و مصنف زیچ خاقانی - که به نام میرزا آغ بیک تصنیف کرده - ثنایی بلیغ بر او کرده که علم و علماء را از خود مسرور و خرسند نموده. و چه خوب می‌گوید استاد اعظم آقای بهبهانی (قدّه) در تعلیقه رجال میرزا: "لا يحتاج إلى التعريف، لغاية شهرته؛ مع أن كل ما يُقال فيه فهو دون رتبته."

و الحق هزار غزالی و بهتر از غزالی، خوشه‌چین خرمن تحقیقات آن محقق نامدار و علامه بزرگوار باید باشند. بلکه اگر به انصاف نظر کنی و عصبیت را به جانبی بگذاری توانی گفت که: حضرت خواجه - رضی الله عنه - افضل علمای بنی آدم است از بدو دنیا الی یومنا هذا.

و بس است در فضل او که علمای فرنگ در رد اسلام و انکار اعجاز قرآن به جهت عجز از اتیان به مثل او، نقض کرده‌اند که مثل خواجه در مجسطی نیامده.

و در کشف الظنون و غیر او، وی را اول مرتبه طبقه اولی از مصنفین قرار داده؛ و اعتراف کرده که او را بر جمیع اهل علم از هر ملتی، حقی است ظاهر که رعایت او واجب است. و درجه فضل و تحقیق او به جایی رسیده که به یک اشکال بر عبارت تجرید او در مبحث ماهیت که توهم کرده‌اند، ملاحظه تفتازانی راضی نشده که کلمه مخالف تحقیق از او صادر شود، و می‌گوید: "این مصدق نسبت این کتاب است به غیر آن محقق؛ با اینکه شأن کتاب تجرید اجل از آن است که منسوب به غیر او شود." این کلام تفتازانی است با ظهور عداوت و منافست او با حضرت خواجه که هنوز اتباع او از صدمه بنان و بیان و ضرب سیف و سنان او در ناله و خروشنند؛ و الحمد لله علی و وضوح الحجّة.

و صفدی در شرح لامیه العجم خواجه را از کسانی شمرده که هیچ‌کس به رتبه ایشان نرسیده در فن مجسطی؛ و تخصیص به جهت عناد است.

خجسته رهنمونی ذو فنونی که در هر فن بود چون مرد یک فن

لمؤلفه

في كُـلِّ فَنٍّ بَارِعٌ كَأَنَّهُ لَمْ يَتَّخِذْ سِوَاءَهُ إِلَّا فَتْنَهُ

بالجمله فضائل این بحر مواج که در ظلمات جهالت سراج و هاج است، بیش از آن است ﴿

شرح تلمذ علامه نزد یک نفر از علماء عامه و به دست آوردن کتاب در ردّ شیعه و جواب نوشتن الفین را.^۱

که در این صفحه بگنجد:

و یا عَجَبًا مَنَى اِحَاوِلُ وَصَفَهُ وَقَدْ فَتَيْتَ فِيهِ الْقَرَاطِيسُ وَالصُّحُفُ
و نَعَمَ مَا قِيلَ:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری»

۱. *مجالس المؤمنین* (طبع اسلامیة) ج ۱، ص ۵۷۳؛ *قصص العلماء*، ص ۳۵۸:

«در کتاب *مجالس المؤمنین* (قاضی نورالله مذکور است و در السنه و افواه مشهور است که:

یکی از علماء اهل سنت که در بعضی از فنون علمی استاد علامه بود، کتابی در ردّ مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجلس، آن را برای مردمان می خواند و ایشان را اضلال و گمراه می کرد؛ و از بیم اینکه مبدا کسی از علماء شیعه ردّ آن نماید به کسی نمی داد که استنساخ نماید، و علامه همیشه حيله می انگيخت که آن را به دست آورد تا ردّ آن نماید. لاجرم علامه استاد شاگردی را وسیله التماس خود کرده، عاریه کتاب مذکور نمود. چون آن شخص نخواست که یکبارہ دست رد بر سینه التماس او نهد، گفت که: سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده از یک شب پیش کسی نگذارم.

علامه همان قدر را نیز غنیمت دانسته، کتاب را بگرفت و به خانه برد که در آن شب به قدر امکان از آنجا نقل نماید. و چون به کتابت آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت، خواب بر جناب علامه غلبه نمود؛ پس ناگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام پیدا شد و به علامه فرمود: «کتاب را به من واگذار و تو خواب کن!» پس علامه به خواب شد؛ چون بیدار شد، آن نسخه به کرامت حضرت صاحب الامر علیه السلام تمام شده بود!

و مؤلف، این حکایت را از والد ماجدم و بعضی دیگر بدین قسم شنیدم که: مؤلف آن کتاب، یکی از معاصرین علامه بود و از عامه. و علامه به یکی از تلامذه خود فرمود که در نزد آن عالم سنی تلمذ کرده تا اطمینان از او حاصل کرده و یک شب کتاب را به او عاریه داد. و علامه در استنساخ و یا رد آن شروع نمود تا وقت سحر شد که بی اختیار او را خواب ربوده و قلم از دست او افتاد. چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد که چرا خوابید و کتاب را انجام نداد، و چون به کتاب نگاه کرد دید که مجموع کتاب نوشته شده و در آخر آن نوشته است: «کتبه م ح م د ابن الحسن العسکری علیه السلام صاحب الزمان.»

شرح حالات شهید اول^۱

۱. أبو عبدالله، شمس‌الدین، محمد بن مکی بن محمد شامی عاملی جزینی، معروف به شهید اول در سال ۷۳۴ هجری در جزین، از قرای جبل عامل متولد شد؛ شهید اول و ثانی، هر دو از آن منطقه هستند. هنگامی که در اصطلاح فقها کلمه «شهید» بی‌قرینه ذکر گردد، مقصود همان شهید اول است.

شهید اول شاگرد فخرالمحققین (فرزند علامه حلی) بوده است. ایشان، از بزرگان فقهای امامیه و از اعظام مجتهدان تاریخ اسلام می‌باشد. عالم عامل، محدث، رجالی، اصولی، ادیب و شاعر و در اصطلاح رجال «امام الفقه» نامیده شده است. شاید از نظر نداشتن هم‌تا و نظیر در رتبه و منزلت فقهی و علمی، او را شهید اول گفته‌اند؛ و الا در سلسله علماء، شهدای بسیاری وجود دارند که از حیث تاریخی وی از آنها بسیار عقب‌تر است.

ایشان پس از محقق اول به‌عنوان سرآمد فقها است و اهل فن در استادی و فقاہتش کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نداده‌اند. همه کتاب‌های شهید - بالأخص *اللمعة الدمشقیة* - از آثار ارزشمند فقهی محسوب می‌شوند.

خاندان ایشان خاندان علم و فضل است. شهید سه پسر داشت که هر سه از علماء و فقهاء بوده‌اند و همسرش ام‌علی و دخترش ام‌الحسن نیز فقیهه بوده‌اند. وی زنان را در پاره‌ای از مسائل، به این دو بانوی فاضله ارجاع می‌داده است. در *ریحانة الأدب* آمده است:

برخی از بزرگان، فاطمه دختر شهید را «سته المشایخ» و برخی «ست المشایخ» یعنی «سیده المشایخ» لقب داده‌اند.*

ایشان علاوه بر مشایخ خود در بین علمای شیعه، از حدود ۴۰ نفر از علمای اهل سنت نیز اجازه روایت دریافت کرده است؛ مانند شیخ محمد بن یوسف قرشی شافعی که از قاضی عضدالدین ایجی روایت نقل می‌کند.

سرانجام ایشان در روز پنج‌شنبه، نهم جمادی الأولى سال ۷۸۶ هجری قمری در عهد سلطنت برقوق، با فتوای قاضی برهان‌الدین مالکی و عباد بن جماعه شافعی، پس از تحمل یک سال حبس و زندان در قلعه شام به شهادت رسید. در همان ایام حبس بود که کتاب ارزشمند *اللمعة الدمشقیة* را در مدت ۷ روز تألیف کرد؛ درحالی‌که از منابع فقه تنها *المختصر النافع* را در اختیار داشت. به دلیل کینه‌ها و عداوت‌های دیرینه‌ای که از تشیع و علمای شیعه و آن بزرگوار داشتند، بدن شریفش را به دار کشیده و سنگسار کردند و مورد اهانت‌ها قرار دادند. (محقق)

* *ریحانة الأدب*، ج ۸، ص ۲۹۷.

و شهید ثانی؛^۱

۱. شیخ زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی، در سیزدهم شوال ۹۱۱ هجری قمری در خانواده علم و فقاہت زاده شد. ایشان از اعیان و مفاخر فقهای نامدار شیعه و اکابر متبحر در علوم اسلامی و استوانه‌های فقهی و اجتهادی در طول ادوار فقه اسلامی می‌باشد که از نظر آثار و برکات وجودی کم‌نظیر است.

شهید ثانی با مسافرت‌های متعدد، در صدد یافتن اساتیدی بود که بتواند بیشترین بهره‌های علمی را از محضر آنان به‌دست آورد؛ و بر این اساس از محضر درس اکثر اساتید برجسته در مذاهب پنج‌گانه اسلامی استفاده کرده است. ایشان پس از سفرهای متعدد تحصیلی در سال ۹۵۳ هجری قمری به جبع بازگشت و اقامت دائمی در موطن اصلی خویش را برگزید و در آنجا به تدریس و تألیف آثار علمی مشغول گردید.

فضای آن دیار از دوردست‌ترین بلاد برای استفاضه علمی به محضر او روی آورده و از برکات علمی و اخلاقی او بهره می‌گرفتند. وی در بعلبک، تدریس جامعی را آغاز کرد؛ به این معنی که چون نسبت به مذاهب پنج‌گانه (جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی) از لحاظ علمی کاملاً محیط و مسلط بود، بر اساس تمام این مذاهب پنج‌گانه تدریس می‌نمود، و در حقیقت فقه مقارن و عقائد تطبیقی را تدریس می‌کرد.

صاحب *روضات الجنات* درباره شهید ثانی چنین می‌گوید:

تا کنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجسته شیعه، کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه شخصیت، سعه صدر، خوش فهمی، حسن سلیقه، داشتن نظم و برنامه تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی و بی‌نقص بودن آثار علمی به پای او برسد؛ بلکه در تخلق به اخلاق الهی و قرب منزلت، چنان می‌نمایاند که تالی تلو معصوم است.*
شهید ثانی با داشتن چنین مقام و شخصیتی در تأمین پاره‌ای از ضروریات معاش شخصاً تلاش می‌کرد؛ از جمله نوشته‌اند:

وقتی هوا تاریک می‌شد و شب فرا می‌رسید، با الاغی که مرکب سواری او بود، به خارج شهر می‌رفت و هیزم مورد نیاز خانواده‌اش را فراهم می‌کرد.**

در *أمل الآمل* آمده است که:

شهید ثانی پس از شهادت، دو هزار جلد کتاب از خود به‌جای گذاشت که دویست عدد آن به خط خود ایشان بوده و تعدادی از آنها از آثار علمی او و مقداری نیز از مؤلفات دیگران بوده است.

تألیفات شهید ثانی از لحاظ تاریخ تألیف از *روض الجنان* آغاز و به *الروضه البهیة* پایان می‌گیرد. ⇐

◀ باید گفت که این کتب همچون روضه و بوستانی است که طالب علوم دینی را با مناظر دل‌انگیز خود بر سر نشاط آورده تا گم‌شده خود را در میان آنها بیابد و قلب خود را با آبشخورهای آن سیراب گرداند و نسیم ایمان و عقیده را در سطور این تألیفات استنشاق نماید.

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی، پدر شیخ بهایی می‌گوید:

روزی بر شهید ثانی وارد شدم و او را متفکر و در خویشتن فرو رفته یافتم. علت این حالت را از او جويا شدم؛ به من گفت: «برادرم! چنین می‌پندارم که من دومین شهید باشم؛ زیرا در عالم رؤیا سید مرتضی علم‌الهدی را دیدم که مجلس ضیافتی تشکیل داده و علماء و دانشمندان امامیه و شیعه در آن شرکت داشتند. وقتی من وارد مجلس شدم، سید مرتضی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و دستور داد که در کنار شهید اول بنشینم.»

شهید ثانی نیز قربانی مطامع دنیوی فردی فرومایه گشت. جریان چنین بود که: دو نفر از مردم جیب برای مرافعه و محاکمه به شهید ثانی مراجعه کردند. او نیز طبق موازین دینی و ضوابط شرعی، دعوا را فیصله داد. شخص محکوم از این داوری به خشم آمد و نزد قاضی صیدا رفت و شهید ثانی را به رافضی و شیعه بودن متهم نمود.

قاضی جریان را به سلطان سلیم، حاکم روم (عثمانی) اطلاع داد و از طرف او شخصی برای دستگیر کردن شهید مأمور گردید؛ اما موفق به یافتن ایشان نشد. سلطان سلیم وزیرش رستم پاشا را برای دستگیری شهید مأمور ساخت و گفت: «باید او را زنده دستگیر کنی و به اینجا بیاوری تا مذهب او برای ما روشن گردد.»

رستم پاشا که مطلع شد شهید ثانی به سفر حج رفته به طرف مکه رفت و در اثناء راه مکه به شهید ثانی رسید و او را دستگیر کرد. شهید ثانی از او برای انجام سفر حج مهلت خواست و او هم موافقت نمود. در راه وقتی وارد کشور روم شدند، رستم پاشا به واسطه تحریک شخصی در کنار دریا ایشان را شهید کرد و سر بریده او را به حضور سلطان آورد. سلطان بر او برآشفته و سخت او را مورد توبیخ قرار داد. اما خون شیخ شهید هدر نشد و با تلاش سید عبدالرحیم عباسی، رستم پاشا به جرم این قتل بزرگ محکوم به مرگ گردید.

جریان شهادت آن بزرگوار در سال ۹۶۶ هجری قمری رخ داد که البته بزرگانی همچون سید محسن امین در *اعیان الشیعه* تاریخ شهادت ایشان را ۹۶۵ هجری دانسته‌اند. مدت سه روز جسد ایشان بر روی زمین ماند و سرانجام پیکر شریفش را به دریا افکندند. (محقق)

* *روضات الجنات*، ج ۳، ص ۳۵۲.

* همان.

و قلم توانای شیخ جواد بلاغی.^۱

۱. متکلم، مفسر، فقیه، اصولی، شاعر و ادیب، آیه الله محمدجواد بلاغی در سال ۱۲۸۲ هجری قمری در نجف اشرف چشم به جهان گشود.

مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - در تعلیقه کتاب شریف نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۹۶ می فرمایند:

علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی در اعلام الشیعة در قسمت تقیاء البشر، ج ۱، ص ۳۲۳ تا ۳۲۶ در تحت شماره ۶۶۳ ترجمه احوال او را مفصلاً آورده است، و ما در اینجا مختصر از آن را می آوریم:

”حیاتش بین سنه ۱۲۸۲ تا ۱۳۵۲ هجری قمری بوده است؛ از اعلام علماء اسلام در عصر خود و مجاهدی کبیر و مؤلفی کثیر التالیف بوده است. از افراد نادر دهر بوده است که حیات خود را وقف خدمت به دین و حقیقت نموده اند.

چنان در برابر مسیحیان و موج غرب ایستاد و علو اسلام را بر جمیع ملل عالم به ثبوت رسانید که در میان علماء نصاری و فضیلتی آنها دارای شأنی عظیم و مکانی رفیع گردید. بزرگان از اروپا در مشکلات علمی و دینی خود به او مراجعه می نمودند؛ و بزرگان لورنדרه و غیر آنجا، ملجأ و پناهمان در مسائل مشکله شیخ محمدجواد بلاغی بود.

مستر خالد شردراک در مشکلات خود به او رجوع می کرد. بسیاری از مؤلفات او را در زمان حیات او به انگلیسی ترجمه و طبع کردند؛ چون مورد نیاز مسیحیان غرب بود. از مؤلفاتش: الهدی إلى دین المصطفی، و انوار الهدی، و الرحلة المدرسیة، و نصائح الهدی، و أعاجیب الأكاذیب، و التوحید و التلیث، و إبطال فتوی الوهابیین بهدم قبور البقیع، و رساله دیگری نیز در ابطال فتوای وهابی ها، و البلاغ المبین در الهیات، و تفسیر آلاء الرحمان و بسیاری از کتب دیگر است که مطبوع است.“

و اما آنچه که طبع نشده است نیز بسیار است که نام آنها را مرحوم علامه [حاج شیخ آقا بزرگ] طهرانی ذکر کرده است.

بالجمله وفاتش در ۲۲ شعبان واقع شد، و عالم تشیع و اسلام و حوزه نجف را به فقدان خود در سوگ نشاناند. رحمة الله علیه رحمة واسعة!

پدر ایشان شیخ حسن بلاغی، چنان که ایشان در نامه ای به صاحب اعیان الشیعه می نویسد، از اهل علم و دانش بوده است. خانواده بلاغی از خانواده های مشهور به فضل و علم، و اجداد او همه از مردان علم و ادب شناخته شده است که از جمله آنها مؤلف کتاب مشهور تنقیح المقال است.

علامه بلاغی در زادگاهش، به خوشه چینی معارف از محضر بزرگان حوزه علمیه نجف اشرف ←

⇐ پرداخت. دروس مقدماتی را در آنجا فرا گرفت و در سن بیست و چهار سالگی (۱۳۰۶ هجری قمری) به کاظمین رفت و شش سال در آنجا ماند. در این مدت به خاطر ارتباط با پیروان ادیان و مکاتب مختلف، با افکار آنها آشنا شد.

در سال ۱۳۱۲ هجری قمری به حوزه نجف برگشت. دوره اقامت دوباره ایشان در نجف چهارده سال به درازا کشید؛ سپس راهی شهر سامرا شد تا در حوزه درس میرزای شیرازی، توشه علم و عمل را به نهایت برساند. او ده سال در سامرا ماند و در این مدت به تحقیق و تألیف پرداخت و بخشی از آثار گرانشنگ خود را در این شهر نگاشت.

این شهر به دست نیروهای انگلیسی اشغال شد؛ از این رو ایشان دوباره به کاظمین رفت و در آنجا مبارزه عملی خود را در جهت مقابله با اشغالگران آغاز نمود. پس از دو سال جهاد علمی بر ضد استعمار انگلیس به شهر نجف برگشت و تا پایان عمر به دفاع از ارکان دین اسلام در برابر مخالفان مسیحی، یهودی، مادی گراها و فرقه‌های انحرافی قادیانیه، بهائیه، بابیه و وهابیه پرداخت و علوم اسلامی را تبیین و ترویج نمود.

از علامه بلاغی در علوم مختلف اسلامی: فقه، اصول، تفسیر، کلام و عقاید، و ادیان و مذاهب، آثار ذی‌قیمتی باقی مانده است که به بیش از شصت کتاب و رساله می‌رسد. در این مختصر به ذکر کتاب‌هایی می‌پردازیم که در موضوعات ادیان، فرق و مکتب‌های مادیرگی نگارش یافته است:

۱) *الهدی الی دین المصطفی*: این کتاب از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در گفتگوی ادیان نگاشته شده است. ایشان در نقد و بررسی چند کتاب مسیحیان بر ضد اسلام - که در آنها بدون حفظ ادب و تحقیق نسبت‌های ناروا به اسلام داده و اعتراضاتی به قرآن کریم کرده بودند - این کتاب را نگاشته است.

روش برهانی در این کتاب به بدیهیات عقلی و مسلّمات نزد خود آنها منتهی می‌گردد و حتی از سخنانی که افراد خاصی از پیروان ادیان به آن معتقدند، استفاده نشده است. این کتاب گواهی روشن بر تبخّر مرحوم بلاغی در مباحث ادیان، رموز و اصطلاحات آن است.

۲) *الرحلة المدرسية أو المدرسة السیارة*: این کتاب به صورت مناظره‌ای تحریر شده است که در آن با رد ادیان دیگر به صورت استدلالی، حقانیت دین اسلام با بیانی روشن اثبات گردیده است. این شیوه یکی از ابتکارات ایشان در این فن محسوب می‌شود. این کتاب به قلم خود مرحوم بلاغی به فارسی به نام *مدرسه سیار* ترجمه شده است.

۳) *أعاجیب الأكاذیب*: این کتاب نیز در ابطال دین مسیحیت و بیان دروغ‌های آنها نگاشته شده ⇐

- ↪ است، و به فارسی با نام شگفت آور دروغ به وسیله عبدالله ایرانی ترجمه شده است که ظاهراً نام مستعار خود ایشان است.
- (۴) *التوحید و التثلیث*: رساله‌ای است که در پاسخ به رساله یکی از مسیحیان سوریه نوشته شده است.
- (۵) *داعی الإسلام و داعی النصاری*: این کتاب نیز در ابطال ادعاهای مسیحیت و اثبات حقایق دین مقدس اسلام نگاشته شده است.
- (۶) *رسالة فی الرد علی ینابیع الاسلام*: نقد کتابی است که مسیحیان با همین نام نوشته‌اند.
- (۷) *المسیح و الأناجیل*: در رد مسیحیت کنونی نوشته شده است.
- (۸) *رسالة فی الرد جرجیس سایل و هاشم العربی*: در رد مسیحیت است.
- (۹) *نصایح الهدی*: این کتاب در نقد و رد فرقه ضالّه بایه نگاشته شده است که به فارسی نیز با نام *نصیحت به فریب خوردگان باب و بها* ترجمه شده است.
- (۱۰) *الشهاب*: این کتاب در نقد کتاب *حیة المسیح* قادیانی‌ها است.
- (۱۱) *المصابیح*: در رد فرقه قادیانیه، بایه و بهائیه است.
- (۱۲) *الرد علی الوهائیة*: در ابطال مذهب وهابیت.
- (۱۳) *دعوی الهدی إلى الورع فی الأفعال و الفتوی*: در نقد فتوای علمای وهابی به انهدام قبرهای امامان علیهم السلام در بقیع است.
- (۱۴) *أنوار الهدی*: این کتاب در اثبات وجود خدا و رد مادی‌گراها است.
- (۱۵) *البلاغ المبین*: در بیان اعتقادات و مباحث اعتقادی است.
- آنچه گذشت مختصری بود در ذکر کتب ایشان در موضوعات ادیان و فرق؛ اما در موضوع تفسیر، مرحوم علامه طهرانی - قدس سره العزیز - در کتاب *امام شناسی*، ج ۱۴، ص ۱۷۶ می‌فرماید:

فقیه علیم و عالم عیلم علام در عصر اخیر ما، افتخار شیعه و جامعه انسانیّت، آیه الله معظم، شیخ جواد بلاغی نجفی، بحثی بسیار نفیس و جامع و گسترده در اطراف و جوانب تحریف قرآن فرموده است؛ و چون بحث ما پیرامون این موضوع می‌باشد، دریغ است که صفحات این نوشته را به تحریر و ایراد آن مطالب زرافشان که پس از سال‌ها هنوز چون اشعه خورشید تابان بر صفحات افق و آسمان نیلگون علم و معرفت می‌تابد، آراسته ننمائیم، و از باب و ختامه مسک به مشام جان از رائحه طیبه این شراب بهشتی با این طعم خاص و ذوق مخصوص چیزی واصل و عائد نگردد.

↪

◀ یکی از ویژگی‌های ایشان اخلاص در نیت و عمل بود. این ویژگی به گونه‌ای ظهور و نمود داشت که ایشان راضی نمی‌شد نامش بر کتاب‌هایش نوشته شود، و همواره می‌گفت:

هدفی جز دفاع از حق ندارم! برایم تفاوت نمی‌کند که به نام من باشد یا به نام کسی دیگر.*
ویژگی دیگر تواضع و فروتنی ایشان است. با اینکه یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهان اسلام بود، برای خرید ضروریات زندگی به بازار می‌رفت و به کسی اجازه نمی‌داد به ایشان کمک کند. ویژگی دیگر، تلاش علمی کم‌نظیر ایشان است؛ به گونه‌ای که در روزهای پایانی عمر که از بیماری سختی رنج می‌برد، از تحقیق و تألیف دست‌نکشید. در نامه‌ای به سید محسن امین درباره تفسیر قرآن کریم، می‌گوید:

آنچه مرا وادار می‌کند به سرعت دادن در تفسیر قرآن، ضعف جسمانی، بسیاری بیماری‌ها و تنها بودن در جستجو، تصحیح روایات، نوشتن نامه‌ها و انجام دادن امور معاش است. این را بیان کردم به امید دعای شما برای توفیقم!

مرحوم علامه طهرانی - قدس سره الشریف - در کتاب شریف **مهر تابان**، ص ۹۹ می‌فرماید:
مرحوم آیه الله شیخ جواد بلاغی نجفی که فخر اسلام بود و علوم و مؤلفات او جهان دانش را روشن کرد، در نجف اشرف در خانه محقری روی حصیر زندگی می‌کرد و برای طبع کتاب‌های خود علیه مادیین و طبیعین و یهودیان و مسیحیان - که حقا سند مباحثات و افتخار عالم اسلام بود - مجبور می‌گردد خانه مسکونی خود را بفروشد.

این فاضل معاصر در عصری می‌زیست که جامعه اسلامی با مشکلات گوناگون درونی و بیرونی درگیر بود: از یک سو بیشتر کشورهای اسلامی در اشغال و استعمار غربی‌ها بود، و از سوی دیگر مردم مسلمان در غفلت، اختلاف و نادانی بسر می‌بردند و به لحاظ علمی نسبت به جوامع غربی در وضعیت اسفناکی قرار داشتند. مهاجمان غربی با استفاده از این اوضاع آشفته، تلاش گسترده‌ای را برای از بین بردن هویت دینی و فرهنگی مسلمانان آغاز کردند؛ و به این منظور مبلغان مسیحی به سراسر سرزمین‌های پهناور اسلامی پراکنده شدند و با بهره‌گیری از قدرت سیاسی و تبلیغاتی به خدشه‌دار کردن و از بین بردن مبانی فکری و باورهای دینی مسلمانان پرداختند. در این جهت دروغ‌ها و شبهه‌های بسیاری را درباره اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشر کردند تا اعتقاد جامعه اسلامی را نسبت به دین و باورهای دینیشان متزلزل و زمینه تسلط فرهنگی را برای همیشه فراهم کنند.

مرحوم بلاغی خطر اصلی برای جامعه اسلامی را از بین رفتن هویت فرهنگی و دینی مردم مسلمان احساس کرد؛ فلذا با تمام وجود در برابر این خطر و توطئه ایستاد و تا پایان عمر برای اسلام خدمت کرد.

◀

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "إِنَّ مِنَ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْتَبَ عَلَيْهِ السُّؤَالُ، وَلَا تَأْخُذَ [مُجَرَّبًا] بِشَوْبِهِ، وَإِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا وَخُصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ دُوْمَهُمْ، وَاجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ، وَلَا تَغْمِزْ بِعَيْنِكَ وَلَا تُثِرْ بِبَيْدِكَ، وَلَا تُكْثِرْ مِنَ الْقَوْلِ: قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافًا لِقَوْلِهِ، وَلَا تَضَجَّرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ؛ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ، تَنْتَظِرُهَا حَتَّى يَسْقُطَ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ. وَالْعَالِمُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَإِذَا مَاتَ الْعَالِمُ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ.»^۱

داستان حکومت علماء و ترویج دین اسلام و پیش بردن امور به دست آنها.

← سرانجام، این فخر اسلام و تشیع، پس از عمری جهاد و تلاش شب دوشنبه بیست و دوم شعبان ۱۳۵۲ هجری قمری ندای حضرت دوست را لبیک گفت، و مرغ جانش به سرای ابدی پرکشید و پس از تشییع باشکوهی در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپرده شد. رحمة الله علیه رحمة واسعة! (محقق)

* نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۲۴.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۳. ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: "به درستی که از جمله حقوق عالم آن است که از او زیاد سؤال نکنی، و جامه او را نگیری (و در طلب خود الحاح نوری)، و چون بر او وارد شدی و عده‌ای نزدش بودند بر همه آنان سلام کنی و علاوه بر این او را بر ایشان به تحیتی مخصوص گردانی، و پیش روی او بنشیننی نه پشت سرش، و در نزد او با گوشه چشم و با دست اشاره مکنی، و پرگویی مکنی که فلانی و فلانی بر خلاف نظر او چنین گفته‌اند، و از طول صحبت و مجالست با او منضجر و ملول نشوی؛ زیرا تحقیقاً مثل عالم مثل درخت خرماس که باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فروریزد. و پاداش عالم از روزه‌دار شب‌زنده‌داری که در راه خدا جهاد کند بیشتر است. و هرگاه عالمی از پویندگان طریق هدایت و مکتب راستین اهل بیت عصمت (آنان که در وصفشان امام ابی جعفر الصادق علیه السلام فرمود: "أَنْتُمْ وَاللَّهِ نَوْرٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ؛ شما قسم به خدا نور الهی و چراغ هدایتید در تاریکی‌های عالم ماده و ظلمات کثرت دنیا.)" می‌دید، شکافی در اسلام پدید آید که هیچ‌گاه ترمیم و اصلاح نخواهد شد.» (محقق)

- داستان میرزای بزرگ شیرازی و تنباکو.^۱
 قضیه تفکیک روحانیت از سیاست؛ خانه نشین کردن علماء؛ تسلط کفر.^۲
 تسلط معاویه بر حضرت امام حسن علیه السلام.^۳

۱. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۲۸۱ - ۳۹۱. (محقق)

۲. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۶۱؛ مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۲۶۵.

۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۶۳:

«زبیر بن بکار می گوید: شنیدم که مدائنی می گفت: مُطرف بن مُغیره بن شُعبه گفت:

من با پدرم مغیره بن شعبه به عنوان ورود و میهمان بر معاویه وارد شدیم. پدرم نزد معاویه می رفت و با هم گفتگو داشتند، و پس از آن به نزد من می آمد و مطالب گفته شده نزد معاویه را برای من می گفت؛ و از عقلش سخن می گفت و از سخنانی که از او شنیده بود در شگفت می ماند. تا شبی پدرم از نزد معاویه باز آمد و از خوردن شام امتناع کرد. من او را غمگین یافتم و ساعتی به انتظار ماندم و چنین می پنداشتم که غصه او درباره ما و یا عملی است که از ما سر زده است. من به او گفتم: ای پدر، چرا تو را از شب تا به حال غمناک می نگرم؟!

گفت: ای فرزند من، من از نزد خبیث ترین و فاسدترین مردم آمده ام!

گفتم: چگونه!

گفت: من درحالی که با او خلوت کرده بودم، به او گفتم: ای امیر مؤمنان، مرتبه و مقام تو از میان ما به درجه و منزلت عالی رسیده است که از هر جهت در ما تأثیر شدید داری! چه خوب بود که اینک عدل و داد خود را نمایان می نمودی و خیر خود را گسترده می کردی؛ زیرا که در این وقت تو پیر شده ای! و چه خوب بود که به برادران خودت از بنی هاشم نظر محبت می کردی و صله رحم می نمودی! سوگند به خدا که امروز چیزی در دست ایشان نیست که تو از آن ترس داشته باشی! معاویه در پاسخ من گفت:

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! مَلِكُ أَخَوْتَيْمِ، فَعَدَلٌ وَفَعَلٌ مَا فَعَلَ؛ فَوَاللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ، فَهَلْكَ ذِكْرُهُ
 إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: أَبُو بَكْرٍ. ثُمَّ مَلِكُ أَخُو عَدِي، فَاجْتَهَدَ وَشَمَّرَ عَشْرَ سِنِينَ؛ فَوَاللَّهِ مَا عَدَا
 أَنْ هَلَكَ فَهَلْكَ ذِكْرُهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: عُمَرُ. ثُمَّ مَلِكُ أَخُونَا عُثْمَانُ، فَهَلْكَ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ
 أَحَدٌ فِي مِثْلِ نَسَبِهِ، فَعَمِلَ مَا عَمِلَ (وَ عَمِلَ بِهِ)؛ فَوَاللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلْكَ ذِكْرُهُ وَ ذِكْرُ مَا
 فَعَلَ بِهِ. وَإِنْ أَخَا هَاشِمٍ يَصْرُخُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.
 فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى مَعَ هَذَا؟ لَا أُمَّ لَكَ! وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنًا!*

«دور است، دور است (باقی ماندن نام من در این حال، و یا صلۀ رحم کردن با بنی هاشم). برادر تیمی ما (أبوبکر) حکومت کرد و در بین مردم به عدالت رفتار کرد و بجا آورد آنچه را بجا آورد؛ و سوگند به خدا همین که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد مگر اینکه گوینده‌ای در وقتی نام او را ببرد و أبوبکر بگوید. و پس از آن برادر بنی عدی ما (عمر) حکومت کرد، کوشش کرد و ده سال کمر بست؛ و سوگند به خدا همین که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد مگر اینکه گوینده‌ای در وقتی نام او را ببرد و لفظ عُمَری بر زبان آرد. و سپس برادر ما عثمان حکومت کرد، و هیچ کس در نَسَب هم طراز و همانند او نبود و کرد آنچه را که کرد، (و نیز گذشت آنچه که دیگران با او کردند)؛ و سوگند به خدا همین که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد و یاد آنچه بر او بجای آوردند نیز مُرد. ولی این برادر هاشمی ما (مراد رسول الله است) در هر روز پنج مرتبه با صدای بلند نامش را به «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» می‌برند. کدام عملی من انجام دهم که با وجود این اعلان و این بانگ محمد رسول الله، برای من باقی بماند! ای بی‌مادر! سوگند به خدای که من از پای نمی‌نشینم تا این نام را در اعماق زمین دفن کنم!»

یعنی با وجود این صدا و این بانگ، هر عمل خیری من انجام دهم، نامم نمی‌ماند و با مُردن من می‌میرد. من تمام کوشش و همّت خود را مصروف داشته‌ام که نام محمد را از روی زمین بردارم، و با وجود بقاء نام او برای کسی در دنیا ارج و ارزشی نیست و در برابر این ندا هیچ کردار خیری ظهور ندارد. و برداشتن این نام از فراز مأذنه‌های مساجد، متوقف است بر سخت‌گیری بر بنی هاشم و آنها را از قید حیات ساقط کردن و از حس و نفس انداختن.

ابن‌ابی‌الحدید پس از بیان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه گوید:

اعمش از عمرو بن مُرّه، از سعید بن سُوید، روایت کرده است که: معاویه در نُخَیله نماز جمعه خواند و در خطبه چنین گفت:

إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُتَّصَلُوا وَلَا لِيُصُومُوا وَلَا لِيَتَّحِجُّوا وَلَا لِيُتْرَكُوا؛ إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ! إِنَّا قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَأَنْتُمْ كَارِهُونَ.

«سوگند به خدا، من با شما جنگ نکردم برای اینکه نماز بخوانید و نه برای اینکه روزه بگیرید و نه برای اینکه حج کنید و نه برای اینکه زکات دهید؛ شما اینها را انجام می‌دهید! فقط و فقط من با شما جنگ کردم برای آنکه امارت و حکومت شما را داشته باشم، امیر شما باشم، و خداوند با وجودی که شما این را مکروه داشتید، به من عطا کرد.»

عبدالرحمن بن شریک، هر وقت این قضیه را بیان می‌کرد، می‌گفت: «وَاللَّهِ هَذَا هُوَ التَّهْتُّكُ؛ سوگند به خدا، این کلمات پرده‌داری حجاب خداست.»

معاویه در روزی که مردی به او جملات تندی گفت و او در مقام تلافی برنیامد، چون به

مقداری شرح حالات حضرت امام حسن علیه السلام.^۱

« او ایراد کردند، گفت: "ما با مردم کاری نداریم، تا زمانی که آنها با ریاست و امارت ما کاری ندارند."**»

از آنچه گفته شد به دست آمد که معاویه بر اساس سنت عمر، نبوت رسول الله را به حکومت و امارت تبدیل کرد و تمام مقدسات را به دیده تمسخر نگریست، و بعد از آن طبق رویه پادشاهان، یزید را به امارت نشانده و برای او از مردم بیعت گرفت. و اسلامی را که با جهاد رسول الله و افرادی همانند حمزه و جعفر و علی بن ابی طالب علیه السلام بر پا ایستاده بود، منهدم و مضمحل کرد و به کلی آئین محمدی و سنت احمدی را برانداخت. و طبق گفتار خودش روزه و نماز و حج و زکات را برای مردم دانست، و سیاست امپراطوری و کسراتی را بر عرب و عموم مسلمین جاری ساخت. و حتی کار به جایی رسید که نه تنها مردم شرف و فضل علی را نمی شناختند و سوابق او را در اسلام نمی دانستند، بلکه او را یک مرد متجاوز و متعدی تلقی کرده و به دیده منکر بر او می نگریستند. حقیقت نبوت که در ولایت متجلی بود، دستخوش نسیان شد و از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی و درسی باقی نماند. یعنی در واقع امر، زمینه این طور پیش می رفت که اسلام به صورت یک پدیده و حادثه تاریخی آمده و به مرور زمان محو شده و اثر خود را از دست داده است. «

* مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۰ و ص ۴۱.

** بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۴۵.

۱. جهت اطلاع بر برخی حالات امام حسن علیه السلام رجوع شود به مطلع انوار، ج ۹، ص ۲۳۳؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۰:

«محمد بن یعقوب کلینی گوید باسناد خود نقلاً از محمد بن مسلم، قال: سمعتُ أبا جعفرٍ عليه السلام يقول: لَمَّا حَضَرَ الحَسَنَ بنَ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ الوَفَاةَ، قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا أَحْيَى، إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا! إِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْ لِي ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا؛ ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي؛ ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنْنِي بِالْبَقِيعِ. وَعَلِمْتُ أَنَّهُ سَيَصِيْبُنِي مِنْ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَ النَّاسُ [صَنِيعُهَا] مِنْ بُغْضِهَا وَ عَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ عَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ." - الحديث.*

و روایت کرده صدوق در کتاب امالی باسناد عن علی بن الحسین علیه السلام:

أَنَّ الحُسَيْنَ بنَ عَلِيٍّ بنَ أَبِي طَالِبٍ دَخَلَ عَلَيَّ الحَسَنَ؛ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى، فَقَالَ: "مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟" فَقَالَ: أَبْكِي لِمَا صَنَعَ بِكَ. فَقَالَ لَهُ الحَسَنُ: "إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى لِي فَسَمُّ يَدَسُّ لِي فَأُقْتَلُ بِهِ؛ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كِيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! يَزِدُّكَ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدَّنَا مُحَمَّدٌ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] يَوْمَ الْقِيَامَةِ."

﴿ و آله و سلم] و يتتجلون دين الإسلام فيجتمعون على قتلِك و سفك دمِك و انتِهاك حرمتِك و سبِي ذراريك و نساكِك و انتِهَابِ ثِقَلِك. - الحدِيث. **

و قال في المناقب ابن شهر آشوب:

و قال الحسين لما وضع الحسن في الحده:

- (1) أأذهن رأبي أم تطيب محاسني و رأسك معفور و أنت سليلي
 (2) فلا زلت أبكى ما تغت حماة عليك و ما هبت صبا و جنوب
 (3) بكائي طويل و الدموع غزيرة و أنت بعيد و المزار قريب
 (4) فليس حريبا من أصيب به و لكن من وازى أخاه حريبا***

﴿انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۰، تعلیقه ۱:﴾

«شنیدم از امام باقر علیه السلام که می فرمود: هنگام رحلت امام حسن علیه السلام حضرت به برادرش امام حسین علیه السلام فرمود: «ای برادر، من تو را وصیت می کنم به امری که باید در حفظ و رعایت آن اهتمام ورزی! وقتی که من از دنیا رفتم مرا تجهیز کن، سپس به سوی قبر رسول خدا حرکت بده تا اینکه دیدارم را با او تازه کنم؛ سپس مرا به سوی قبر مادرم برگردان؛ آنگاه به سوی بقیع حرکت ده و در آنجا دفن کن. و بدان عن قریب از عایشه به واسطه بغض و کینه ای که در دل نسبت به خدا و رسولش و دشمنی که با ما اهل بیت دارد، حادثه ای برای من پیش خواهد آمد که خدا می داند و مردم.»

﴿انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۱، تعلیقه ۱:﴾

«سیدالشهدا علیه السلام بر امام حسن علیه السلام وارد شد و تا چشمش به برادر افتاد گریست؛ امام مجتبی فرمود: «از چه گریه می کنی؟» عرض کرد: به جهت این حادثه ای که برای شما پیش آورده اند. امام مجتبی فرمود: «این حادثه ای که پیش آمده است به واسطه سمی است که با حیل به من خوراندند، و من با آن سم از دنیا می روم؛ اما هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود! روزی که سی هزار سوار شمشیر زن برای نابودی تو گرد آیند و همه ادعا می کنند که از امت جد ما رسول خدا هستند و به دین اسلام مسلمان می باشند؛ اینان بر کشتن و ریختن خون تو بر زمین اجتماع می کنند و برای شکستن حرمت و اسارت ذریه و زنان تو و تاراج نمودن اموال تو به حرکت در می آیند.»

﴿انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۱، تعلیقه ۴:﴾

«(۱) آیا روغن به سر بمالم و محاسنم را به بوی خوش معطر نمایم، درحالی که سر تو را بر خاک گذارده و کفن بر بدنت پوشانده اند.

(۲) پیوسته بر فراق تو گریه کنم تا وقتی که کبوتری بنالد و نسیم صبا و وزش باد در جریان باشد.

(۳) گریه من طولانی و اشک چشمانم سرازیر خواهد بود، درحالی که تو از ما فاصله گرفتی ولی دیدار ما ﴿

روضه حضرت قاسم و ختم سخن.^۱

← نزدیک خواهد بود.

(۴) غارت زده آن نیست که مالش را برده باشند، بلکه غارت زده آن است که برادری چون تو را درون خاک می گذارد.»

۱. لهوف، ص ۱۱۵:

«قال الراوی: و خَرَجَ غُلامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شُمَّةٌ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ، فَضْرَبَهُ ابْنُ فَضَيْلِ الْأَزْدِيِّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْغُلامُ لَوَجْهِهِ وَصَاحَ: "يا عَمَّاهُ!" فَجَلَى الْحَسِينُ عَلَيْهِ السَّلَامَ كَمَا يَجَلَى الصَّقْرُ، ثُمَّ شَدَّ شِدَّةً لَيْثٌ أَغْضَبَ، فَضْرَبَ ابْنَ فَضَيْلٍ بِالسَّيْفِ فَأَتَقَاهَا بِالسَّاعِدِ فَأَظَنَّهُ مِنْ لَدُنِ الْوَرَقِ، فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ، وَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسَتَنْقِدُوهُ، فَوَطِئَتْهُ الْحَيْلُ حَتَّى هَلَكَ.»

قال: و انجَلت الغبرة فرأيت الحسين عليه السلام قائماً على رأس الغلام، هو ينفحص برجلية و الحسين عليه السلام يقول: "بعداً لِقَوْمٍ قَتَلوك، و مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكِ جَدُّكَ و أبوك!" ثم قال: "عزَّ والله على عمك أن تدعوه فلا يُجيبك أو يُجيبك فلا ينفَعُكَ صَوْتُهُ هذا يومَ والله كثرَ و أثرُهُ و قَلَّ ناصرُهُ." ثم حمل عليه السلام الغلام على صدره حتى ألقاه بين القَتلى من أهل بيته.»

«راوی گوید: نوجوانی که گویا صورتش چون پاره ماه می درخشید بیرون آمد و به قتال پرداخت، ابن فضیل ازدی ضربتی بر سر مبارکش فرود آورده و آن را بشکافت، نوجوان با صورت به زمین افتاده و فریاد زد: "یا عمّاه!"

حسین علیه السلام همچون باز شکاری، تیز نگاه کرد و همانند شیر خشمگین شتاب نمود، ضربت شمشیری بر ابن فضیل وارد آورد و او دستش را سپر جان کرد و شمشیر امام دستش را از آرنج قطع نمود، ابن فضیل فریادی برآورد، لشکر فریادش را شنیده و حمله نمودند تا نجاتش دهند، در این هنگام بدن ابن فضیل زیر سم اسبها قرار گرفت تا کشته شد.

گوید: بعد از فرو نشستن غبار جنگ، حسین علیه السلام را دیدم که بر بالین وی ایستاده و آن نوجوان پایش را بر زمین می کشید، در این هنگام امام علیه السلام می فرمود: "دور باشند از رحمت خدا آنان که تو را کشتند، آنان که روز قیامت جدّت با آنان مخاصمه کند."

بعد فرمود: "به خدا قسم بر عمویت ناگوار است که او را بخوانی لیکن نتواند جوابت بدهد، یا پاسخت را بدهد ولی سودی برایت نداشته باشد! به خدا این روزی است که دشمن او زیاد، و یاور او اندک است."

بعد نوجوان را به سینه اش گرفته و حملش نموده و در میان شهدای اهل بیت قرار داد.»

مجلس روز شانزدهم

لزوم ملازمت علم با عمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿إِنَّمَا تَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ عَلَّمُوا﴾^۱

باید دانست که علم بدون عمل نتیجه ندارد؛ زیرا که اولاً شرافت انسان به تهذیب اخلاق است و علم مقدمه تهذیب است.

[ثانیاً] بلکه می توان گفت که مشاعر انسان هیچ وقت از علم خالی نیست (هر فرد در هر حال دارای فکر و علم است، و تمام مردم در هر حال عالمند؛ منتهی یکی عالم به اصول عقاید و دستورات دینی، و دیگری علم به نجاری و آهنگری، و سوّمی علم به صحّت حیات و باغ خود، و چهارمی علم به اوهام و خیالات پوچ و واهی)؛ لذا علم را فی حدّ نفسه نمی توان میزان کمال قرار داد:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَنُّكُمْ﴾^۱

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۸. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۵۳:

«آری، این چنین است که فقط از میان بندگان خداوند، علماء و دانشمندان هستند که از وی خوف و خشیت دارند.»

بلکه می توان گفت: علم بدون عمل، علم نیست. چون علم روشنایی و راهنمای عقل است؛ چگونه می توان گفت که شخصی در روشنی قرار گیرد و در عین حال کورکورانه در چاه افتد؟!

آری، اشخاصی که علم می آموزند، روشنی ایجاد کرده اند، ولی روشنی با آنها ملازم نشده و دور از آنها قرار دارد. آنها اطلاع به علم و روشنی دارند مانند کسانی که در روز روشن در برابر آفتاب ایستاده، ولی پرده به روی دیده آنهاست. اگر علم در کسی حقیقتاً حاصل شد، تخلف او از عمل غیر معقول است.

لذا در تفسیر آیه ﴿إِنَّمَا تَخَشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱ وارد شده:

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ»^۲

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَلِمَ»^۳

فی نهج البلاغه: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ. وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ

۱. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«حَقًّا وَ حَقِيقَةً گرامی ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند، آن کسی است که تقوای او افزون تر باشد.»

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۶. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "مراد از علماء در آیه ﴿إِنَّمَا تَخَشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾، کسی است که فعل او، قول او را تصدیق کند؛ پس کسی که کردارش، گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست."» (محقق)

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۴. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "علم قرین و عدیل عمل است؛ پس هر کس که بداند عمل می کند، و هر کس که عمل کند می داند."» (محقق)

فان أجابهُ و إلا ارتحل عنه.^۱

از سعدی شیرازی است:

از من بگوی عالم تفسیر گوی را
دعوی مکن که برترم از دیگران به علم
بار درخت علم ندانم به جز عمل
علم آدمیت است و جوانمردی و ادب
از صد یکی بجای نیاورده شرط علم
هر علم را که کار نبندی چه فایده
گر کسی عالماً معصیت کند، گناهِش از جاهل عاصی بسیار فزون تر خواهد بود.

«يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ.»^۲

عالم که خود علمدار تقوا و راه آخرت است، باید خود در وهله اول عامل باشد؛ و الا علاوه بر عدم تأثیر سخن، مردم نسبت به امور دینی لاابالی گری را پیش می گیرند.

عن الصادق عليه السلام في تفسير قوله صلى الله عليه وآله: «النَّظَرُ فِي وَجْهِ الْعَالِمِ [وُجُوهُ الْعُلَمَاءِ] عِبَادَةٌ»، قَالَ: «هُوَ الْعَالِمُ الَّذِي إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِ ذَكَرَكَ الْآخِرَةَ؛ وَ مَنْ

۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۲۲۱. ترجمه:

«علم قرین و ملازم عمل است؛ پس هر کس که بداند، عمل می کند. و علم عمل را با صدای بلند می خواند؛ اگر پاسخ داد و پذیرفت (علمش برقرار می ماند)، و گرنه کوچ می کند و می رود.» (محقق)
۲. مواظ، سعدی شیرازی.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۷. ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "هفتاد گناه فرد جاهل آمرزیده می شود، پیش از آنکه یک گناه فرد عالم آمرزیده شود."» (محقق)

كَانَ عَلَىٰ خِلَافٍ ذَلِكَ فَالْتَنَزَّرُ إِلَيْهِ فِتْنَةً. ^۱

هر که با پاک‌دلان صیخ و مسائی دارد دلش از پرتو انوار، ضیائی دارد
 زهد با نیت پاک است، نه با جامه پاک ای بس آلوده که پاکیزه ردائی دارد
 هیزم سوخته، شمع ره و منزل نشود باید افروخت چراغی که ضیائی دارد ^۲
 عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنِ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ [فِي كَلَامٍ لَهُ]: «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ،
 فَهَذَا نَاجٍ؛ وَ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ، فَهَذَا هَالِكٌ. وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ
 التَّارِكِ لِعِلْمِهِ. وَ إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً، رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ
 وَ قَبِلَ مِنْهُ فَاطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَ اتِّبَاعِهِ
 الْهَوَىٰ وَ طَوْلِ الْأَمَلِ؛ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخِرَةَ.» ^۳

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۴ (با قدری اختلاف). ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «نگاه کردن به صورت عالم عبادت است»، روایت شده است که فرمودند: «مقصود آن عالمی است که هرگاه به او نگاه کنی، تو را به یاد آخرت بیندازد؛ و هر کس که بر خلاف این مسئله باشد، نگاه کردن به او فتنه و فساد است.» (محقق)

۲. دیوان پروین اعتصامی.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۴. ترجمه:

«سُلَیْمِ بْنِ قَیْسِ الْهَلَالِیِّ گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که آن حضرت می‌فرمود: «علماء دو دسته‌اند: عالمی که علم خود را به کار بسته، پس این فرد اهل نجات است؛ و عالمی که علم خود را کنار گذاشته، پس این فرد هلاک شده است. و همانا اهل آتش از بوی بد عالمی که به مقتضای علم خود عمل نکرده است، به شدت در آزار و اذیت هستند. و همانا شدیدترین ندامت و حسرت اهل آتش از آن کسی است که در دنیا بنده‌ای را به سوی خدا دعوت کرده و او استجاب کرده و پذیرفته و اطاعت خدا کرده و بر این اساس خدا او را به بهشت درآورده است، ولی خود آن دعوت‌کننده را به سبب ترک عمل و پیروی از هوای نفس و درازی آرزویش به دوزخ درآورده است؛ اما پیروی از هوای نفس، راه»

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُبَارِيَ بِهِ الشُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. إِنَّ الرُّئَسَاءَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا.»^۱

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِدُنْيَا، فَاتِّمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ؛ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لِنَفْسِهِ يَخْطُطُ مَا أَحَبَّ.» وَقَالَ^۲: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا، فَيَصُدِّكَ عَنْ طَرِيقِ مُحَبَّتِي؛ فَإِنَّ أَوْلِيَّكَ قُطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ. إِنْ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ.»^۳

ختم سخن با روضه مناسب.

← رسیدن به حق را می‌بندد و درازی آرزو، آخرت را از یاد می‌برد. (محقق)

۱. *الكافی*، ج ۱، ص ۴۷. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "هر که طلب علم کند برای اینکه بر علماء مباهات نماید، یا بر سفهاء و فرومایگان مرآء و مجادله کند، یا وجوه مردم را متوجه خود کند، پس فرض است که نشیمنگاه خود را از آتش اتخاذ کند؛ همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست." (محقق)

۲. در *الكافی*، ج ۱، ص ۴۶ و *مرآة العقول*، ج ۱، ص ۱۴۹ در این قسمت از روایت، عبارت «صلى الله عليه وآله وسلم» آمده که بیانگر آن است که ادامه عبارت از حضرت رسول می‌باشد؛ لکن در سایر نسخ یا هیچ نیامده و یا عبارت «عليه السلام» مذکور است. (محقق)

۳. *الكافی*، ج ۱، ص ۴۶. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "هرگاه دیدید که عالمی محب و دوستدار دنیا است، او را نسبت به دیتان متهم سازید؛ زیرا هر کسی که چیزی را دوست بدارد، برگردد محبوب خود می‌گردد و از آن صیانت و مراقبت می‌نماید." و فرمود: "خدا به داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود که: میان من و خودت عالم مفتون و فریفته به دنیا را واسطه قرار مده تا تو را از طریق محبت من بازدارد؛ زیرا شأن آنها شأن قطع الطریق و دزدان چاپنده‌ای است که راه را بر مریدین و سالکین راه قرب من می‌بندند. همانا کمتر کاری که من درباره آنها انجام می‌دهم این است که حلاوت و شیرینی مناجات با خود را از قلوب آنها می‌گیرم." (محقق)

مجلس روز هفدهم

ملازمه بين علم و تقوا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ جَعَلْنَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

دنیا که سرای مادّه و تجملات است، لذا اشیاء و زینت‌های دنیا ارزش دارد و در دنیا خریدار دارد؛ ولی در سرای آخرت خداوند خریدار زینت دنیا نیست. خدا فقط در ازای اعمال صالحه، بهشت عنایت می‌کند و خریدار عمل است:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۲
مردمانی که تحصیل علم برای دنیا می‌کنند، در نزد پروردگار قیمتی ندارند؛

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۸۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۳۰:

«ما این خانه و سرای آخرت را قرار می‌دهیم برای آن کسانی که در روی زمین راه علو و سرکشی و فساد و فتنه‌جویی را نمی‌پیمایند، و دار عاقبت برای پرهیزگاران است.»

۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۶۰:

«به‌درستی که خداوند از مؤمنین جان‌هایشان را و مال‌هایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.»

زیرا مقصود آنها دنیا بوده و دنیا به آنها رسیده است.

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ؛ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^۱

هر که کارد قصد گندم بآیدش کاه خود اندر تبع می آیدش^۲

لذا در خبر است که: «در روز قیامت بعض از مردمان سخی را می آورند و به جهنم می اندازند و سخاء آنها در دنیا ابداً به درد آنها نمی خورد؛ لِأَنَّهُمْ جَادُوا حَتَّى قِيلَ إِنَّهُ جَوَادٌ، وَ قَدْ قِيلَ ذَلِكَ.»^۳

۱. الكافي، ج ۱، ص ۴۶. ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "کسی که حدیث را برای منفعت دنیا بخواند، دیگر در آخرت برای او هیچ نصیب و بهره‌ای نخواهد بود؛ و کسی که آن را برای خیر آخرت بخواند، خداوند خیر دنیا و آخرت را به او عطا می نماید."» (محقق)

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۰۵:

«و عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ جَمَعَ الْقُرْآنَ، وَ رَجُلٌ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ رَجُلٌ كَثُرَ الْمَالُ.»

فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْقَارِي: "أَمْ لَمْ أُعَلِّمْكَ مَا أَنْزَلْتُ عَلَى رَسُولِي؟!" فَيَقُولُ: بَلَى يَا رَبِّ! فَيَقُولُ: "مَا عَمِلْتَ فِيهَا عَلِمْتَ؟" فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، قُمتُ بِهِ فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ. فَيَقُولُ اللَّهُ: "كَذَبْتَ!" وَ تَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: "كَذَبْتَ!" وَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: "إِنَّمَا أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانٌ قَارِيٌّ، فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ."

و يُرْوَقُ بِصَاحِبِ الْمَالِ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: "أَمْ لَمْ أُوسِّعْ عَلَيْكَ الْمَالَ حَتَّى لَمْ أَدْعَكَ تَحْتَاجَ إِلَى أَحَدٍ؟!" فَيَقُولُ: بَلَى يَا رَبِّ! فَيَقُولُ: "فَمَا عَمِلْتَ بِمَا آتَيْتَكَ؟!" قَالَ: كُنْتُ أَصِلُ الرَّحِمَ وَ أَتَصَدَّقُ. فَيَقُولُ اللَّهُ: "كَذَبْتَ!" وَ تَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: "كَذَبْتَ!" وَ يَقُولُ اللَّهُ سُبحَانَهُ: "بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانٌ جَوَادٌ، وَ قَدْ قِيلَ ذَلِكَ."

و يُرْوَقُ بِالَّذِي قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَيَقُولُ اللَّهُ: "مَا فَعَلْتَ؟" فَيَقُولُ: أَمَرْتُ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِكَ فَفَاتَلْتُ حَتَّى قُتِلْتُ. فَيَقُولُ اللَّهُ: "كَذَبْتَ!" وَ تَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: "كَذَبْتَ!" وَ يَقُولُ اللَّهُ سُبحَانَهُ: "بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانٌ شُجَاعٌ جَرِيٌّ! فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ."

⇐

لذا عالم باید خود متحلی باشد، تا اولاً سخنش اثر داشته باشد و ثانیاً اعمالش خراب نشده و زحماتش هدر نرود:

قال الله تعالى: ﴿اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛^۱

﴿ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أُولَئِكَ خَلَقَ اللَّهُ تُسَعَّرُ بِهِمْ نَارُ جَهَنَّمَ." ﴾

ترجمه: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: "نخستین کسی که در روز قیامت خوانده می‌شوند، مردی است که قرآن را جمع کرده و مردی است که در راه خدا کشته شده و مردی است که مال فراوانی داشته است.

خداوند متعال به قاری قرآن می‌فرماید: "مگر آنچه را که بر رسول خود فرو فرستادم، به تو تعلیم ننمودم؟! او می‌گوید: بله ای خدای من، تعلیم فرمودی. خداوند متعال می‌فرماید: "پس درباره آنچه که علم و اطلاع پیدا کردی، چه عملی انجام دادی؟! او می‌گوید: بار خدایا، من در ساعات هر شب و آغاز و انجام هر روز با خواندن قرآن به عبادت تو برخاستم. خداوند می‌فرماید: "دروغ می‌گویی!" و ملائکه نیز می‌گویند: "دروغ می‌گویی!" و خداوند در این هنگام می‌فرماید: "همانا مقصود تو آن بود که بگویند: فلانی اهل قرآن است و همین را هم گفتند."

بعد از آن فرد متمول و صاحب مال را می‌آورند؛ خداوند از او سؤال می‌کند: "مگر من از جهت مالی تو را در وسعت و گشایش قرار ندادم و تو را از دیگران بی‌نیاز نکردم؟! او می‌گوید: آری ای خدای من! خداوند می‌فرماید: "پس به واسطه آنچه به تو دادم، چه عملی انجام دادی؟! او می‌گوید: من همیشه صله رحم بجای می‌آوردم و صدقه می‌دادم. خداوند می‌فرماید: "دروغ می‌گویی!" و ملائکه نیز می‌گویند: "دروغ می‌گویی!" و خداوند سبجان در این هنگام می‌فرماید: "تو این کارها را می‌کردی تا بگویند: فلانی جواد و بخشنده است و این را هم گفتند."

بعد از آن فردی که در راه خدا کشته شده است را می‌آورند؛ خداوند به او می‌فرماید: "تو چه کردی؟! او می‌گوید: بار خدایا، تو امر به جهاد در راهت فرمودی و من هم جنگ کردم تا در راه تو کشته شدم. خداوند می‌فرماید: "دروغ می‌گویی!" و ملائکه نیز می‌گویند: "دروغ می‌گویی!" و خداوند در این هنگام می‌فرماید: "بلکه تو می‌خواستی مردم بگویند: فلانی شجاع و بی‌باک است و همین را هم گفتند." سپس رسول خدا فرمودند: "این افراد مخلوقاتی هستند که آتش جهنم به واسطه آنها ملتهب و گداخته می‌گردد." (محقق)

۱. سوره بقره (۲) آیه ۴۴. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۳۱۴، تعلیقه ۱:

«آیا شما مردم را امر به نیکی می‌کنید و خودتان را فراموش می‌کنید؟!»

«المَوْعِظَةُ [الكلمة] إِذَا خَرَجَتْ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَتْ فِي الْقَلْبِ، وَإِذَا خَرَجَتْ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ يَتَجَاوَزِ الْأَذَانَ؛»^۱

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ كَلَامٍ - قَالَ: «فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ، لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا وَلَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛»^۲

فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ: «أَوْضَعُ الْعِلْمِ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ، وَ أَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ.»^۳

تقوا ملازم با علم، و علم ملازم با تقوا است. اگر عالمی از عمل دست بدارد، دنیایی را خراب خواهد کرد و مردم را بی دین تربیت خواهد نمود:

«إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ فَسَدَ الْعَالَمُ.»^۴

۱. شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج ۲۰، ص ۲۸۷، (حکمت ۲۷۹ از حکم منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام). ترجمه:

«هنگامی که سخن و موعظه از دل بیرون آید، بر دل می‌نشیند؛ و آن‌گاه که از زبان بیرون آید، از گوش‌ها تجاوز نمی‌کند.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴. ترجمه:

«از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده است که بعد از کلامی چنین فرمودند: «همانا اگر به علم عمل نشود، برای صاحب آن جز کفر و ضلالت و جز دوری از خدا چیزی نمی‌افزاید.» (محقق)

۳. نهج البلاغة (عبد)، ج ۴، ص ۱۵۶. ترجمه:

«وضیع‌ترین علم آن است که بر زبان بایستد (و به عمل مؤدب نگردد)؛ و رفیع‌ترین علم آن است که در اعضاء بدن و ارکان آن (چون قلب و مغز)، ظاهر و هویدا گشته است.» (محقق)

۴. گرچه این عبارت کلامی صحیح و مطابق حکمت و تجربه است، و لیکن در مجامع روایی شیعه با این لفظ از ائمه طاهرین علیهم السلام وارد نشده است. در شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۱۰۹ از امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر: «زَلَّةُ الْعَالِمِ تَفْسُدُ الْعَالَمَ.» و در بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۴۰ عبارت: «وَقِيلَ: أَيُّ النَّاسِ شَرٌّ! قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا.»» وارد شده است.

ترجمه: «هنگامی که عالمی فاسد شود، عالمی فاسد و تباه می‌گردد.» (محقق)

لذا پایداری دنیا به عالم با عمل است.

فی نهج البلاغه: أَنَّهُ قَالَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: «يَا جَابِرُ! قِيَامُ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ؛ وَ جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ؛ وَ جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ؛ وَ فَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ. فَإِذَا صَبَّحَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ، بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ. يَا جَابِرُ! مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ؛ فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَ الْبَقَاءِ، وَ مَنْ لَمْ يَقُمْ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَ الْفَنَاءِ.»^۱

مردم دارای غریزه‌ای هستند که روی دست بزرگتر خود عمل می‌کنند. اگر خردمندان و دانشمندان منحرف گردند، دیگر از توده جاهل چه توقع باید داشت؟! در اینجا خطبه نهج البلاغه: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ، وَ يُرْجَى الثَّوْبَةُ بِطَوْلِ الْأَمَلِ...»، با شرح مفصّل آن بیان شد.^۲

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۲۲۴. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: "ای جابر! قوام و دوام دنیا به چهار امر است: عالمی که علم خود را به کار گیرد؛ و جاهلی که نسبت به تعلّم و فراگیری علم استنکاف ننماید؛ و جواد و بخشنده‌ای که در نیکی و احسان خود، بخل نورد؛ و فقیری که آخرتش را به دنیای خویش نفروشد. پس هرگاه عالم، علم خود را ضایع و تباه سازد و بدان عمل نکند، جاهل از فراگیری علم استنکاف نماید؛ و هرگاه فرد غنی و بی‌نیاز در نیکی و احسان خویش بخل ورزد، فقیر آخرتش را به دنیا بفروشد. ای جابر! هر آن کسی که نعمت خدا بر او بسیار باشد، حوائج و نیازهای مردم نیز به او بسیار است؛ پس هر کسی که در آن نعمت‌ها به امور واجب و مورد رضای الهی قیام نماید، آن نعمت‌ها را در معرض دوام و بقاء قرار داده است؛ و هر کسی که در آن نعمت‌ها به امور واجب و مورد رضای الهی قیام ننماید، آن نعمت‌ها را در معرض زوال و فناء قرار داده است.» (محقق)

۲. نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۱۷۴:

«و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ:

"لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يُرْجَى الثَّوْبَةُ بِطَوْلِ الْأَمَلِ. يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الرَّاهِدِينَ وَ

﴿ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِيْنَ . اِنْ اُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَاِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ . يَعْرِضُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيهَا بَقِي . يَنْهَى وَا لَا يَنْتَهِي ، وَيَأْمُرُ بِهَا لَا يَأْتِي . يُحِبُّ الصَّالِحِيْنَ وَا لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ ، وَا يُغِيْضُ الْمُتَدَبِّرِيْنَ وَا هُوَ اَحَدُهُمْ . يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوْبِهِ وَا يُقِيْمُ عَلَيَّ مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ لَهُ . اِنْ سَقِمَ ظَلَّ نَادِمًا وَا اِنْ صَحَّ اَمِنَ لَا هِيَا . يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ اِذَا عُوْفِيَ وَا يَقْنَطُ اِذَا ابْتَلِيَ . اِنْ اَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا وَا اِنْ نَالَ رَخَاءً اَعْرَضَ [اَعْرَضَ] مُغْتَرًّا . تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَيَّ مَا تَظُنُّ وَا لَا يَغْلِبُهَا عَلَيَّ مَا يَسْتَيْقِنُ . يَخَافُ عَلَيَّ غَيْرِهِ بِاَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ وَا يَرْجُو لِنَفْسِهِ بِاَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ . اِنْ اسْتَعْنَى بِطَرِّ وَا فُتِنَ ، وَا اِنْ افْتَقَرَ قَطَطَ وَا وَهَنَ . يُقْصِرُ اِذَا عَمِلَ وَا يُبَالِغُ اِذَا سَأَلَ . اِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ اَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ وَا سَوَّفَ التَّوْبَةَ ، وَا اِنْ عَرَتْهُ مِحْنَةٌ اَنْفَرَجَ عَنْ شَرَايِطِ الْمِلَّةِ . يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَا لَا يَعْتَبِرُ ، وَا يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَا لَا يَتَعَطَّ ؛ فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدَلٌّ وَا مِنْ الْعَمَلِ مُقِلٌّ . يُنَافِسُ فِيهَا نَفْسِي وَا يُسَامِحُ فِيهَا يَبْقَى . يَرَى الْعُنْمَ مَعْرَمًا وَا الْعُرْمَ مَعْنَمًا . يَخْشَى الْمَوْتَ وَا لَا يُبَادِرُ الْفَوْتَ . يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ اَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ ، وَا يَسْتَكْبِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ ؛ فَهُوَ عَلَيَّ النَّاسِ طَاعِنٌ وَا لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ . اللَّغْوُ مَعَ الْاَغْنِيَاءِ اَحَبُّ اِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ . يَحْكُمُ عَلَيَّ غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ وَا لَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ ، وَا يُرْشِدُ غَيْرَهُ وَا يُعْوِي نَفْسَهُ ؛ فَهُوَ يُطَاعُ وَا يَعْصَى . وَا يَسْتَوِي وَا لَا يُؤْفَى . وَا يَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَا لَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ . »

[قال الرضی رحمہ اللہ تعالیٰ] : « و لو لم یکن فی هذا الكتاب إلا هذا الكلام لکفی به موعظة ناجعة و حکمة بالغه و بصيرة لمبصر و عبرة لناظر مُفکِّر . »

ترجمہ: «امیرالمؤمنین علیہ السلام بہ مردی کہ از آن حضرت تمنای موعظہ نمود چنین فرمود: "از آنان مباش کہ بدون عمل، بہ آخرت امیدوار است و بہ آرزوی دراز، توبہ را بہ تأخیر می اندازد. گفتارش درباره دنیا گفتار زاهدان و عملش عمل راغبان بہ دنیا است. اگر از متاع دنیا بہ او دادہ شود سیر نگرده و اگر از آن منع شود قناعت نکند. از شکر آنچه بہ او دادہ شدہ عاجز است و زیادتی را در آنچه باقی مانده و بہ او دادہ نشدہ طلب می کند. دیگران را از کار ناپسند نہی کردہ و خود از آنچه نہی می کند دست برنمی دارد، و نیز دیگران را بہ آنچه خود بجا نمی آورد فرمان می دہد. صالحان را دوست دارد و عمل آنان را انجام نمی دہد، و گناہکاران را دشمن می دارد و حال آنکہ خود یکی از آنهاست. از مرگ بہ جهت کثرت گناہانش کراہت داشتہ و بر آنچه (گناہانی) کہ سبب کراہت از مرگ شدہ ایستادگی می کند. اگر بیمار شود نادم و پشیمان گردد و چون صحت یابد احساس امنیت کردہ و بہ لہو می پردازد. هنگامی کہ بہ او عافیت دادہ شود دچار عجب و خودپسندی شدہ و هنگامی کہ مبتلا و گرفتار شود نومید گردد. اگر بلا و محنت بہ او برسد در حال اضطراب و بی چارگی دعا کند ﴿

ختم سخن با روضه مناسب.

شهید عشق که تنگ است پوست بر بدنش

تو خصم بین، که به یغما زره برد ز تنش

زره به غارت اگر بُرد خصم خیره، چه غم

که بود جوشن تن، زلف‌های پر شکش

← و چون راحتی و خوشی به او دست دهد از روی غرور اعتراض کرده و روی گرداند. نفس او بر اساس آنچه گمان و خیال می‌کند بر او غالب و مسلط گشته و حال آنکه او بر اساس آنچه یقین دارد بر نفس خویش غالب نمی‌گردد (و به یقین خود عمل نمی‌کند). بر دیگران به گناهی کمتر از گناه خود می‌ترسد و برای خویش بیش از آنچه عمل کرده توقع دارد. اگر مستغنی و بی‌نیاز شود مدهوش و سرمست شده، در فتنه و گمراهی افتد، و چون فقیر گردد نومید شده، سست و ضعیف‌الاعتقاد گردد. اگر عملی انجام دهد تقصیر و کوتاهی کرده، و هنگامی که سؤال و درخواست کند در آن مبالغه نماید. اگر شهوتی بر او عارض شود معصیت را مقدم داشته و توبه را به تأخیر اندازد، و اگر محنت و بلایی به او برسد از حدود شریعت و دین دوری گزیند. عبرت گرفتن از دیگران را توصیف و بیان می‌کند و خود عبرت نمی‌گیرد، و در موعظه کردن می‌کوشد و خود موعظه نمی‌پذیرد؛ پس او به سبب گفتار خود بر دیگران توفیق و بلندمنشی نموده و از نظر عمل فقیر و بی‌بهره است. در مورد آنچه فانی و هلاک شدنی است تنافس و سبقت کرده و در اموری که باقی و جاودان است مسامحه و مساهله می‌کند. غنیمت و سود را غرامت و زیان، و غرامت را غنیمت می‌بیند. از مرگ می‌ترسد و پیش از آنکه فرصت را از دست دهد به سوی اعمال صالحه نمی‌شتابد. معصیت و گناه دیگری را بزرگ می‌شمارد در حالی که بزرگ‌تر از آن را در مورد خود کوچک به حساب می‌آورد؛ و نیز طاعتی را که از دیگری کوچک می‌شمرد، نسبت به خودش بسیار می‌داند؛ بنابراین او نسبت به مردم طعن می‌زند و ایراد می‌گیرد و نسبت به خود سهل‌انگار است. به لغو گذراندن با اغنیا نزد او از ذکر خدا با فقرا محبوب‌تر است. به نفع خود علیه دیگری حکم می‌کند و هرگز علیه خود به نفع دیگری حکم نمی‌کند. دیگری را ارشاد و راهنمایی می‌کند و نفس خود را گمراه می‌سازد؛ پس دیگران از او پیروی می‌کنند و خود معصیت می‌نماید. حق خود را تمام و کمال می‌ستاند و حق دیگری را تمام نمی‌دهد. از خلق خدا می‌ترسد در غیر امر پروردگارش (از ترس آنان کاری انجام می‌دهد که مورد پسند خداوند نیست) و در امر خلق او از پروردگار خود نمی‌ترسد.“

سید رضی - علیه الرحمة - می‌فرماید: ”اگر در کتاب نهج البلاغه جز این کلام نبود، همان برای موعظه نافع و حکمت بالغه و بصیرت شخص بصیر و عبرت شخص تفکرکننده، کافی بود.“ (محقق)

چو آب بست به گلزار بوتراب سپهر؟
 که خون چکد همه از چشم لاله دمنش
 یکی به حکم تفرّج به نینوا بگذر
 پر از شقایق، گلزارِ زخم بین چمنش
 شهی که سندس فردوس بود پوشش او
 روا ندید به تن، خصم جامه کهنش
 لبی که روح قدس از دمش سخنگو شد
 شگفت بین که بریدند در دهن سخنش
 تنی ضعیف که پاسی فزون نماند درست
 صبا به بیهده کردی ز خار و خس کفنش
 دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد؟
 ز یوسفی که قبا کرده گرگ پیرهش
 چراغ دوده طه، فلک به یثرب کُشت
 ز قصر شام سر آورد دود انجمنش
 زمانه، گلشن زهرا چنان به یغما داد
 که بار قافله شد ارغوان و یاسمنش
 فلک سری که سرودش کلام یزدان بود
 نبود در خور چوب جفالب و دهنش
 گهش به دیر نشاندی، گهش به قعر تنور
 گهی به نیزه و گه بر درخت و گه لگنش
 مگر وفا به مکافات روز بدر نکرد
 تطاولی که کشید از تو جسم ممتحنش^۱

۱. دیوان اشعار مرحوم نیر تبریزی.

مجلس روز هجدهم

ضرورت عقلی و شرعی پرداختن به امور دنیوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَاللَّهُ الْعَزِيزُ الرَّسُولُ﴾^۱

دنیا مکانی است که انسان باید مدتی در آن زندگی کند؛ گرچه مقدمه آخرت است، ولی عنایت به آن به اندازه مدت زندگی که در خور مقدمه است، لازم است. لذا اسلام با آنکه مردم را به آخرت دعوت نموده و ترغیب به زهد می‌کند، راضی نیست امور دنیوی مردم مختل باشد؛ زیرا که این اختلال موجب اختلال در سیر تکامل خواهد گشت.

قوانین اسلام علاوه بر جنبه آخرت و تکامل روح، برای سلامت زندگی مردم قوانینی جعل کرده است. معاملات، احکام بالمعنی الأخص، حدود و سیاست برای نظام دنیوی است.

دین اسلام غیر از دین مسیح است که رهبانیت را بر مردم واجب کند

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۷۴:

«عزّت با تمام مراتب و درجاتش، اختصاص به خدا و پیغمبرش و مؤمنین دارد.»

(لا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ)^۱ و آنها را به ترک ازدواج و معاشرت امر نموده و مسکن آنها را در بیغوله‌ها قرار دهد:

[قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]: «أَخِي مُوسَى يَنْظُرُ بِعَيْنٍ وَأَخِي عِيسَى يَنْظُرُ بِعَيْنٍ أُخْرَى وَ أَنَا أَنْظُرُ بِعَيْنَيْنِ.»^{۲ و ۳}

لذا به دست آوردن مال و اداره امور زندگی به طور کفاف، جزء برنامه دین اسلام شمرده می‌شود.

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۹۳: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۵. ترجمه: «رهبانیت و اعتزال در دین اسلام نیست.» (محقق)

۲. نص این عبارت در مجامع روایی یافت نشد؛ لیکن در تفسیر بیان السعادة، ج ۴، ص ۱۰۰، و ج ۴، ص ۱۲۷ این چنین آمده است:

«إِنَّ أَخِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَيْنَهُ الْيَمْنَى عَمِيَاءَ وَإِنَّ أَخِي عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَيْنَهُ الْيُسْرَى عَمِيَاءَ وَأَنَا ذُو الْعَيْنَيْنِ.»

ترجمه: «همانا برادرم موسی چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسی چشم چپش نابینا بود؛ و لیکن من دارای هر دو چشم هستم.» (محقق)

۳. ذات اقدس الهی دارای دو صفت جمال و جلال است که همگی صفات از آن دو نشأت می‌گیرند، و در عالم وجود به مظاهر مختلف ظهور و بروز می‌یابند، و هر مظهر و فردی در عالم از جهت نصیبی که از این دو صفت دارا می‌باشد مختلف است، و یک فرد در عالم وجود با فرد دیگر از هر جهت مساوی و هم‌تراز نمی‌باشد. در این میان برخی از موجودات در صفات جمالیه و برخی دیگر در صفات جلالیه ظهور بیشتری دارند؛ مانند نسیم بهار و گل‌ها و دشت و مرغزار معطر و شاداب، و طوفان و زلزله و صاعقه و آتش و باد.

این مسئله در مورد نفوس بشر نیز به اشکال مختلف ظاهر می‌گردد؛ در بعضی حالت انبساط و سرور غالب، و در بعضی دیگر جنبه حزن و انقباض بیشتر است. در این میان، وجود مبارک رسول گرامی اسلام صلوات الله و سلامه علیه، که مقام جمع بین احدیت و واحدیت را واجد است و واسطه انبساط نور وجود ذات و بسیط الحقیقه بر تمامی مظاهر جمال و جلال است، قطعاً واحدیت این دو صفت را بتمام معنی الکلمه دارا می‌باشد، و بدین جهت شایستگی تحقق به تجلی اعظم را برای نفس قدوسی خویش احراز نمود است. (معلق)

بعضی گمان می‌کنند که شخص مسلمان باید دارای لباس پاره و ظاهری آلوده و برای نان خود محتاج باشد؛ این غلط است! چنین مردی در نزد اسلام کم قیمت است:

[قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^۱

[قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ»^۲

حضرت صادق می‌فرماید: «اگر صبح کنم درحالتی که طعام برای اهل و عیال خود نداشته باشم، بدتر است از آنکه صبح کنم و فرزند من مرده باشد.»

آنچه به‌طور مسلم از اسلام به‌دست می‌آید آن است که: مال و زندگی نباید انسان را از خدا مشغول کند و از سیر ترقی باز بدارد؛ و دلبستگی به دنیا بیش از مقام ظرفیت دنیا مانع از تکامل می‌گردد:

[عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۳

بدبختانه امروز در نزد قاموس لغت، معنی عالم با معنی فقیر و بدبخت مرادف گشته و فقر یکی از لوازم علم است؛ زیرا که مردم می‌پندارند عالم باید زاهد باشد و زاهد یعنی فقیر:

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا بِإِضَاعَةِ الْمَالِ وَ لَا تَحْرِيمِ الْحَلَالِ؛ بَلِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِهَا فِي يَدِكَ أَوْ تَقَّ مِنْكَ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ»^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷. ترجمه:

«چه‌بسا نزدیک است که فقر و تنگدستی به کفر بینجامد.» (محقق)

۲. عوالی اللالی، ج ۱، ص ۴۰. ترجمه:

«فقر، روسپاهی در دو دار دنیا و آخرت است.» (محقق)

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰. معاد شناسی، ج ۵، ص ۸۹. ترجمه:

«محبت دنیا سرمنشأ تمام گناهان است.»

۴. الکافی، ج ۵، ص ۷۰. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "زهد در دنیا، به اضعاف مال و حرام ↵

در میان علماء مردان ثروتمندی دیده شده و در میان ائمه بسیاری دارای شوکت و جلال بودند. حضرت باقر و حضرت سیدالشهدا و حضرت رضا، داستان‌هایی از کثرت مال و انفاق در راه خدا دارند:

داستان حضرت صادق با سفیان ثوری.^۱

❏ نمودن حلال نیست؛ بلکه زهد در دنیا آن است که به آنچه در دست داری از آنچه در نزد خداوند است، مطمئن تر نباشی. (محقق)

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۴۲:

«علی بن محمد بن بُندار عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن علي رفعه قال: مرَّ سفیان الثوری فی المسجد الحرام، فرأى أبا عبد الله عليه السلام و عليه ثيابٌ كثيرةٌ القیمة حسان؛ فقال: واللّه لآتیته و لأوبخته! فدنا منه، فقال: "یا ابن رسول الله، ما لبس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل هذا اللباس و لا علی علیه السلام و لا أحدٌ من آبائک!"

فقال: له أبو عبد الله علیه السلام: "كان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی زمانٍ قترٍ مُقترٍ، و كان يأخذُ لِقتره و إقتاره؛ و إنَّ الدنیا بعد ذلك أرخت عزالیها، فأحق أهلها بها أبراؤها." ثم تلا:

"قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینةَ الله الّتی أخرجَ لعباده و لأطیبَت من الرزقِ."* و نحنُ أحقُّ من أخذ منها ما أعطاه الله. غیر أنّ یا ثوری ما تری علیّ من ثوبٍ إنّما ألبسه للناس.

ثمَّ اجتذب يدَ سفیان، فجرّها إلیه، ثمَّ رفع الثوبَ الأعلى و أخرج ثوباً تحت ذلك علی جلیده غلیظاً؛ فقال: "هذا ألبسه لنفسی و ما رأیته للناس." ثمَّ جذب ثوباً علی سفیان، أعلاه غلیظٌ خشنٌ و داخلٌ ذلك ثوبٌ لیّن؛ فقال: "لبست هذا الأعلى للناس و لبست هذا لنفسک تسرها."

ترجمه: «مرحوم کلینی به اسناد خود از علی بن محمد بن بُندار، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن علی به طور مرفوع نقل می کند که: سفیان ثوری در مسجد الحرام به امام صادق علیه السلام رسید و دید آن حضرت لباس‌های گران‌قیمت و زیبایی پوشیده است؛ گفت: به خدا قسم می‌روم و او را تویخ و سرزنش می‌کنم! پس به حضرت نزدیک شد و گفت: "یا بن رسول الله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام و هیچ‌یک از پدران‌ت چنین لباسی را نپوشیده‌اند!" امام صادق علیه السلام به او فرمود: "رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان فقر و تنگدستی مردم زندگی می‌کرد و به مقتضای همان فقر و تنگدستی، گذران می‌نمود؛ درحالی‌که بعد از آن باران نعمت دنیا فزونی یافت و روزگار به وسعت گرایید، و بنابراین سزاوارترین افراد به ❏

شخصی که می‌خواهد مسافرتی بکند، به منزل و کاروان‌سرا و سیاره خود به اندازه طول مدت سفر - نه زیاده از آن - اهمیت می‌دهد؛ ممکن است سیاره شکسته و او را در بین راه برای مدت متمادی متوقف کند و از مقصد باز دارد؛ یا طاق کاروان‌سرا پایین آمده او را هلاک کند.

آنچه را که در اخبار مردم را به ترک دنیا دعوت می‌کنند، دنیا معنیش مال نیست، بلکه علاقه به دنیا و انصراف از آخرت است؛ چه بسا می‌شود که مال، راه آخرت را برای انسان باز می‌کند.

اسلام می‌گوید به اندازه مدت حیات، اندوخته کنید؛ هیچ‌گاه زحمت نکشید و عمر خود را تلف نموده و بگذارید و بروید. این از دست دادن عمر، بلا نتیجه است. در اینجا خطبه نهج البلاغه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ وَ النَّعْمَ بِالشُّكْرِ» با شرح مفصل آن بیان شد.^۱

﴿ نعمت‌های دنیا ابرار و نیکان هستند. ﴾ و پس از آن حضرت این آیه را که می‌فرماید: ﴿بِگُوْجِهٖ كَسٰی حَرَامٌ كَرِهَ اللّٰهُ لِيَتَّخِذَ الْفٰسِقِيْنَ اَوْلِيَآءَ ۗ يَتَّبِعُوْنَ الْاَوْسٰقَ ۗ وَالْمُنٰفِقِيْنَ ۗ وَالْمُنٰفِقُوْنَ سَوَآءٌ لِّلّٰهِ يَتَّبِعُوْنَ الْاَوْسٰقَ ۗ وَالْمُنٰفِقُوْنَ سَوَآءٌ لِّلّٰهِ يَتَّبِعُوْنَ الْاَوْسٰقَ ۗ وَالْمُنٰفِقُوْنَ سَوَآءٌ لِّلّٰهِ﴾ تلاوت نمود و فرمود: «و ما از هر فردی که از این عطایا و نعمت‌های الهی استفاده می‌کند، سزاوارتریم. ای ثوری، بدان که این لباس‌هایی را که بر تن من می‌بینی لباس‌هایی است که برای مردم پوشیده‌ام.» آن‌گاه حضرت دست سفیان را گرفت و به طرف خود کشید و لباس روی خود را کنار زد و لباس غلیظ و ضخیمی را که در زیر آن بر روی پوست پوشیده بود، نشان داد و فرمود: «این را برای خود و آنچه را که می‌بینی برای مردم پوشیده‌ام.» سپس لباس سفیان را که در رو لباسی غلیظ و خشن و در زیر لباسی نرم بود، کنار زد و فرمود: «اما تو این لباس رو را برای مردم و این لباس نرم را برای خوشی نفس خود پوشیده‌ای.» (محقق)

* سوره اعراف (۷) آیه ۳۲.

۱. نهج البلاغه (عبد، ج ۱، ص ۲۲۲):

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ وَ النَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَىٰ اٰلٰئِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَىٰ بَلَائِهِ. وَ نَسْتَعِيْنُهُ عَلَىٰ هٰذِهِ النَّفُوْسِ الْبِطْءِ عَمَّا اُمِرْتُ بِهٖ، السَّرْعِ اِلٰى مَا مُهِيتَ عَنْهُ. وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا اَحَاطَ بِهٖ عِلْمُهُ وَ اَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَ نُؤْمِنُ بِهٖ اِيْمَانًا مِّنْ عَايِنِ الْغُيُوْبِ وَ وَقَفَّ عَلَىٰ ﴿﴾

﴿ الموعود؛ إيماناً نفى إخلاصه الشرك و يقينه الشك.﴾

و نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله؛ شهدائين تُصعدان القول و ترفعان العمل، لا يخف ميزان تواضعان فيه و لا يتثقل ميزان ترفعان عنه.
أوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزاد و بها المعاد [المعاد]؛ زاد مبلغ و معاد [معاد]؛ منجج.
دعا إليها أسمع داع و عاها خير واع؛ فأسمع داعيها و فاز و اعياها.
عباد الله! إن تقوى الله حمت أولياء الله محارمه و ألزمت قلوبهم مخافته حتى أسهت ليايهم و أظمات هواجرهم؛ فأخذوا الراحة بالنصب، و الرى بالظم، و استقرّبوا الأجل فبادروا العمل، و كذبوا الأمل فلا حظوا الأجل.

ثم إن الدنيا دار فناء و عناء و غير و غير. فمن الفناء أن الدهر مؤثر قوسه، لا تخطئ سهامه و لا تؤسى جراحه. يرمى الحى بالموت، و الصحيح بالسقم، و الناجى بالعطب. أكمل لا يشبع و شارب لا ينقع.

و من العناء أن المرء يجمع ما لا يأكل و يبني ما لا يسكن ثم يخرج إلى الله تعالى لا مالا حمل و لا بناء نقل.

و من غيرها أنك ترى المرحوم مغبوطاً و المغبوط مرحوماً؛ ليس ذلك إلا نعيماً زل و بؤساً نزل.
و من غيرها أن المرء يشرف على أمليه فيقتطعه حضور أجله؛ فلا أمل يدرك و لا مؤمل يترك.
فسبحان الله ما أعز [أعز] سرورها و أظماً ريبها و أضحى فيتها. لا جاء يرث و لا ماض يترث.
فسبحان الله ما أقرب الحى من الميت للحاقه به، و أبعد الميت من الحى لإنقطاعه عنه.
إنه ليس شىء بشر من الشر إلا عقابه، و ليس شىء بخير من الخير إلا ثوابه. و كل شىء من الدنيا ساعه أعظم من عيانه، و كل شىء من الآخرة عيانه أعظم من ساعه؛ فليكنكم من العيان الساع و من الغيب الخبر.

و اعلّموا أن ما نقص من الدنيا و زاد في الآخرة خير مما نقص من الآخرة و زاد في الدنيا؛ فكم من متقوص رابع و مزيد خاسر.

إن الذى أمرتم به أوسع من الذى تهتم عنه، و ما أجل لكم أكثر مما حرّم عليكم؛ فدروا ما قلّ ليا أكثر و ما ضاق ليا أتسع.

قد تكفل لكم بالرزق و أمرتم بالعمل؛ فلا يكونن المضمون لكم طلبه أولى بكم من المفروض عليكم عمله. مع أنه والله لقد اعترض الشك و دخل اليقين حتى كأن الذى ضمن لكم قد فرّص ﴿

﴿عَلَيْكُمْ وَكَانَ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وَضَعَ عَنْكُمْ.

فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَخَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرَّزْقِ.
 مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرَّزْقِ رُجِيَ غَدًا زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرَجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ
 الْجَائِي وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي ﴿أَتَقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.

ترجمه: «تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهایی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنونده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کننده آن رستگار گردید.

ای بندگان خدا! تحقیقاً تقوای الهی اولیاء خدا را از ارتکاب محارم مانع شد و قلوب آنان را ملازم خوف و ترس از خدا نمود تا آنکه خواب شب‌های ایشان را از چشمشان ربود و روزهای گرم آنان را به روزه و تشنگی واداشت؛ بنابراین آسایش آخرت را به رنج و خستگی دنیا و سیرابی آن ﴿

روز را به تشنگی در دنیا به دست آوردند، و اجل و مرگ را نزدیک دانسته پس به انجام عمل نیکو مبادرت و شتاب نمودند، و آمال و آرزوها را تکذیب کرده و اجل و به سر رسیدن عمر را ملاحظه نموده و در نظر گرفتند.

پس حقاً که دنیا خانه فانی شدن و مصیبت کشیدن و محل تغییر و عبرت گرفتن است. و از فناء دنیا همین بس است که روزگار تیرش را به کمان نهاده، تیرهای آن به خطا نمی رود و جراحتهای آن مداوا نمی شود. تیر مرگ را به زنده، و تیر بیماری را به صحیح، و تیر هلاکت را به نجات یافته می اندازد. خورنده ای است که سیر نمی شود، و نوشنده ای است که سیراب نمی گردد.

و از مصائب و مشکلات دنیا همین بس است که انسان گرد می آورد چیزی را که نمی خورد و می سازد خانه هایی را که در آن نمی نشیند، و پس از آن به سوی خدا بیرون می رود در حالی که با خودش نه مالی را برده است و نه بنایی را منتقل نموده است.

و از تغییر و دگرگونی دنیا همین بس است که می بینی شخصی را که به او رحم می کردند اکنون به او غبطه می برند و دیگری را که به او غبطه می بردند اکنون به بیچارگی اش رحم می نمایند؛ این نیست مگر به جهت نعمت هایی که به سرعت از بین رفته و سختی هایی که نازل گردیده است.

و از عبرت های دنیا همین بس است که انسان بر آرزوی خود نزدیک می شود و ناگهان حضور مرگ او را از امیدش قطع می کند؛ پس در آن حال نه به آرزویی دست یافته و نه آرزومند رها می گردد. پس سبحان الله! سرور و خوشی دنیا چه فریبنده و سیراب شدنش چه عطش آور و سایه آن چه گرم و سوزنده است! نه آنچه می آید رد می شود و نه گذشته بازمی گردد. پس سبحان الله! چه بسیار نزدیک است زنده به مرده به جهت ملحق شدن به او، و چه بسیار دور است مرده از زنده به جهت جدایی همیشگی از او!

تحقیقاً هیچ چیزی از شر و بدی بدتر نیست مگر عقاب آن، و هیچ چیزی خوبتر از خوبی نیست مگر ثواب آن. و هر چیزی از امور و شئون دنیا شنیدنش از دیدن آن بزرگتر و هر چیزی از امور آخرت دیدنش از شنیدن آن بزرگتر است؛ پس (اینک در این دنیا) باید به جای دیدن امور آخرت، شنیدن آن و به جای امور غیب و پنهان، خبر آن، شما را کفایت کند.

و بدانید که حقاً آنچه از دنیا کاسته شود و در آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت بکاهد و در دنیا افزوده گردد؛ پس چه بسا کم شده ای که سودمند است و چه بسا زیاد شده ای که زیان آور است.

به تحقیق آنچه که به آن امر شده اید وسیع تر و گسترده تر است از آنچه که از آن نهی شده اید، و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که بر شما حرام گردیده؛ پس آنچه اندک است

اگر انسان مال نمی داشت، حج نمی توانست بنماید؛ انفاق نمی توانست بنماید؛ جهاد نمی توانست بکند.

داستان حضرت سیدالشهدا و اعرابی و اعطاء چهار هزار دینار و عذر خواستن از اعرابی^۱ و ختم سخن با روضه مناسب.

☞ را به خاطر آنچه بسیار است و آنچه تنگ و محدود است را به خاطر آنچه وسیع و گسترده است، رها کنید و انجام ندهید.

حقاً که خداوند روزی شما را بر عهده گرفته و شما را به عمل صالح امر فرموده؛ پس طلب روزی ضمانت شده برای شما، هرگز نباید اولی باشد از بجا آوردن عمل صالح که بر شما فرض و واجب گردیده است. با این حال سوگند به خدا که شک و تردید بر شما عارض شده و یقین تان متزلزل گشته تا به مرتبه ای که گویا آنچه که برای شما ضمانت شده (روزی) واجب گردیده و آنچه که بر شما واجب بوده (عمل صالح) ساقط گشته است.

پس به انجام دادن اعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت کنید، و از ناگهان رسیدن اجل و مرگ بترسید؛ زیرا که به بازگشت عمر چنان که به بازگشت رزق امید است، امیدی وجود ندارد.

آنچه از روزی امروز فوت شود امید به فزونی آن در فردا است، و آنچه از عمر دیروز انسان گذشت و فوت گردید، امروز امیدی به بازگشت آن وجود ندارد. امیدواری با آینده (روزی فردا) است و نومیدی با گذشته (گذشتن عمر) است؛ بنابراین: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾* "تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید، و مبادا مرگ شما را فرا گیرد مگر آنکه شما در درجه اعلای اسلام و تسلیم باشید." (محقق)

* سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۰۲.

۱. المناقب، ج ۴، ص ۶۵:

«وَقَدِمَ أَعْرَابِيٌّ الْمَدِينَةَ، فَسَأَلَ عَنِ أَكْرَمِ النَّاسِ بِهَا؛ فَدُلَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَوَجَدَهُ مُصَلِّيًا، فَوَقَفَ بِإِزَائِهِ وَأَنْشَأَ:

لَمْ يَخِبِ الْآنَ مَن رَجَاكَ وَمَن
أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمَدٌ
أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ
كَأَنْتَ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَةَ

☞ قال: فَسَلَّمَ الْحُسَيْنُ وَقَالَ: «يَا قَتَبْرُ هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ مِن مَّالِ الْحِجَازِ؟»

☞ قال: نَعَمْ، أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِينَارٍ.

فَقَالَ: «هَا تَهَا، قَدْ جَاءَ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَّا!»

ثُمَّ نَزَعَ بُرْدِيَهُ وَ لَفَّ الدَّنَانِيرَ فِيهَا وَ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ شَقِّ البَابِ حَيَاءً مِنَ الأَعْرَابِي وَ أَنشَأَ:

خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَ أَعْلَمُ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ
لَوْ كَانَ فِي سَيْرِنَا الغَدَاةَ عَصَا أَمَسَتْ سَهْمَانَا عَلَيْكَ مُنْدَفِقَةً
لَكِنَّ زَيْبَ الزَّمَانِ ذُو غَيْرٍ وَ الكِفُّ مِنِّي قَلِيلَةُ النَّفَقَةِ

قال: فَأَخَذَهَا الأَعْرَابِي وَ بَكَى؛ فَقَالَ لَهُ: «لَعَلَّكَ اسْتَقَلَّتْ مَا أَعْطَيْنَاكَ!»

قال: لا، وَ لَكِنْ كَيْفَ يَأْكُلُ التُّرَابُ جُودَكَ!»

ترجمه: «روایت شده است که یک مرد اعرابی به مدینه آمد و از کریم‌ترین مردم مدینه سؤال کرد؛ پس حسین بن علی علیه السلام را به او معرفی کردند. او در جستجوی حضرت داخل مسجد شد و آن حضرت را در حال نماز یافت؛ در مقابل ایستاد و این اشعار را انشاء نمود:

«(۱) آن کسی که الان به تو امید دارد و حلقهٔ درب خانهٔ تو را حرکت می‌دهد، ناامید و محروم نخواهد شد.

(۲) حَقًّا که تو جواد و بخشنده هستی و معتمد و مُتکای مردم می‌باشی. پدر تو قاتل افراد فاسق و فاجر بود.

(۳) اگر نبود دین حقی که از گذشتگان شما وجود دارد و به ما رسیده است، هر آینه آتش جهنم ما را احاطه می‌نمود.»

راوی می‌گوید: چون حضرت از نماز فارغ شد و سلام نماز را گفت، به قنبر فرمود: «ای قنبر، آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است؟»

عرض کرد: آری، چهار هزار دینار باقی است.

فرمود: «آنها را بیاور که تحقیقاً کسی که از ما به آنها سزاوارتر است، آمده است!»

سپس حضرت ردای یمانی خود را از تن بیرون آورد و آن دینارها را درون آن پیچید و از روی حیاء از مرد اعرابی، دست مبارک خود را از شکاف در بیرون آورد و این اشعار را انشاء فرمود:

«(۱) این دینارها را بگیر که حقیقتاً من از (کمی آن) به سوی تو شرمنده و عذر خواهم! و بدان که حَقًّا من نسبت به تو شَفَقَت و مهربانی دارم.

(۲) اگر امروز ما در سیرِ زندگی خود عصایی در دست داشتیم (و حق ما را نگرفته بودند)، هر آینه ☞

«آسمان جود و رحمت ما بر تو فرو می‌ریخت. (۳) و لیکن حوادث روزگار امور ما را متغیر گردانید، و فی الحال دست من خالی و قلیل‌النفقه است.»
راوی می‌گوید: اعرابی آن دینارها را گرفت و شروع به گریه کرد؛ حضرت به او فرمود: «گویا عطای ما را کم به حساب آوردی!»
عرض کرد: نه، بلکه بر این گریه می‌کنم که چگونه خاک، جود و سخاوت تو را می‌خورد و در خود پنهان می‌نماید!» (محقق)

مجلس شب نوزدهم

وحشت غریب معصیت کاران از مرگ و ملازمت ابدی معاصی با آنها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ
الْوَعِيدِ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَنَهَيْدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا
عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱.

مرگ امری است بديهی، منتهی عقیده ملیون عالم بر آن است که تبدیل و
تبدلی است و تغییر منزلی؛ هنگام مرگ حیات انسان به آخر نرسیده بلکه لباس خود
را عوض می کند.

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۹ - ۲۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و سكرات مرگ به حق و واقعیت خود خواهد رسید؛ و این همان است که از او دوری
می گزیدی. * و در صور دمیده خواهد شد (و اعلان احضار خلایق در پیشگاه مقدس خدا زده
خواهد شد)؛ و این همان میعاد روز معهود و موعود است. * و هر صاحب نفسی و انسانی در
پیشگاه خدا و محضر عدل او بیاید درحالی که با او یک راهنما و یک گواه خواهد بود. * سوگند
که حَقّاً تو از این مسئله غافل بودی و ما پرده غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب
بصیرت را کنار زدیم، و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و
منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می کند و به حقیقت آنها پی می برد).»

علت وحشت از مرگ، دو چیز است:

اول: از بزرگی آن عالم؛ که چون در این عالم موجودات بسیار محدود و ضعیف بوده، لذا وقت رؤیت موجودات آن عالم که به مراتب اقوی از این موجوداتند، وحشت غریبی بر انسان حاصل می‌شود.

دوم: معاصی که انجام داده و آنها در آن عالم ظهور و بروز پیدا کرده، برای ابد ملازم با انسان خواهند بود.

انسان فرار از مرگ نمی‌تواند بنماید:

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۱؛

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾^۲.

مرگ به اندازه‌ای سخت است که اولیاء خدا از خوف آن می‌نالند، تا چه رسد

به مردمان معصیت‌کار:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَهُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ * وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِرْدَوْسًا لِّمَنْ شَاءَ مِنَّا وَمَا نَرَىٰ مَعَ كُمْ شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾^۳.

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۳۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۵۳:

«چون زمان آنها برسد و اجل، آنان را دریابد، نمی‌توانند آن اجل و مدت را به عقب ببرند یا به جلو بیاورند و بالتیجه یا خود زودتر از اجل بمیرند یا پس از اجل مرگ را دریابند.»

۲. سوره نساء (۴) آیه ۷۸. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷۱:

«هر کجا بوده باشید، مرگ شما را درمی‌گیرد و گرچه در قلعه‌ها و قصرهای مستحکم باشید!»

۳. سوره أنعام (۶) آیه ۹۳ و ۹۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۶۴:

«و ای کاش می‌دیدید آن وقتی را که ستمکاران در سكرات و غمرات مرگ فرو رفته و غوطه ←

اعمالی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، پس از انجام دادن از بین می‌رود، چون انسان در زنجیر تغییرات زمان واقع است؛ ولی در عالم برزخ که عالم ثبوت است، یک‌یک در آنجا محفوظ و وقت مرگ [آنها را] ملاحظه می‌کند. و از طرف دیگر روح انسان دارای هر صفتی باشد، چون در عالم طبیعت است، گرفتار بدن است؛ شکل واقعی او مجسم و مصور نبوده بلکه بدن مرئی است. در عالم برزخ که بدن در زیر خاک می‌پوسد و روح بدان عالم می‌رود، به صورت هر حیوانی که خوی آن حیوان را گرفته، مجسم می‌گردد. علاوه، اعمال انسان که در این دنیا نیز پس از وقوع از بین می‌رود، چون اثری در روح باقی می‌گذارد، در آن دنیا خود وجود مستقلی به خود گرفته، برای همیشه انیس و مونس انسان است. داستان حاج ملا مهدی نراقی و دفن کردن جنازه عرب در وادی نجف، بیان شد.^۱

«می‌خورند، و فرشتگان قبض روح دست‌های خود را برای ربودن جان آنها باز کرده و به آنها بدین کلمات خطاب می‌کنند: "خارج کنید جان‌های خود را! امروز است که در مقابل گفتار غیر عادلانه‌ای که درباره خدا گفته‌اید و به واسطه استکبار و بلندپروازی که در برابر آیات الهیه نموده‌اید، به عذاب سختی که جان شما را ذلیل و حقیر و پست گرداند، جزا داده خواهید شد. * و به تحقیق که شما به نزد ما تنها آمده‌اید، همچنان که در اول وهله که شما را خلق کردیم تنها بودید. و آنچه را که ما به شما از روی تفضل در دنیا عطا کردیم، همه را پشت سر انداخته‌اید. و آن یاران و مددکارانی که چنین می‌پنداشتید که با شما شرکت می‌کنند، نمی‌بینیم با شما آمده باشند. به تحقیق که بین شما و آنها بریدگی و شکاف ایجاد شد، و آنچه را که گمان می‌کردید به فریاد شما برسد، از شما فاصله گرفته و در وادی انفصال و جدایی نابود و گم شد.»

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۲۱:

«داستان عجیبی در همین دنیا اتفاق افتاده از حضرت آیه الله رئیس الملة و الدین، شیخ الفقهاء و المجتهدين، مرحوم آخوند ملا محمد مهدی نراقی اعلی الله تعالی مقامه الشریف.

مرحوم نراقی، از علماء بزرگ و جامع علوم عقلیه و نقلیه و حائز مرتبه علم و عمل و عرفان الهی

◀ بوده، و در فقه و اصول و حکمت و ریاضیات و علوم غریبه و اخلاق و عرفان از علماء کم نظیر اسلام است. مرحوم نراقی جد مادری مادر بزرگ ما، یعنی پدر مادر مادر مادر حقیر است؛ و فرزند ارجمندش حاج ملا احمد نراقی که دایی ما می شود، استاد مرحوم شیخ انصاری و از علماء برجسته و صاحب تصانیف عدیده است. شیخ انصاری از عتبات عالیات در هنگام تحصیل به ایران آمد و به اصفهان رفت و سپس به کاشان آمد و چهار سال تمام از محضر و درس آخوند ملا احمد نراقی بهره مند شد و سپس به نجف اشرف معاودت نمود.

این داستان در میان علماء و طلاب نجف اشرف مشهور است و در بین اقوام و ارحام مادری ما از مسلمیات احوالات مرحوم نراقی محسوب می گردد. مرحوم نراقی در نجف اشرف سکونت داشته و در آنجا وفات می کند، و مقبره او نیز در نجف متصل به صحن مطهر است.

ایشان در همان ایام اقامت در نجف، در ماه رضانی که بر او می گذرد، یک روز در منزلشان برای صرف افطار هیچ نداشتند؛ عیالش به او می گوید: "هیچ در منزل نیست، برو بیرون و چیزی تهیه کن!" مرحوم نراقی در حالی که حتی یک فلس پول سیاه هم نداشته است، از منزل بیرون می آید و یکسره به سمت وادی السلام نجف برای زیارت اهل قبور می رود؛ در میان قبرها قدری می نشیند و فاتحه می خواند تا اینکه آفتاب غروب می کند و هوا کم کم رو به تاریکی می رود.

در این حال می بیند عده ای از اعراب جنازه ای را آوردند و قبری برای او حفر نموده و جنازه را در میان قبر گذاشتند، و رو کردند به من و گفتند: "ما کاری داریم، عجله داریم، می رویم به محل خود؛ شما بقیه تجهیزات این جنازه را انجام دهید!" جنازه را گذاردند و رفتند.

مرحوم نراقی می گوید:

من در میان قبر رفتم که کفن را باز نموده و صورت او را به روی خاک بگذارم و بعد به روی او خشت نهاده و خاک بریزم و تسویه کنم، ناگهان دیدم دریچه ای است! از آن دریچه داخل شدم، دیدم باغ بزرگی است؛ درخت های سرسبز سربه هم آورده و دارای میوه های مختلف و متنوع است. از در این باغ یک راهی است به سوی قصر مجلی که در تمام این راه از سنگ ریزه های متشکل از جواهرات فرش شده است.

من بی اختیار وارد شدم و یکسره به سوی آن قصر رهسپار شدم، دیدم قصر با شکوهی است و خشت های آن از جواهرات قیمتی است. از پله بالا رفتم، در اطقی بزرگ وارد شدم، دیدم شخصی در صدر اطاق نشسته و دورتادور این اطاق افرادی نشسته اند. سلام کردم و نشستم، جواب سلام مرا دادند. بعد دیدم افرادی که در اطراف اطاق نشسته اند، از آن شخصی که در صدر نشسته پیوسته احوال پرسی می کنند و از حالات اقوام و بستگان خودشان سؤال می کنند و او پاسخ می دهد، و آن مرد مبتهج و مسرور به یکایک از سؤالات جواب می گوید. ▶

﴿ قدری که گذشت ناگهان دیدم که ماری از در وارد شد و یکسره به سمت آن مرد رفت و نیشی زد و برگشت و از اطاق خارج شد. آن مرد از درد نیش مار، صورتش متغیر شد و قدری به هم برآمد، و کم کم حالش عادی و به صورت اولیه برگشت. سپس باز شروع کردند با یکدیگر سخن گفتن و احوال‌پرسی نمودن و از گزارشات دنیا از آن مرد پرسیدن.

ساعتی گذشت، دیدم برای مرتبه دیگر آن مار از در وارد شد و به همان منوال پیشین او را نیش زد و برگشت. آن مرد حالش مضطرب و رنگ چهره‌اش دگرگون شد و سپس به حالت عادی برگشت.

من در این حال سؤال کردم: "آقا شما کیستید؟! اینجا کجاست؟! این قصر متعلق به کیست؟! این مار چیست؟! چرا شما را نیش می‌زند؟!"

گفت: "من همین مرده‌ای هستم که هم‌اکنون شما در قبر گذارده‌اید، و این باغ بهشت برزخی من است که خداوند به من عنایت نموده است، که از دریچه‌ای که از قبر من به عالم برزخ باز شده است پدید آمده است. این قصر مال من است؛ این درختان باشکوه و این جواهرات و این مکان که مشاهده می‌کنید، بهشت برزخی من است؛ من آمده‌ام اینجا. این افرادی که در اطاق گرد آمده‌اند ارحام من هستند که قبل از من بدرود حیات گفته و اینک برای دیدن من آمده‌اند و از بازماندگان و ارحام و اقربای خود در دنیا احوال‌پرسی نموده و جويا می‌شوند، و من حالات آنان را برای اینان بازگو می‌کنم."

گفتم: "این مار چرا تو را می‌زند؟!"

گفت: "قضیه از این قرار است که من مردی هستم مؤمن، اهل نماز و روزه و خمس و زکات؛ و هرچه فکر می‌کنم از من کار خلافی که مستحق چنین عقوبتی باشم سر نزده است - و این باغ با این خصوصیات نتیجه برزخی همان اعمال صالحه من است - مگر آنکه یک‌روز در هوای گرم تابستان که در میان کوچه حرکت می‌کردم، دیدم صاحب دکانی با یک مشتری خود گفتگو و منازعه دارند. من رفتم نزدیک برای اصلاح امور آنها، دیدم صاحب دکان می‌گفت: سیصد دینار (شش شاهی) از تو طلب دارم، و مشتری می‌گفت: من پنج شاهی بدهکارم. من به صاحب دکان گفتم: تو از نیم شاهی بگذر، و به مشتری گفتم: تو هم از نیم شاهی رفع ید کن و به مقدار پنج شاهی و نیم به صاحب دکان بده. صاحب دکان ساکت شد و چیزی نگفت؛ ولی چون حق با صاحب دکان بوده و من به قدر نیم شاهی به قضاوت خود - که صاحب دکان راضی بر آن نبود - حق او را ضایع نمودم، به کیفر این عمل خداوند عزوجل این مار را معین نموده که هر یک ساعت مرا بدین منوال نیش زند، تا در نفع صور دمیده و خلاق برای حساب در محشر حاضر ﴿

روى القمى و العياشى فى تفسيريهما و الكلينى فى الكافى و المفيد فى الأمالى
 بأسانيدهم عن سويد بن غفلة عن أمير المؤمنين عليه السلام قال:
 «إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ [أَيام] الدُّنْيَا وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ [أَيام] الآخِرَةِ
 مَثَلُ لَهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ وَ عَمَلُهُ؛ فَيَلْتَفِتُ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ: "وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ حَرِيصًا
 شَحِيحًا، فَمَا لِي عِنْدَكَ؟" فَيَقُولُ: "خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ."
 ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى وُلْدِهِ فَيَقُولُ: "وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ لَمَحِبًّا وَ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ
 لَمُحَامِيًّا، فَمَاذَا لِي عِنْدَكُمْ؟" فَيَقُولُونَ: "نُؤَدِّيكَ إِلَى حُفْرَتِكَ وَ نُؤَارِيكَ فِيهَا."
 ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ: "وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِدًا وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ لَتَقِيًّا،
 فَمَاذَا عِنْدَكَ؟" فَيَقُولُ: "أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَ يَوْمَ حَشْرِكَ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَ أَنْتَ عَلَيَّ
 رَبِّكَ."

☞ شوند، و به برکت شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام نجات پیدا کنم.
 چون این را شنیدم برخاستم و گفتم: "عیال من در خانه منتظر است، من باید بروم و
 برای آنان افطاری ببرم." همان مردی که در صدر نشست بود، برخاست و مرا تا در بدرقه
 کرد. از در که خواستم بیرون آیم یک کیسه برنج به من داد؛ کیسه کوچکی بود، و گفت:
 "این برنج خوبی است، ببرید برای عیالاتان." من برنج را گرفته و خداحافظی کردم و
 آمدم بیرون باغ. از دریچه‌ای که داخل شده بودم خارج شدم، دیدم داخل همان قبر
 هستم و مرده هم به روی زمین افتاده و دریچه‌ای نیست.
 از قبر بیرون آمدم و خشت‌ها را گذارده و خاک انباشتم و به صوب منزل رهسپار شدم و
 کیسه برنج را با خود آورده و طبخ نمودیم. و مدت‌ها گذشت و ما از آن برنج طبخ
 می‌کردیم و تمام نمی‌شد، و هر وقت طبخ می‌کردیم چنان بوی خوشی از آن متصاعد
 می‌شد که محله را خوشبو می‌کرد. همسایه‌ها می‌گفتند: این برنج را از کجا خریده‌اید؟!
 بالأخره بعد از مدت‌ها یک‌روز که من در منزل نبودم، یک نفر به میهمانی آمده بود، و
 چون عیال از آن برنج طبخ می‌کند و آن را دم می‌کند، عطر آن فضای خانه را فرا می‌گیرد؛
 میهمان می‌پرسد: "این برنج از کجاست که از تمام اقسام برنج‌های عنبر بو خوشبوتر
 است؟! اهل منزل، مأخوذ به حیا شده و داستان را برای او تعریف می‌کنند. پس از این
 بیان، آن مقداری از برنج که مانده بود، چون طبخ کردند، دیگر برنج تمام می‌شود."

فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا أَتَاهُ أَطِيبَ النَّاسِ رِيحًا وَ أَحْسَنَهُمْ مَنْظَرًا وَ أَزْيَنَهُمْ رِيَاشًا، فَيَقُولُ: «أَبَشِّرْ بِرُوحٍ مِنَ اللَّهِ وَ رِيحَانٍ وَ جَنَّةٍ نَعِيمٍ؛ قَدْ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ!» فَيَقُولُ: «مَنْ أَنْتَ؟» فَيَقُولُ: «أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ؛ ارْتَحِلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّةِ!» وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ يُنَاشِدُ حَامِلَهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ [يعجلوه].

فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ أَتَاهُ مَلَكَانِ وَ هُمَا فَتَانَا الْقَبْرِ يَجْرَانِ أَشْعَارُهُمَا وَ يَبْحَثَانِ الْأَرْضَ بِأَنْبِأِبِهِمَا وَ أَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ [العاصف] وَ أَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ، فَيَقُولَانِ لَهُ: «مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَنْ نَبِيِّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ [وَ مَا إِمَامُكَ]؟» فَيَقُولُ: «اللَّهُ رَبِّي، وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَ الْإِسْلَامُ دِينِي، [وَ عَلِيٌّ وَ الْأئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِمَامِي].»

فَيَقُولَانِ لَهُ: «تَبَّتْكَ اللَّهُ فِيهَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى!» وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾. ۱ - الْآيَةُ. فَيَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ، وَ يَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَ يَقُولَانِ لَهُ: «نَمَّ قَرِيرَ الْعَيْنِ نَوْمَ الشَّابِّ النَّاعِمِ!» وَ هُوَ قَوْلُهُ ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا﴾. ۲

وَ إِذَا كَانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَقْبَحَ خَلْقِ اللَّهِ رِيَاشًا وَ أَتَنَّهُ رِيحًا، فَيَقُولُ لَهُ: «أَبَشِّرْ بِئْزَلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةٍ جَحِيمٍ!» وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ يُنَاشِدُ حَامِلَهُ أَنْ يُجْبِسَهُ. فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ أَتِيَاهُ مُمْتَحِنًا [مقتمحا] الْقَبْرِ، فَالْقِيَا عَنْهُ أَكْفَانُهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَنْ نَبِيِّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟» فَيَقُولُ: «لَا أَدْرِي.» فَيَقُولَانِ لَهُ: «مَا دَرَيْتَ وَ لَا

۱. سوره ابراهيم (۱۴) آیه ۲۷. / امام شناسی، ج ۱۶، ص ۲۳۰:

«خداوند استوار می دارد کسانی را که ایمان آورده اند، به قول ثابت در زندگانی دنیا.»

۲. سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۳، ص ۴:

«بهشتیان که امید لقاء ما را داشتند، در آن روز در جای بسیار امن و مطمئن و مستقر آرمیده و در

مکان راحت استراحت می کنند.»

هَدَيْتَ. «فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَةٍ ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللَّهُ دَابَّةً إِلَّا وَتَدَعُرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ.
ثُمَّ يَفْتَحَانِ [يَفْتَحُ اللَّهُ] لَهُ أَبَابًا إِلَى النَّارِ، ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ: «نَمَّ بَشَرٌ حَالٍ!» فَهُوَ مِنَ
الصَّيْقِ مِثْلُ مَا فِيهِ الْقَنَا مِنَ الزُّجِّ حَتَّى إِنَّ دِمَاعَهُ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ ظُفْرِهِ وَحَمِهِ، وَيُسَلِّطُ
اللَّهُ عَلَيْهِ حَيَاتِ الْأَرْضِ وَعَقَارِهَا وَهَوَامَّهَا فَتَنْهَشُهُ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ، وَ إِنَّهُ
لَيَتَمَنَّى قِيَامَ السَّاعَةِ مِمَّا هُوَ فِيهِ مِنَ الشَّرِّ.»^۱

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۲۷؛ الأمالی
للطوسی، ص ۳۴۷. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۸۲:

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وقتی که فرزند آدم می خواهد از دنیا رحلت کند و
آخرین روز از روزهای دنیای او و اولین روز از روزهای آخرت اوست، سه چیز برای او به
صورت مثالیة خود مجسم می گردد: مال او، فرزندان او، و عمل او.

پس او التفات می کند و نظر می نماید به مالش و می گوید: «سوگند به خدا که من برای گرد آوردن
و جمع آوری تو بسیار حریص بودم و نسبت به از دست دادن و رها نمودن تو بسیار بخیل بودم؛
در این هنگام تنگدستی و بیچارگی، از دست تو برای من چه بر می آید؟» مال در جواب می گوید:
فقط کفن خود را از من می توانی دریافت کنی.»

و پس از آن، التفات می کند و نظر می نماید به سوی فرزندان خود و می گوید: «سوگند به خدا که
من نسبت به شما بسیار دوست بودم، و در هر حال محامی و محافظ شما بودم از هرگونه گزند و
ناراحتی که بر شما وارد می شد؛ اکنون در این موقع خطیر از دست شما برای من چه کاری ساخته
است؟» آنها در پاسخ می گویند: «ما تو را به سوی حفیره و قبرت می بریم و در میان خاک پنهان
می کنیم.»

و سپس نظر می افکند به سوی اعمال صالحه و حسناتی که انجام داده و می گوید: «من نسبت به
بجا آوردن شما بسیار بی رغبت بودم و شما برای من بسیار سنگین بودید؛ امروز از شما برای
نجات من چه کاری ساخته است؟» عمل در پاسخ می گوید: «من رفیق تو و قرین تو هستم در
میان قبر تو و در روز حشر تو، و از تو دور نمی شوم تا من و تو، هر دو در مقام عرض در پیشگاه
حضرت پروردگار حاضر شویم.»

و اگر آن شخصی که در حال احتضار و سكرات مرگ است، مطیع و ولی خدا باشد، کسی به نزد او
می آید که از تمام مردم بویس معطرتر و منطرش زیباتر و لباسش فاخرتر است و به او می گوید: ﴿

﴿بشارت باد تو را به نسیم‌های جان‌فزا که از جانب خدا می‌وزد، و گل‌های خوشبو و بهشت پر نعمت؛ وارد شدی به عافیت، قدمت مبارک باد، خوش آمدی!﴾ ولی خدا می‌گوید: “تو کیستی؟” او در پاسخ می‌گوید: “من عمل نیکوی تو هستم که از دنیا به سوی بهشت می‌آیم.” و او می‌شناسد کسی را که او را غسل می‌دهد، و قسم می‌دهد افرادی را که جنازه او را حمل می‌کنند که به سرعت ببرند و زودتر به خاک بسپارند.

و وقتی که او را وارد در قبرش می‌کنند، دو ملک به نزد او می‌آیند و آن دو، دو فرشته بازپرسی و بازجویی کننده از عقاید و کردار او هستند؛ و به طوری به سمت او نزدیک می‌شوند که موهای بلند خود را به زمین می‌کشند و زمین را با دندان‌های نیش خود می‌کنند و شخم می‌کنند، و صدای آنها چنان مهیب و زنده است که گویی صدای غرش تند و شدید آسمان است، و چشمان آنان چنان دهشت‌انگیز و وحشت‌آور است که گویی مانند برق زنده ابرهای سیاه آسمان است. و آن دو می‌پرسند: “پروردگار تو کیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟ و امام تو کیست؟” او در جواب می‌گوید: “پروردگار من الله است خدای واحد، و محمد پیامبر من است، و دین من اسلام است، و علی بن ابی‌طالب و ائمه صلوات الله علیهم امامان من هستند.”

آنها می‌گویند: “خداوند ثابت بدارد تو را به آنچه موجب خشنودی و محبت تو است.” و این گفتار آنان، گفتار خداست که می‌فرماید: “ثابت و برقرار می‌دارد خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند به گفتار ثابت در دنیا و آخرت.” پس تا جایی که شعاع چشم او برسد و نور دیدگان او بدانجا راه یابد، قبر او را برای او توسعه می‌دهند، و دری را از بهشت به روی او باز می‌کنند و به او می‌گویند: “به خواب خوش بخواب، با چشم‌های تازه و خنک و شادمان؛ بخواب مانند خواب جوان سالم برومند متنعم.” و این گفتار آنان، گفتار خداست که می‌فرماید: “بهشتیان در آن هنگام بهترین جایگاه و بهترین استراحتگاه و خوابگاه را خواهند داشت.”

و اگر آن شخص تازه مرده، از دشمنان خدا باشد، کسی به نزد او می‌آید که از تمام افراد مردم لباسش زنده‌تر و زشت‌تر و بوی بدنش از همه متعفن‌تر است؛ و به او می‌گوید: “بشارت باد تو را به آشامیدنی‌هایی که چون فلز گداخته بر حرارت است، و به نزدیک شدن و مس کردن آتش دوزخ!” و او نیز کسی را که او را غسل می‌دهد می‌شناسد، و افرادی را که جنازه او را می‌برند سوگند می‌دهد که قدری نگه‌دارند و از بردن خودداری کنند.

پس چون در قبرش وارد گردد، آن دو فرشته واردشونده می‌آیند و بندهای کفن او را می‌گشایند، و سپس به او می‌گویند: “پروردگار تو کیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟” او در جواب می‌گوید: “تمی دانم.” آنان می‌گویند: “ندانستی و در راه هدایت قدم نهادی؟!” و چنان با ﴿

﴿ گرز گران ضربه‌ای به او می‌زنند که تمام جنبندها را غیر از جن و انس از آن ضربه می‌ترسند. و سپس خداوند دری از جهنم به روی او باز می‌کند و سپس آن دو ملک به او می‌گویند: "بخواب به بدترین حالات!" و آن قبر به اندازه‌ای برای او تنگ است و دارای فشار است، مثل تنگی و فشاری که نیزه فرورفته در پیکان سر خود دارد، تا به حدی که مغز سر او از میان ناخن‌ها و گوشت‌هایش خارج شود، و در این حال نیز مارهای زمین و عقرب‌های زمین بر او دست یابند و سایر گزندگان بر او چیره شوند و پیوسته او را بگزند تا وقتی که خدا او را از قبر خارج کرده و برای حساب و کتاب در صحرائی قیامت محشور و مبعوث گرداند؛ و او دائماً تمنأ می‌کند که زودتر قیامت برپا گردد، و از شدت گرفتاری خیال می‌کند که با برپا شدن قیامت عذاب او تخفیف خواهد یافت.

تا اینجا که ذکر کردیم، این روایت در کتبی که ذکر شد مسطور است، ولی در تفسیر عیاشی و در کافی یک تتمه دارد، و آن این است که:

و قال جابر: قال أبو جعفر عليه السلام: "قال النبي صلى الله عليه وآله: إني كنت أنظر إلى الإبل والغنم وأنا أرهاها؛ وليس من نبي إلا وقد رعى الغنم، وكنت أنظر إليها قبل النبوة وهي متمكنة في المكينة، ما حوّلها شيء يببجها حتى تدعرت فتطير. فأقول: ما هذا! وأعجب، حتى حدّثني جبرئيل عليه السلام: "إن الكافر يضرب ضربة ما خلق الله شيئاً إلا سمعها ويدعرها إلا الثقلين." فقلت: ذلك لضربة الكافر! فنعود بالله من عذاب القبر!"

"و جابر که در سلسله روایان این حدیث است می‌گوید: حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمودند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عادت من چنین بود که من به شتران و گوسفندان نظاره می‌کردم در وقتی که آنها را می‌چرانیدم؛ و هیچ پیغمبری را خدا مبعوث ننموده است مگر آنکه گوسفند چرانیده است. من نیز قبل از زمان پیغمبری، گوسفند و شتر را به چرا می‌بردم، و درحالی که آنها در جای محفوظی مستقر و متمکن بودند و در اطراف آنها چیزی نبود که آنها را تهییج کند، چه بسیار می‌دیدم که آنها ناگهان می‌ترسند و از جای خود جستن می‌کنند. با خود می‌گفتم: این چه داستانی است! و تعجب می‌نمودم، تا آنکه جبرائیل علیه السلام برای من خبر آورد که: "چون کافر از دنیا برود، او را با ضربه‌ای چنان بکوبند که تمام موجوداتی که خداوند آفریده است - غیر از جن و انس - همگی بترسند." پس گفتم: آن وحشت و اضطراب شترها و گوسفندان برای همین ضربه‌هایی بوده است که در هنگام مردن بر کافران زده می‌شده است! پس پناه می‌بریم به خدا از عذاب قبر!"

ختم سخن با شرح حالات حضرت امیرالمؤمنین در شب نوزدهم^۱

۱. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۵۰:

«امیرالمؤمنین خیر دارد که در پس این پرده چه خبر است؛ او امام است؛ عالم السرّ و الخفیات است؛ عالم غیب و شهادت مشهود اوست.

ابن حجر هیثمی مکی می نویسد:

و كَانَ عَلِيٌّ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ يَفْطُرُ لَيْلَةَ عِنْدَ الْحَسَنِ وَ لَيْلَةَ عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَ لَيْلَةَ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، وَ لَا يَزِيدُ عَلِيٌّ ثَلَاثَ لَيَلٍ وَ يَقُولُ: "أُجِبْتُ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ أَنَا حَيِّصٌ." می گوید: "حضرت در ماه رضائی که در آن ضربت خورده و شهادت یافت، این طور بود که یک شب در نزد حضرت امام حسن علیه السلام افطار می نمود، و یک شب در نزد حضرت امام حسین علیه السلام، و یک شب در نزد عبدالله بن جعفر (که برادرزاده آن حضرت و شوهر حضرت زینب بود). و هیچگاه از سه لقمه تجاوز نمی کرد و می فرمود: من دوست دارم که در هنگام رحیل گرسنه باشم."

فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا [عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ] أَكْثَرَ الْخُرُوجِ وَ النَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ جَعَلَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كَذِبْتُ وَ مَا كُذِّبْتُ؛ وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعِدْتُ!

"در آن شبی که در صبحش علی بن ابی طالب ضربت خورده و به شهادت رسید، زیاد از اطاق خارج می شد و نگاه به آسمان می کرد و می فرمود: قسم به خداوند نه من دروغ می گویم و نه دروغ به من گفته شده است؛ این شب همان شبی است که به من وعده داده شده است!"

آری، این شب، شب وصال است؛ شب ملاقات و زیارت محبوب است. حضرت در آن شب بسیار منقلب بود. انقلاب آن حضرت روی سعه نفس و عظمت ظرفیت و استعداد بود. ظرفیت او همه موجودات است؛ چون امام قلب عالم است و بر هر موجودی إفاضة وجود از ذات مقدس پروردگار به وسیله او می شود، بنابراین رحلت او تکان به همه موجودات ارضی و سمائی خواهد داد و در سر هر موجودی انقلاب مشهود خواهد بود؛ و این است معنای انقلاب امام در هنگام رحلت.

سیمای مبارک و چهره منیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت از ظهور همه موجودات می کند، و قلب مبارکش به پیش قلب همه موجودات می طپد. سعه و ظرفیت هیدجی ها و طالقانی ها به اندازه ظرفیت خودشان بوده است؛ همین که پیمانہ شان سر آمد، لبریز می گردد و از شادی و شغف در پوست نمی گنجند، ولی سعه امیرالمؤمنین از آسمان ها و زمین و تمام قلوب ↵

«بنی آدم و قلوب جن و ملک بیشتر است. او حائزِ جمیع مقامات مُلک و ملکوت است؛ او دارای مقام ولایتِ کَلْبَةُ الهیّه و متصرفِ در عالم امکان است؛ و چنین حرکتی لرزه به عالم وجود خواهد انداخت.

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»^{*} وسعت تخت حکمرانی پروردگار به اندازه آسمانها و زمین است، و این سعه و گشایش نسبت به سعه و گشایش عرش خدا ناچیز است، و عرش خدا دل مؤمن است؛ آن‌هم چه مؤمنی! امیرالمؤمنین علیه السلام که میوه عالم خلقت و نتیجه و عصاره آفرینش و جوهره وجود است.

امیرالمؤمنین می خواهد رحلت کند، رحلت مطلقه به سوی حبیب؛ در آن شب چه خبر است؟ خدا چه اقتضائی پیش آورده است؟ چه قسم می خواهد از یگانه وزیرش و خلیفه اش در روی زمین و از افتخار بنی آدم پذیرایی کند؟ حوریّه‌ها و فرشتگان سماوی در چه حالند؟ در مرغان هوا و ماهی‌های دریا و جنبندگان روی زمین، این هیاهو و غوغا چیست؟ سنگ‌ها چرا به جای اشک روان، خون می‌گیرند؟ انبیاء عظام و پیامبران مرسل در چه حالی هستند و چگونه انتظار مقدم علی را دارند؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در چه حالی است؟

سخن سربسته گفتی با حریفان خدا را زین معمّا پرده بردار»

* سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵.

مجلس روز نوزدهم

ضرورت فطری و شرعی کمک به مستمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ
وَلَا شَفَعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱

یکی از اموری که در اسلام زیاد بر آن ترغیب شده، کمک به بینوایان است. این عمل نه تنها فقط از نقطه نظر اجر اخروی، بلکه از احکام نظام معاش نیز محسوب می‌گردد؛ و می‌توان گفت که امر فطری است. شخص نمی‌تواند ببیند دیگری گرسنه و خود سیر، یا تشنه و خود سیراب است. مقام وحدت انسانیت اقتضای دستگیری را دارد؛ اسلام نیز که دین فطرت است، این غریزه طبیعی را تشییع می‌کند.

و به‌طور کلی در کمک به فقرا چند نتیجه حاصل می‌گردد:

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴. معاد شناسی، ج ۹، ص ۸۷:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه را که ما روزی شما قرار داده‌ایم قبل از اینکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروشی نیست و دوستی و شفاعت هم نیست؛ و کافران ایشانند ستمگران.»

اول: گوارایی نعمت بر خود انسان. اگر شخص ببیند در مقابل دیدگانش مردم گرسنه هستند، طعام بر او گوارا نخواهد بود.

دوم: صحت و سلامت. زیرا که ارواح در اجسام و ارواح تأثیر دارند - کما آنکه اجسام در اجسام تأثیر دارند - و در اثر انفاق، روح فقیر [نسبت] به انسان خشنود شده دعای خیر می‌کند و «طول عمر» و «برکت» برای انسان می‌خواهد:

• این، موجب دفع بلا می‌گردد: «الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلَاءَ [المُبْرَمَ فِدَاؤُهَا مَرْضَاكُم

بِالصَّدَقَةِ]؛^۱

• و انسان به مالش افزوده می‌گردد: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.^۲

البته نباید این معنی را انکار کرد؛ زیرا این مطلب، امروزه پوشیده نیست. داستان تطییر زدن، یا با القائات روحی شخصی را کشتن، یا مریض را شفا دادن از مسلمات است. برای این قسم اعمال، کمال لازم است که روح تأثیرکننده اقوی باشد؛ و برای این منظور کسانی که روحشان فی حد نفسه از طرف اقوی نیست، سعی می‌کنند که روح دیگری را تضعیف کنند، و اگر اقوی باشد احتیاج به این جهت نیست. قضیه تصدق دادن، توجه دادن ارواح بینوایان است به روح انسان؛ لذا از آثار صدقه دفع بلا و طول عمر است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۳۳. ترجمه:

«صدقه بلاء مبرم و قطعی را دفع می‌کند؛ بنابراین به واسطه صدقه بیماران خود را مداوا نمایید.» (محقق)

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۶۲:

«مثل آنان که مالهای خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند دانه‌ای است که از آن هفت خوشه می‌روید، و در هر خوشه‌ای صد دانه است (مجموعاً هفتصد دانه). و خداوند نیز به هر کس که بخواهد بیشتر از این مقدار می‌دهد؛ زیرا رحمت خداوند گسترده و به هر چیز علم و اطلاع دارد.»

سوّم: تعادل سطح زندگی و عدم تفاوت کلی بین ثروت مردم. و این موجب برقراری جامعه، و نبود دزدی‌ها و سرقت‌ها و چیره‌شدن فقراء بر اغنیاء^۱ و کینه ورزیدن هریک به یکدیگر خواهد شد.

در اینجا معنی اسلام از نقطه نظر مساعدت به فقرا - به‌واسطه خمس و زکات و نذر و صدقات واجبه و مستحبه - و از طرفی حفظ قانون مالکیت بیان شد؛ و قیاس با مالکیت صرفه و کمونیست شد و ثابت شد که دین اسلام دین وسط است.

چهارم: آنکه انفاق، مجانی دادن نیست، بلکه معامله با خدا و ذخیره برای روز واپسین است؛ و بسیار پروردگار با قیمت گزافی صدقه انسان را خریداری می‌کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۲

خداوند صدقه و کمک به مستمندان را از درجات بزرگ انسانیت شمرده و این عمل را موجب ارتقاء انسان از مقام پست و حیوان‌منشی او قرار داده است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمَصَلِينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾^۳

۱. قابل ذکر است که در نسخه خطی حضرت علامه - قدس سره - کلمه «فقراء» بر «اغنیاء» مقدم است، لیکن آنچه با متن سازگارتر است تقدیم اغنیاء بر فقراء است. (محقق)

۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۶۰:

«به‌درستی که خداوند از مؤمنین جان‌هایشان را و مال‌هایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.»

۳. سوره معارج (۷۰) آیات ۱۹ - ۲۶. مهر تابان، ص ۱۸۱، تعلیقه:

«به‌درستی که انسان بی‌صبر و ثبات و بی‌تحمل و حریص آفریده شده است. * زمانی که به او بدی و شرّی اصابت کند، سخت جزع‌کننده و فریادبر آورنده است. * و زمانی که به او خوبی و خیری برسد، به‌شدت منع‌کننده و بازدارنده است. * مگر نمازگزاران؛ * آنان که در نماز خود به‌طور پیوسته دوام دارند، * و آنان که در اموال خود حقی برای فقیر سائل و فقیر محروم معین می‌کنند، *»

سوره الذاریات می فرماید: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^۱

ائمه اطهار در انفاق در راه خدا داستان‌هایی دارند:

داستان مریض شدن حسنین و نذر کردن حضرت امیر و حضرت فاطمه برای سلامت آنها، و روزه گرفتن حضرت امیر و فاطمه و حسنین و فضه، و پشم ریستن حضرت فاطمه هر روز یک جزه، و آمدن مسکین موقع افطار و در شب دیگری یتیم و در شب سوم اسیر، و انفاق آنها قرص‌های [نان] خود را، و آمدن حضرت امیر خدمت حضرت رسول، و آمدن مائده آسمانی و نزول آیات ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَخِفَاؤُنَ يَوْمًا كَانَ شرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾^۲

﴿ و آنان که به روز پاداش و جزا تصدیق دارند.﴾

۱. سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱۷ - ۱۹. رساله لبّ اللباب، ص ۱۳۰، تعلیقه؛ مه‌رتابان، ص ۱۸۱، تعلیقه: «و چنین بودند که پاسی کوتاه از شب را می‌خواستند، * و در سحرها استغفار می‌کردند، * [و] در اموالشان حقی برای فقیر سائل و فقیر محروم [قرار می‌دادند].»

۲. سوره انسان (۷۶) آیات ۵ - ۹. ترجمه:

«به‌درستی که ابرار از کاسه‌هایی می‌آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج شده است. * چشمه‌ای است که از آن، مقرران از بندگان خدا می‌آشامند، و آن چشمه را به‌طور متین و استوار شکافته و منفجر می‌کنند و آبش را ظاهر می‌سازند. * و به نذرهای خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و گزند آن فراگیر است می‌ترسند. * و بر اساس محبت خداوندی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می‌نمایند * (و می‌گویند) ما فقط برای رضای خدا و برای وجه خدا شما را اطعام می‌نماییم، و از شما نیز پاداش و پاسی نمی‌خواهیم.» (محقق)

۳. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۴۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۶۶:

«در تفسیر مجمع‌البیان * آورده است که خاص و عام روایت نموده‌اند که سوره ﴿هَلْ أَتَى﴾ از قوله ﴿﴾

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْكُرُونَ﴾ الی قوله تعالی: ﴿وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾** درباره علی و فاطمه و حسن و حسین و کنیز آنها که نامش فضّه بود، نازل شده است.

و مجمل قصه آنکه: حسنین علیهما السلام مریض شدند. جدشان رسول اکرم و جوه عرب به عیادت آمدند و گفتند به امیرالمؤمنین: «یا أبا الحسن، لَو نَذَرْتَ عَلِيَّ وَوَلَدَيْكَ!» حضرت نذر فرمود که اگر خدا شفا دهد آنان را، سه روز روزه بگیرد؛ و همچنین فاطمه نذر کرد و همچنین فضّه نذر کرد. و آنها خوب شدند و شفا یافتند، درحالی که از خوراک در نزد آنان هیچ نبود. حضرت امیر سه من جو از یهودی قرض کرد - و در روایت دیگر تا آنکه برای او پشم بیافد - جو را نزد فاطمه آورد. یک من آن را آسیا کرد و نان پخت، و هنگامی که نماز مغرب را بجای آوردند نان را در پیش آنان گذارد که ناگهان مسکینی درب خانه آواز برآورد:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ! أَنَا مَسْكِينٌ مِّنْ مَّسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ، أَطْعَمُونِي بِمَا تَأْكُلُونَ
أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ عَلَى مَوَائِدِ الْجَنَّةِ.

[سلام بر شما ای اهل بیت محمد، من مسکینی از مساکین مسلمین هستم. از آنچه می خورید مرا نیز اطعام کنید. خدا شما را از غذاهای بهشت اطعام کند. مترجم]

علی سهمیه خود را داد و فاطمه داد و فضّه نیز داد، چیزی نخوردند مگر آب؛ و در بعضی از روایات حسنین نیز چیزی نخوردند و دادند. چون روز دوم شد فاطمه یک من از جو برداشت، آرد و خمیر نموده نان پخت و شبانگاه نزد علی گذارد:

فَإِذَا يَتِيمٌ بِالْبَابِ يَسْتَطْعُمُ وَيَقُولُ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ! أَنَا يَتِيمٌ مِّنْ يَتَامَى الْمُسْلِمِينَ أَطْعَمُونِي أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ عَلَى مَوَائِدِ الْجَنَّةِ.»

[در این هنگام یتیمی مقابل درب منزل آمده و طلب طعام نمود درحالی که می گفت: «سلام بر شما ای اهل بیت محمد، من یتیمی از ایتام مسلمین هستم؛ مرا اطعام کنید! خدا شما را از غذاهای بهشت اطعام کند!» مترجم]

همگی نان های خود را بدان یتیم سپردند؛ فَلَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْهَاءَ.

چون روز سوم فرا رسید بقیه را حضرت فاطمه علیها السلام آرد نموده نان پخت؛ هنگام شب اسیری به پشت در آمد و فریاد برداشت:

أَنَا أَسِيرٌ مِّنْ أَسْرَاءِ الْمُشْرِكِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ! تَأْسِرُونَنَا وَتَشُدُّونَنَا وَ لَا تُطْعَمُونَنَا.

[من اسیری از اسراء مشرکین هستم. سلام بر شما ای اهل بیت محمد. شما ما را اسیر می کنید و ما را در بند می کنید و غذا نمی دهید؟ مترجم]

ختم سخن با مقداری شرح حالات حضرت امیرالمؤمنین و معاهده ابن ملجم و برک بن عبدالله و عمر بن بکر^۱ و روضه مناسب.

◀ همگی سهام خود را از قرص‌های جو دادند و چیزی جز آب نچشیدند. چون روز چهارم رسید و نذرهای خود را ادا کرده بود، حضرت امیرالمؤمنین به خدمت رسول اکرم آمد و با خود حسن و حسین را بردند؛ و در آن دو نور دیده اثر ضعف بود، پس پیغمبر گریه کرد و جبرائیل سوره ﴿هَلْ أَتَى﴾ نازل فرمود درباره آنها. عجیبی نیست از نزول این سوره درباره اهل بیت از امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین، عجب از نزول اوست درباره فضه خادمه؛ زیرا این سوره درباره جمیع آنان نازل شده است. آری، کسی که در اثر تقوا و تبعیت از اعمال آنان به دنبال آن بزرگواران حرکت کند چگونه جزء آنان نگردد؟! خداوند در قرآن مجید سگ اصحاب کهف را جزء آنان شمرده؛ در جایی که فرماید: ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهْرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾،*** چگونه فضه جزء آن خاندان نگردد، همچنان که سلمان فارسی جزء آنان شد.

* تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

** سوره انسان (۷۶) آیه ۲۲.

*** سوره کهف (۱۸) آیه ۲۲.

۱. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۸:

«ابن شهر آشوب گوید:

عبدالرحمان بن ملجم تجویبی مرادی: ابن عباس گفته است: "او از اولاد قدار پی‌کننده ناقه صالح بود، و داستان هر دو به یک شکل است. چون قدار عاشق زنی شد که به وی رباب می‌گفتند هم‌چنان که ابن ملجم عاشق قطام شد."

آنگاه گوید:

ابومخنف ازدی و ابن‌راشد و رفاعی و ثقفی همگی گفته‌اند که: "چند نفر از خوارج در مکه مجتمع شدند و با خود گفتند: ما جان‌های خود را به خدا می‌فروشیم؛ و ای کاش می‌رفتیم به سوی امامان ضلال، و عزت را از آنها می‌ربودیم و شهرها را از آنان راحت می‌ساختیم. عبدالرحمان بن ملجم گفت: من علی را کفایت می‌کنم، و حجاج بن عبدالله سعدی که به برک معروف بود، گفت: من معاویه را کفایت می‌کنم، و عمرو بن بکر تمیمی گفت: من عمرو بن عاص را کفایت می‌کنم. و میعاد ضربت خود را نوزدهم ماه ▶

﴿ رمضان قرار داده و متفرق شدند. »

ابن ملجم به کوفه آمد و مردی را از خوارج از اهل تیم (تیم الرباب) نزد قطام تیمیه دیدار کرد؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام پدر قطام (أخضر تمی)، برادر قطام (أصیح) را در جنگ نهروان کشته بود. چون نظر ابن ملجم به قطام افتاد، عاشق او شد و از او خواستگاری کرد. قطام خواهش او را بدین امور که عبدی در شعر خود آورده است، اجابت نمود:

فَلَمْ أَرْمَهْرًا سَاقَةً ذُو سَمَاحَةٍ كَمَهْرٍ قَطَامٍ مِنْ قَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ
ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَعَبْدٌ وَقَيْنَةٌ وَضَرْبٌ عَلَيَّ بِالْحُسَامِ الْمُسَمِّ
فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَإِنْ عَلَا وَلَا قَتْلَ إِلَّا ذُونَ قَتْلِ ابْنِ مُلْجَمٍ*

(۱) «من ندیده‌ام مهریه‌ای را که صاحب بخشش و عطا و بذل مال، برای زوجه‌اش بفرستد مثل مهریه قطام از میان جمیع عرب و عجم (آنان که به لسان فصیح عربی سخن می‌گویند و یا آنان که به لسان غیر عربی تکلم دارند):

(۲) سه هزار درهم، و یک بنده، و یک کنیز، و زدن علی بن ابی طالب را با شمشیر برآن زهر داده شده.

(۳) بنابراین، هیچ مهریه‌ای گران‌تر از خون علی نیست و اگرچه هم آن مهریه گران باشد، و هیچ کشتنی نیست مگر اینکه از کشتن ابن ملجم پایین تر است.»

ابن ملجم قبول کرد و گفت: «ای وای بر تو! که قدرت بر کشتن علی دارد با آنکه در میان اسب‌سواران یگانه اسب‌تاز است، و در میان شجاعان پیروز و غالب، و در میان نیزه و شمشیرزان یگانه پیشرو؟! و اما مال، مهم نیست؛ من آن را می‌پردازم.»

(و چون کیفیت کشتن را به صورت فتک و ترور، قطام مطرح کرد، آنگاه ابن ملجم او را از نیت خود آگاه کرد و گفت: «من در کوفه نیامده‌ام مگر برای قتل علی.»)

بنابراین، قطام فرستاد دنبال وردان بن مجالد تمیمی که از خوارج بود، تا او ابن ملجم را در این امر یاری کند؛ و ابن ملجم نیز خودش از شیب بن بجره کمک خواست و او کمک نمود؛ و نیز یک نفر از وکلای عمروعاص در نامه‌ای به خط خودش یکصد هزار درهم حواله کرد تا آن را مهریه قطام قرار دهند.

قطام در شب نوزدهم برای ابن ملجم و شیبب غذای لوزینه و جوزینه (غذایی که با بادام و با گردو درست می‌کنند) پخت و به آن دو نفر شراب عکبری نوشانید. شیبب به خواب رفت و ابن ملجم با قطام همبستر شد و تمتع گرفت؛ سپس قطام برخاست و هر دو را بیدار کرد و سینه‌های آنها را با پارچه ابریشمی محکم بست. آنها شمشیرها را برداشتند و در کمین علی نشستند در مقابل در سده. أشعث بن قیس هم برای معاونت آنها در مسجد بود و به ابن ملجم گفت: «النَّجَا، النَّجَا: بشتاب، بشتاب برای برآوردن حاجت؛ اینک ﴿

روزی حضرت رسول به علی فرمودند: «أَتَعَلَّمُ مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟»
 قَالَ: «نَعَمْ، عَاقِرُ النَّاقَةِ». فَقَالَ لَهُ: «أَتَعَلَّمُ مَنْ أَشَقَى الْأَخْرِينَ؟» قَالَ: «لَا!»
 قَالَ: «مَنْ يَضْرِبُكَ هَاهُنَا فَيُخْضِبُ هَذِهِ.»^۱

☞ صبح خنده می‌زند و تو را رسوا می‌کند.
 حجر بن عدی که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، مکنون خاطر و نیت اشعث را احساس کرد و گفت: «ای اشعث، تو علی را می‌کشی؟» و با سرعت از مسجد بیرون آمد تا خود را به امیرالمؤمنین برساند و خبر دهد که در این بین امیرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد شده بود و ابن ملجم مبادرت نموده و فرقهش را با شمشیر شکافته بود!***
 ابن شهر آشوب گوید که حضرت امام حسن علیه السلام را در مرثیه پدر بزرگوار خود این اشعار را می‌خواندند:

أَيْنَ مَنْ كَانَ لِعِلْمِ الْمُصْطَفَى لِلنَّاسِ بَابًا أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا مَا فَحَطَ النَّاسُ سَحَابًا
 أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا نَوْدَى فِي الْحَرْبِ أَجَابًا أَيْنَ مَنْ كَانَ دُعَاهُ مُسْتَجَابًا وَ مُجَابًا
 (۱) «کجاست آن که برای علم مصطفی از برای مردم در بود؟ کجاست آن که چون به مردم خشکی و فقدان باران می‌رسید، ابر باران‌دار بود؟
 (۲) کجاست آن که چون در جنگ او را صدا می‌زدند، فوراً اجابت می‌کرد؟ کجاست آن که دعایش مستجاب بود و جوابش داده می‌شد؟»

* مناقب، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱. ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقة، ص ۸۰ از مستدرک، از سدّی روایت کرده است که: «كان ابن ملجم عشق امرأة من الخوارج يقال لها نظام، فنكحها وأصدقها ثلاث آلاف درهم و قتل علي. و في ذلك يقول الفرزدق:

فلم أرَ مَهْرًا سَاقَهُ ذُو سَمَاحَةٍ كَمَهْرٍ نَظَامٍ بَيْنَ غَيْرِ مَعْجَمٍ***
 ثَلَاثَةَ أَلْفٍ وَ عَبْدٍ وَ قَيْنَةٍ وَ ضَرْبِ عَلِيٍّ بِالْحُسَامِ الْمُصَمَّمِ
 فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ عَلَا وَ لَا فَتَكَ إِلَّا دُونَ فَتِكِ ابْنِ مَلْجَمٍ»

و در صواعق، حروفی ص ۱۳۵ در هر دو مورد «قطام» ضبط نموده است.

*** مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۱.

*** و فی روایة: من فصیح و أعجم.»

۱. شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۱۷. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۹۸:

ابن اثیر جزری در کتاب اسد الغابة، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: «شقی‌ترین پیشینیان کیست؟» من گفتم: «آن کس که از قوم ☞

◀ نمود بود و شتر صالح پیامبر را پی کرد و او را کشت. رسول خدا گفت: «راست گفتم؛ اینک بگو: شقی ترین پسینیان کیست؟» گفتم: «ای رسول خدا، من نمی دانم.» رسول خدا گفت: «آن کسی که بر اینجا بزند!» و با دست خود اشاره کرد به یافوخ امیرالمؤمنین (یافوخ را در فارسی ملاج گویند و آن محلی است در جلوی سر میان استخوان جلوی سر و استخوان مغز سر، و در اطفال این موضع از سر نرم است، و چون بر آن دست گذارند، فرو می رود).
و امیرالمؤمنین علیه السلام می گفت: «حقاً دوست دارم که شقی ترین امت برانگیخته شود و این را از این خضاب کند.» و اشاره به سرش و محاسنش می نمود.»

مجلس روز بیستم

ضرورت خلوص در انفاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾.^۱

روز گذشته مطالبی راجع به کمک [به] فقرا معروض شد؛ و بیان شد که این جهت، جنبه نظام اجتماع مردم را از اختلال محفوظ داشته و لذا اسلام جزء قوانین خود قرار داده است:

﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ

أَلِيمٍ﴾.^۲

عن ابی جعفر الباقر علیه السلام، قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَرَنَ الزَّكَاةَ بِالصَّلَاةِ

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۲. روح مجرد، ص ۱۸۸:

«شما هیچ گاه به نیکی و خوبی نخواهید رسید، مگر آن وقتی که از آنچه را که دوست می دارید، در سبیل وصول بدان نیکی انفاق کنید!»

۲. سوره توبه (۹) آیه ۳۴. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۵:

«و آن کسانی که طلا و نقره را اندوخته و ذخیره می نمایند و در راه خدا انفاق نمی کنند، پس ای پیغمبر آنان را از عذاب سخت و دردناک خدا بترسان!»

فَقَالَ: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱ فَمَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ لَمْ يُؤْتِ الزَّكَاةَ لَمْ يُقِمِ الصَّلَاةَ.^۲

داستان انفاق عایشه یک گوسفند را به جز یک کتف از آن، و مکالمه او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله.^۳

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ نَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.^۴

۱. سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۶. ترجمه:

«از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: "خداوند تبارک و تعالی زکات را با نماز مقرون کرد و فرمود: ﴿نماز را به پای دارید، و زکات را بدهید!﴾ پس آن کسی که نماز را اقامه کند و از دادن زکات خودداری ورزد، نماز را نیز اقامه نکرده است." (محقق)

۳. السنن الكبرى للبيهقي، ج ۹، ص ۲۵۰.

«(حَدَّثَنَا) الإمام أبو الطَّيِّبِ سَهْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - إِمْلَاءً، أَنبَأَ أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَطَرِ الْعَدَلِ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَثَانَ بْنِ أَبِي سُؤَيْدِ الْبَصْرِيِّ، ثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ، أَنبَأَ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَرْحَبِيلَ عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: كَانَتْ لَنَا شَاةٌ أَرَادَتْ أَنْ تَمُوتَ؛ فَذَبَحْنَاهَا فَقَسَمْنَاهَا. فَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: "يَا عَائِشَةُ، مَا فَعَلْتِ شَأْنَكُمْ؟" قَالَتْ: "أَرَادَتْ أَنْ تَمُوتَ فَذَبَحْنَاهَا فَقَسَمْنَاهَا؛ وَ لَمْ يَبْقَ عِنْدَنَا مِنْهَا إِلَّا كَتِفٌ." قَالَ: "الشَّاةُ كُلُّهَا لَكُمْ إِلَّا الْكَتِفَ."»

«عایشه می گوید: برای ما گوسفندی بود که در حال مردن بود؛ پس آن را ذبح نموده و گوشتش را تقسیم کردیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: "ای عایشه، گوسفندان را چه کار کردید؟" گفت: "در حال مردن بود، پس آن را ذبح کرده و تقسیم نمودیم؛ و چیزی از آن در نزد ما باقی نمانده مگر کتفی." رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "تمام آن گوسفند برای شماست مگر همان کتف." (محقق)

۴. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۰. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۲؛ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۹۸.

«و نماز را به پای دارید و زکات را بدهید، و هر عمل خیری که انجام داده‌اید و زودتر از خودتان

«وَقَدْ وَرَدَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ أَجْوَدَ الْخَلْقِ؛ وَكَانَ فِي رَمَضَانَ كَالرَّيْحِ الْمُرْسَلَةِ، لَا يُمَسِّكُ فِيهِ شَيْئًا.»^۱

لذا برای نشر این قانون اسلام در صدقات واجبه چنانچه شخص، مأمون از ریا باشد، اخفاء آن را بر اعلان ترجیح نداده بلکه مرجوح دانسته:

قَالَ [أَبُو عَبْدِ اللَّهِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... كُلُّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَإِعْلَانُهُ أَفْضَلُ مِنْ إِسْرَارِهِ، وَكُلُّ مَا كَانَ تَطَوُّعًا فَإِسْرَارُهُ أَفْضَلُ مِنْ إِعْلَانِهِ. وَكَوْنُ رَجُلًا يَحْمِلُ زَكَاةَ مَالِهِ عَلَى عَاتِقِهِ فَقَسَمَهَا عَلَانِيَةً كَانَ ذَلِكَ حَسَنًا جَمِيلًا.»^۲

[عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾^۳، فَقَالَ: «هِيَ سِوَى الزَّكَاةِ؛ إِنَّ الزَّكَاةَ عَلَانِيَةً غَيْرُ سِرٍّ.»^۴

☞ به نزد خدا فرستاده‌اید، آنجا موجود است و آن را خواهید یافت با آن موجودیت فعلی و حتمی که ذخیرهٔ اخروی است؛ به درستی که حقیقاً خداوند به آنچه انجام می‌دهید بینا است.» (محقق)

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۹. ترجمه:

«و در روایات وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخشنده‌ترین خلائق بود؛ و همواره در ماه مبارک رمضان همچون بادِ وزنده، هیچ‌کس را بی‌بهره نمی‌گذاشت و چیزی برای خود نگه نمی‌داشت.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۱. ترجمه:

«حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: "... هر فریضه‌ای را که خداوند بر تو واجب می‌کند، پس آشکارش بهتر از پنهان است؛ و هر طاعتی که مستحبی باشد، پس پنهانش بهتر از آشکار است. (زکات نیز فریضه است؛ بنابراین) اگر کسی زکات مالش را بر دوش بگذارد و آشکارا بین مستمندان تقسیم کند، کار خوب و پسندیده‌ای انجام داده است.» (محقق)

۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۷۱.

۴. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۲. ترجمه: «حضرت امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر این گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿و اگر در پنهان بدهید و مستمندان را در معرض ظهور در ☞

باید دانست که اگر کسی برای خودنمایی انفاق کند، بهره‌اش فقط همان خواهد بود و بس. لذا برای آنکه روی قاعده طبیعی، گیرنده شرمنده و دهنده در مواقع اداء در خود استیلائی ملاحظه می‌کند، اسلام دستور داده که: اولاً لازم نیست به فقرا ذکر کنند که این مال، از زکات یا فطریه یا خمس یا صدقه است،^۱ و درعین حال نباید بر گیرنده منت گذارد؛ زیرا مال خود اوست و منت، عمل تقریبی انسان را باطل می‌کند.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَدَىٰ هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعَهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ * يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَفَاتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲

↪ نیاورید، برای شما بهتر است ﴿﴾، فرمودند: "مراد زکات فریضه نیست؛ زیرا زکات فریضه باید به‌طور علنی و آشکارا پرداخت گردد، نه پنهانی." (محقق)

۱. نسبت به زکات و صدقه و یا تبرع لازم نیست که ذکر شود، ولی از آنجا که خمس متعلق به امام علیه السلام است و ارتباطی به مؤدی ندارد، نباید به‌نحوی داده شود که تصور شود آن شخص از نزد خود می‌دهد، و باید به‌نحوی به دست او برساند که تصور نکند از جیب خود داده است. (معلق)

۲. سوره بقره (۲) آیات ۲۶۲ - ۲۶۵. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۶۳:

«آنان که مال‌هایشان را در راه خدا انفاق می‌کنند و پس از انفاق متنی نمی‌گذارند و آزاری نمی‌دهند، اجر و پاداششان نزد پروردگارشان است و نسبت به وقایع آتیه از فقدان مال ترسی ندارند. و در برابر مال از دست رفته، غصه و اندوهی در وجودشان راه نمی‌یابد. * گفتار خوش و ملایم و عذرخواهی از سائل، بهتر است از انفاق و صدقه‌ای که در پی آن آزار باشد. و خداوند از این‌گونه انفاق بی‌نیاز ↪»

خاقانیا، به سائل اگر یک درم دهی
 خواهی جزای آن، دو بهشت از خدای خویش
 پس نام آن کرم کنی ای خواجه؟! بر من
 نام کرم به داده روی و ریای خویش
 بر داده تو نام کرم کی بود سزا؟!
 تا داده را، بهشت ستانی سزای خویش
 تا یک دهی به خلق و دو خواهی ز حق جزا
 آن را ربا شمر که شمردی عطای خویش
 دانی کرم کدام بود؟ آنکه هرچه هست
 بدهی به هرکه هست و نخواهی جزای خویش^۱
 داستان انفاق حضرت امیرالمؤمنین هفتصد خانه واقع در شهر کوفه را بدون
 آنکه مردم بدانند علی است.
 ختم سخن با روضه مناسب.

← است و در برابر عصبان و گناه این گونه انفاق کنندگان شکبیا است. * ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاقات و صدقات خود را به منت نهادن و آزار رساندن تباه و خراب نکنید؛ مثل آن کسی که مال خود را برای خودنمایی انفاق کرده و به خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده است. مثل چنین انسانی مانند دانه‌ای است که آن را بر روی تخته سنگی که بر روی آن خاک ریخته‌اند بکارند، و تند بارانی بر آن بیارد و تمام خاک‌ها را شسته، ببرد، و تخته سنگ به صورت قطعه‌ای سخت درآید؛ در این صورت به هیچ وجه نمی‌توانند از کشت خود بهره‌ای گیرند. و خداوند گروه کفران نعمت کننده را هدایت نمی‌نماید. * و مثل کسانی که مال‌های خود را در راه رضا و خشنودی خدا و در ثبات و اطمینان خودشان انفاق می‌کنند، مانند باغی است که در زمین شایسته و حاصل خیز احداث شده است، و تند بارانی بر آن بیارد و حاصلش را دوچندان دهد؛ و اگر احیاناً باران تند به آن زمین نرسد و باران اندک‌اندک بیارد، باز هم حاصل می‌دهد و بهره از آن برمی‌دارند. و خداوند به آنچه شما انجام می‌دهید بیناست.»
 ۱. دیوان خاقانی، قطعات.

مجلس شب بیست و یکم

علل ترس از مرگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾^۱

﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۲

انسان از آنجا که به این عالم طبیعت علاقه دارد و انس گرفته، پیوسته از مرگ گریزان است؛ به عالم ماوراء این عالم اطلاع پیدا ننموده و حیات را منحصر در این حیات می‌داند، ولی غافل از آنکه سرای دیگر اوسع و اقوی از این عالم است. اگر به بچه در شکم مادر گفته شد باید در دنیای بزرگی بروی و غذای دیگری بخوری، راضی نمی‌شود؛ چون این دنیا را ندیده و به لذات این دنیا اطلاعی

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۹. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و سكرات مرگ به حق و واقعیت خود خواهد رسید، و این همان است که از او دوری می‌گزیدی.»

۲. سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۸:

«و ما پرده غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب بصیرت را کنار زدیم؛ و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می‌کند و به حقیقت آنها پی می‌برد.)»

ندارد. هم‌چنین مسافرت مرگ، برای انسان همین‌طور است، ولی بالأخره انسان باید دنیا را فراموش کند؛ زیرا حیات دنیا ابدی نیست.

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا رَبَّ عَلَيَّهَا أُنَبَّئَهَا أَنَّهَا أَمرْنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱.

علت دیگر که مردم از مرگ می‌ترسند آن است که در عالم برزخ و قیامت که عوالم بروز و ظهور است، افعال انسان یکایک به‌طور کامل جلوه می‌کند و شخص عاصی می‌داند چه سرگذشتی بر او اتفاق خواهد افتاد؛ به‌خلاف مؤمنین که آنها مرگ را با آغوش باز استقبال می‌کنند.

[معانی الأخبار] بهذا الإسنادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «دَخَلَ عَلِيٌّ بَنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَرِيضٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَبْكِي وَ يَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ؛ فَقَالَ لَهُ: " يَا عَبْدَ اللَّهِ، تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ! أَرَأَيْتَكَ إِذَا اتَّسَخَتْ وَ تَقَدَّرَتْ وَ تَأَذَّبَتْ مِنْ كَثْرَةِ الْقَدْرِ وَ الْوَسَخِ عَلَيْكَ وَ أَصَابَكَ قُرُوحٌ وَ جَرَبٌ وَ عَلِمْتَ أَنَّ الْغَسَلَ فِي حَمَامٍ يُزِيلُ

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۶۰:

«همانا مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که ما آن را از آسمان به پایین می‌فرستیم و گیاهان زمین از اقسام نباتاتی که خوراک انسان و چارپایان است با آن آب مخلوط شده، نباتات و گیاهان سرسبز و شاداب گشته؛ تا سرحدی که زمین بهره‌کافی خود را می‌برد و به انواع نبات و گیاه مزین می‌گردد و صاحبان و ساکنان زمین چنین می‌پندارند که دیگر یک‌باره تمام قدرت و مکنات آنها بر زمین متمرکز شده و دیگر عاملی نیست که بتواند این بهره‌کافی و این وفور نعمت و خرمی و شادابی را از آنان بگیرد، که ناگهان امر ما در شب یا روز بدان زمین می‌رسد و چنان آنها را از بین می‌برد و همه را درو شده و از زمین جدا شده قرار می‌دهد که گویی اصلاً دیروز در این زمین چیزی نرویده بود. این‌طور - ای پیامبر گرامی - ما آیات خود را مفصلاً بیان می‌کنیم برای مردمی که تفکر کنند و بیندیشند.»

ذَلِكَ كَلَّةٌ، أَمَا تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَهُ فَتَغْسِلَ ذَلِكَ عَنْكَ، أَوْ تَكْرَهُ أَنْ تَدْخُلَهُ فَيَبْقَى ذَلِكَ عَلَيْكَ؟!»

قال: «بلى يا ابن رسول الله!»

قال: «فَذَلِكَ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَامُ. هُوَ آخِرُ مَا بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ تَمَحُّصِ ذُنُوبِكَ وَتَنْقِيَتِكَ مِنْ سَيِّئَاتِكَ؛ فَإِذَا أَنْتَ وَرَدْتَ عَلَيْهِ وَجَّوَرْتَهُ فَقَدْ نَجَوْتَ مِنْ كُلِّ غَمٍّ وَهُمْ وَأَذَى، وَوَصَلْتَ إِلَى كُلِّ سُرُورٍ وَفَرَحٍ.»

فَسَكَنَ [ذَلِكَ] الرَّجُلُ وَنَشِطَ وَاسْتَسَلَّمَ وَغَمَّضَ عَيْنَ نَفْسِهِ وَمَضَى لِسَبِيلِهِ.»^۱

۱. معانی الأخبار، ص ۲۹۰. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۶۱:

در کتاب معانی الأخبار روایت می‌کند از محمد بن قاسم مفسر، از احمد بن حسن حسینی، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت فرمود: پدرم حضرت امام علی بن محمد النقی علیهما السلام به عیادت یکی از اصحابش که در بستر مرض افتاده بود تشریف آورد؛ دید آن مرد گریه می‌کند و از ترس مرگ در جزع و فرح است. حضرت فرمود: «ای بنده خدا، تو از مرگ در هراس و گریه‌ای برای آنکه معنای مردن را نمی‌دانی.» و سپس فرمود: «من از تو سؤالی می‌کنم جواب مرا بگو! اگر فرضاً تمام بدن تو را چرک و کثافات فرا گیرد و از بسیاری این چرک‌ها و کثافات و پلیدی‌هایی که بر تو نشسته در رنج و آزار باشی، و در عین حال قرحه و دمل‌هایی در بدن تو پدیدار شود و مرض جرب و سودای خشک پیکر تو را فرا گیرد، و بدانی اگر در حمام بروی و تمام اینها را بشویی تمام این مرض‌ها و کثافات از بین می‌رود و بدن تو پاک و پاکیزه می‌شود، آیا دوست داری که به حمام بروی و شست‌وشویی بنمایی و تمام این چرک‌ها و آفات را از خود دور کنی یا آنکه رفتن به حمام را ناپسند داری و حاضر نیستی بدان‌جا گامی نهی و با تمام این آفات و عاهات صبر می‌کنی و می‌سازی؟»

مریض عرض کرد: «یا بن رسول الله، دوست دارم به حمام بروم و تمام این آلودگی‌ها و پلیدی‌ها را بزدایم.»

حضرت فرمود: «مرگ برای انسان مؤمن در حکم همین حمام است، و برای تطهیر و شستشو است. آنچه از گناهانی که انجام دادی و به واسطه طول مرض و سایر امور هنوز از بین نرفته و باقی است، به واسطه مرگ تمام آنها از بین می‌رود و از بدی‌ها و گناهان پاک و پاکیزه بیرون می‌آیی. ای مرد، بدان که چون بر مرگ وارد شوی و از این دریچه عبور نمایی، از هرگونه اندوه و غصه و آزار و رنجی نجات خواهی یافت، و در دامان هرگونه سرور و فرح و انبساطی قرار خواهی گرفت.»

در این حال چنان این سخنان در آن مریض اثر کرد که دلش آرام گرفت و از طپش ایستاد، و با نهایت

فی المعانی عن الجواد [علیه السلام]، عن آبائه، عن علی بن الحسین، قال حسین بن علی فی یوم العاشورا بعد کلام له:

«صَبْرًا بَنَى الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالصَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ. فَأَيْتُكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟! وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ." مَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ.»^۱

داستان حضرت ابراهیم و آمدن عزرائیل به شکلی که مردم صالح و فاسد را قبض می کند.^۲

←خرسندی و نشاط چشمان خود را فرو بست و جان به جان آفرین تسلیم نمود و رحلت کرد.»
۱. معانی الأخبار، ص ۲۸۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۱۴:

«... حضرت سیدالشهدا به آنها فرمود: ای فرزندان، عزیزان و بزرگواران، قدری آرام بگیرید، صبر و تحمل پیشه کنید! چون مرگ، نیست مگر پلی که عبور می دهد شما را از گرفتاری ها و شدائد به سوی بهشت های وسیع و نعمت های جاودانی. کدامیک از شما مکروه و ناپسند دارید که از زندانی به قصر مجللی انتقال یابید؟! آری، مرگ برای دشمنان شما نیست مگر مانند کسی که از قصری به سوی زندان و شکنجه انتقال یابد. همانا پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: "حقاً دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؛ و مرگ پلی است که اینها را به سوی بهشت و آنها را به سوی جهنمشان می کشاند." من دروغ نمی گویم و به من نیز دروغ گفته نشده است.»
۲. بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۷۴:

«غوالی اللثالی» فی الحدیث: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقِيَ مَلَكًا فَقَالَ لَهُ: "مَنْ أَنْتَ؟" قَالَ: "أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ." فَقَالَ: "أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُرِيَنِي الصُّورَةَ الَّتِي تَقْبِضُ فِيهَا رُوحَ الْمُؤْمِنِ؟" قَالَ: "نَعَمْ، أَعْرِضْ عَنِّي!" فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَإِذَا هُوَ شَابٌّ حَسَنُ الصُّورَةِ، حَسَنُ الثِّيَابِ، حَسَنُ الشَّمَائِلِ، طَيِّبُ الرَّائِحَةِ. فَقَالَ: "يَا مَلِكَ الْمَوْتِ، لَوْ لَمْ يَلَقَ الْمُؤْمِنُ إِلَّا حُسْنَ صُورَتِكَ لَكَانَ حَسِبُهُ." ثُمَّ قَالَ لَهُ: "هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُرِيَنِي الصُّورَةَ الَّتِي تَقْبِضُ فِيهَا رُوحَ الْفَاجِرِ؟" فَقَالَ: "لَا تُطِيقُ." فَقَالَ: ←

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَدِيدِ
الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ يَكْرَهُ
الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟"

قَالَ: "لَا وَاللَّهِ! إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزَعَ عِنْدَ ذَلِكَ؛ فَيَقُولُ لَهُ
مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ! فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، لَأَنَا
أَبْرُؤُكَ وَأَشْفُقُ عَلَيْكَ مِنَ وَالِدِ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ. افْتَحْ عَيْنَكَ، فَانظُرْ!"

«بَلَى». قَالَ: "فَاعْرِضْ عَنِّي!" فَاعْرِضَ عَنْهُ، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ أَسْوَدُ، قَائِمُ الشَّعْرِ، مُتْنِنُ
الرَّائِحَةِ، أَسْوَدُ الثِّيَابِ، يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ وَمِنْ مَنَاخِرِهِ النَّيْرَانُ وَالذُّخَانُ؛ فَعُثِّي عَلَى إِبْرَاهِيمَ. ثُمَّ أَفَاقَ وَقَدْ
عَادَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى حَالَتِهِ الْأُولَى فَقَالَ: "يَا مَلَكُ الْمَوْتِ، لَوْ لَمْ يَلْقَ الْفَاجِرُ إِلَّا صُورَتَكَ هَذِهِ لَكَفَّتَهُ." «
ترجمه: «در حدیثی آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام ملکی از ملائکه را ملاقات کرد و
به او گفت: "تو کیستی؟" آن ملک گفت: "من ملک الموت هستم." حضرت ابراهیم فرمود: "آیا
می‌توانی با آن صورتی که روح مؤمن را قبض می‌کند خودت را به من بنمایی؟" ملک الموت
عرض کرد: "آری، روی خود را از من بگردان!" حضرت ابراهیم علیه السلام روی گرداند و وقتی
دوباره نظر کرد، او را به صورت جوانی خوش صورت و خوش لباس و خوش شمائل و خوش بو
مشاهده نمود و فرمود: "ای ملک الموت، اگر شخص مؤمن در هنگام موت غیر از این صورت
زیبای تو هیچ نبیند، هرآینه از نقطه نظر پاداش برای او بس است.

سپس ابراهیم خلیل علیه السلام به ملک الموت گفت: "آیا می‌توانی با آن صورتی که روح فاجر را
قبض می‌کند خودت را به من بنمایی؟" ملک الموت عرض کرد: "تو طاقت و تحمل این را
نداری." حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: "بلی، دارم!" ملک الموت عرض کرد: "صورت
خود را از من بگردان و سپس مرا ببین!" حضرت ابراهیم بدین طریق به ملک الموت نظر کرد،
ناگهان دید مرد سیاه چهره‌ای با موهای راست شده و بوی متعفن و با لباس‌های سیاه به طوری که
از دهان و از دو سوراخ بینی او دود و آتش زبانه می‌کشید در مقابل او حاضر است. ابراهیم غش
کرده و سپس به هوش آمد و فرمود: "اگر شخص فاجر در هنگام موت غیر از این منظره (صورت
تو بدین کیفیت) نبیند، هرآینه از نقطه نظر عذاب و شدت برای او کافی است." (محقق)

قال: "و يُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَام، فَيُقَالُ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَام رُفَقَاؤُكَ!"

قال: "فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ، فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ: ﴿يَتَأَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، ﴿أَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً﴾ بِالْوِلَايَةِ، ﴿مَرْضِيَّةً﴾ بِالثَّوَابِ؛ ﴿فَادْخُلِي فِي عَبْدِي﴾ يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، ﴿وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾.^۱

فَمَا شِئْ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَ اللَّحُوقِ بِالْمُنَادِي."^۲

۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ - ۳۰.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۰۰:

«مرحوم کلینی روایت می کند از عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از سدیر صیرفی، می گوید:

عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام: "فدایت شوم، ای پسر رسول خدا! آیا مؤمن در وقت قبض روحش ناراحت می شود و در آن حال از مرگ کراهت دارد؟"

حضرت فرمود: "نه سوگند به پروردگار! زمانی که ملک الموت برای قبض روح او حاضر شود، مؤمن جزع می کند و ناله سر می دهد. ملک الموت می گوید: ای ولی خدا جزع مکن! سوگند به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت برانگیخت، من نسبت به تو از یک پدر مهربان، مهربان تر و احسانم بیشتر است؛ اگر فرضاً پدرت در این حال حاضر بود و کاری از دست او ساخته بود. چشمت را باز کن و نگاه کن!"

حضرت فرمود: "در آن حال متمثل می شود برای او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین از ذریه حسین علیهم السلام، و پس از آن به مؤمن گفته می شود: این است رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین علیهم السلام، و اینان رفیقان تو هستند!"

حضرت فرمود: "مؤمن در این حال چشمان خود را باز می کند و نگاه می کند به آنان، و یک منادی از جانب حضرت رب العزة روح او را ندا می کند بدین کلمات: ای نفسی که به مقام اطمینان به نبوت محمد و اهل بیت او رسیدی، بازگرد به سوی پروردگارت درحالی که راضی هستی به مقام ﴿

داستان سید جواد کربلایی و ملاقات او با شیخ عرب سنی مذهب.^۱

«ولایت، و مرضی هستی به درجات و پاداش‌ها؛ پس داخل شو در زمره بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت من. و در آن حال هیچ چیز برای او محبوب‌تر از آن نیست که روحش آزاد شود و از بدن خارج گردیده و به آن ندا کننده بپیوندد.»

۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۰۸:

«داستانی را حضرت سیدنا الاعظم و استادنا الاکرم علامه طباطبایی نقل می‌فرمودند که بسیار شایان توجه است. فرمودند:

”در کربلا واعظی بود به نام سید جواد از اهل کربلا و لذا او را سید جواد کربلایی می‌گفتند. او ساکن کربلا بود، ولی در ایام محرم و عزا می‌رفت در اطراف، در نواحی و قصبات دور دست تبلیغ می‌کرد: نماز جماعت می‌خواند، روضه می‌خواند و مسئله می‌گفت، و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود.

یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها سنی مذهب بودند، و در آنجا برخورد کرد با پیرمردی محاسن سفید و نورانی؛ و چون دید سنی است، از در صحبت و مذاکره وارد شد. دید الآن نمی‌تواند تشیع را به او بفهماند؛ چون این مرد ساده لوح و پاک دل چنان قلبش از محبت افرادی که غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که آمادگی ندارد، و شاید ارائه مطلب نتیجه معکوس داشته باشد.

تا در یک روز که با آن پیرمرد تکلم می‌نمود از او پرسید: ”شیخ شما کیست؟“ شیخ در نزد مردم عادی عرب، بزرگ و رئیس قبیله را گویند؛ و سید جواد می‌خواست با این سؤال کم‌کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید. پیرمرد در پاسخ گفت: ”شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خوان ضیافت دارد؛ چقدر گوسفند دارد؛ چقدر شتر دارد؛ چهار هزار نفر تیرانداز دارد؛ چقدر عشیره و قبیله دارد.“ سید جواد گفت: ”به به از شیخ شما! چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است!“

بعد از این مذاکرات پیرمرد رو کرد به سید جواد و گفت: ”شیخ شما کیست؟“ گفت: ”شیخ ما یک آقای است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می‌کند؛ اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم، و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی، فوراً به سراغ تو می‌آید و رفع مشکل از تو می‌کند.“

پیرمرد گفت: ”به به، عجب شیخی است! شیخ خوب است این طور باشد! اسمش چیست؟“ سید جواد گفت: ”شیخ علی.“

دیگر در این باره سخنی به میان نرفت. مجلس متفرق شد و از هم جدا شدند و سید جواد

﴿ هم به کربلا آمد؛ اما آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود. تا پس از مدّت زمانی که سیّد جواد به آن قریه آمد، با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند، و با خود می‌گفت: ما در آن روز سنگ زیرین را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می‌کنیم؛ ما در آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرفی می‌کنیم و پیرمرد روشندل را به مقام مقدّس ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام رهبری می‌نمایم. چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دار دنیا رفته است. خیلی متأثر شد؛ با خود گفت: عجب پیرمردی! ما در او دل بسته بودیم که او را به ولایت آشنا کنیم. حیف، از دنیا رفت بدون ولایت! ما می‌خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم؛ چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست؛ إلفانات و تبلیغات سوء، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است.

بسیار فوت او در من اثر کرد و به شدت متأثر شدم. به دیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او برید. فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند و گفتم: خدایا، ما در این پیرمرد امید داشتیم! چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشیع نزدیک بود؛ افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت! از سر تربت پیرمرد بازگشتیم و با فرزندان به منزل پیرمرد آمدیم.

من شب را در همان‌جا استراحت کردم. چون خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم دری است. وارد شدم، دیدم دالان طولی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند، و در روی آن دو نفر نشسته‌اند و آن پیرمرد سنی نیز در مقابل آنهاست. پس از ورود، سلام کردم و احوال‌پرسی کردم، دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شد. من از پیرمرد پرسیدم: "اینجا کجاست؟"

گفت: "اینجا عالم قبر من است، عالم برزخ من است؛ و این باغی که در انتهای دالان است متعلق به من و قیامت من است."

گفتم: "چرا در آن باغ نرفتی؟"

گفت: "هنوز موقعش نرسیده است؛ اوّل باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ رفت." گفتم: "چرا طی نمی‌کنی و نمی‌روی؟"

گفت: "این دو نفر معلّم من هستند. این دو، دو فرشته آسمانی‌اند؛ آمده‌اند مرا تعلیم ولایت کنند، وقتی ولایت کامل شد می‌روم. آقا سیّد جواد! گفتمی و نگفتمی (یعنی گفتمی که شیخ ما که اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا زند، جواب می‌دهد و به فریاد می‌رسد، اسمش شیخ علی است؛ اما نگفتمی این شیخ علی، علی بن ابی‌طالب است.) به خدا قسم همین که صدا زدم: شیخ علی به فریادم رس، همین جا حاضر شد."

﴿ گفتم: "داستان چیست؟" ﴾

ختم سخن با روضه مناسب^۱، و احیاء و مناجات با پروردگار.

«گفت: "چون من از دنیا رفتم، مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند: مَنْ رَبُّكَ و مَنْ نَبِيُّكَ و مَنْ إِمَامُكَ؟ من دچار وحشت و اضطرابی سخت شدم و هرچه می‌خواستم پاسخ دهم، به زبانم چیزی نمی‌آمد؛ با آنکه من اهل اسلامم، هرچه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر خود را بگویم، به زبانم جاری نمی‌شد. نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطة غلبه و سیطره خود درآورده و عذاب کنند. من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنی؛ و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شده‌ام. ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا زند، اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن، فوراً حاضر می‌شود و رفع گرفتاری از او می‌کند. من صدا زدم: ای شیخ علی به فریادم رس! فوراً علی بن ابی‌طالب، امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند اینجا، و به آن دو نکیر و منکر گفتند: دست از این مرد بردارید! معاند نیست، او از دشمنان ما نیست، این‌طور تربیت شده؛ عقایدش کامل نیست، چون سعه نداشته است.

حضرت آن دو ملک را رد کردند و دستور دادند دو فرشته دیگر بیایند و عقاید مرا کامل کنند. این دو نفری که روی نیمکت نشسته‌اند دو فرشته‌ای هستند که به امر آن حضرت آمده‌اند و مرا تعلیم عقاید می‌کنند. وقتی عقاید من صحیح شد، من اجازه دارم این دالان را طی کنم و از آن وارد آن باغ گردم."

این خواب که جهاتی را از دستگیری و عفو از مستضعفین و تکامل برزخی و جهات بسیار دیگر را می‌رساند، دلالت بر سؤال از عقاید در عالم قبر نیز دارد. این خواب، نظیر خواب‌های دیگری که ما در این مباحث بیان می‌کنیم، از وقایع مسلم‌الوقوع همین عصر ماست.»

۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۲۸۷:

«در روایات کثیری وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین شخص محض در سكرات موت حاضر می‌شوند، و اگر مؤمن و دارای ولایت باشد، او را با خود به بهشت می‌برند. ای که گفتی فَمَنْ يَمُتْ يَرْنِي جَانِ فِدَايِ كَلَامِ دَلْجُوِيْتِ كَاشِ رُوْزِي هِزَارِ مَرْتَبَه مَن مُرْدَمِي تَا بِيْنَمِي رُوِيْتِ اميرالمؤمنين با چشم ملكوتی و گوش ملكوتی و دل ملكوتی انسان تماس می‌گیرند و او را با خود به ملائع علی می‌برند. به‌به از این ملاقات و زیارت برای مؤمن! حَقّاً چقدر شادی آفرین است.

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم ←

◀ ز تاب آتش دوری، شدم غرق عرق چون گل

بیار ای باد شبگیری، نسیمی زان عرق چینم

اگر بر جای من غیری گزیند دوست، حاکم اوست

حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم

صبح الخیر زد بلبیل، کجایی ساقیا برخیز

که غوغا می کند در سر خیال خواب دوشینم

آری، بر سر بالین خود امیرالمؤمنین هم در وقت مرگ، ارواح طیبه آمدند و آن حضرت را دعوت به ارتحال نمودند. مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - از بعضی از کتب قدیمه در ضمن روایت طولیلی که در باب شهادت آن حضرت بیان می کند می فرماید:

ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً وَأَفَاقٌ وَقَالَ: "هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَمِّي حَمْرَةٌ وَأَخِي جَعْفَرٌ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكُلُّهُمْ يَقُولُونَ: عَجَلْ قُدُومَكَ عَلَيْنَا، فَاِنَّا إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ!"

ثُمَّ أَدَارَ عَيْنَيْهِ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ وَقَالَ: "أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا، سَدَّدَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا، حَفِظَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا! خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ خَلِيفَةً!" ثُمَّ قَالَ: "وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ يَا رَسُولَ رَبِّي!" ثُمَّ قَالَ: ﴿لَمِثْلٍ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمَلُونَ﴾، ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾.***

وَعَرَقَ جَبِينَهُ وَهُوَ يَذْكُرُ اللَّهَ كَثِيرًا؛ وَمَا زَالَ يَذْكُرُ اللَّهَ كَثِيرًا وَيَتَشَهَّدُ الشَّهَادَتَيْنِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَغَمَّضَ عَيْنَيْهِ وَمَدَّ رِجْلَيْهِ وَيَدَيْهِ وَقَالَ: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ." ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ عَلَيْهِ السَّلَام.

امیرالمؤمنین علیه السلام بی هوش شد؛ چون به هوش آمد فرمود: "اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با عمویم حمزه و برادرم جعفر طیار و اصحاب رسول خدا همه حاضرند، و همه می گویند: بشتاب به سوی ما؛ ما مشتاق زیارت و دیدار تو هستیم!" و سپس با اهل بیت و فرزندان خود خداحافظی نموده و بر فرشتگان آسمانی سلام نمود. و پیشانیش در عرق نشست، و دائماً ذکر خدا بر زبان داشت، و تشهد به شهادتین داده و از دنیا رحلت نمود.»

* سورة صافات (۳۷) آیه ۶۱.

** سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۸.

مجلس روز بیست و یکم

جایگاه عدالت در اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱

عدالت یعنی «وضعُ الشيء في موضعه»؛ لذا می‌توان گفت که عدالت تنها منحصر به حاکم و سلطان یا در خصوص قضاوت نیست، بلکه در هر چیز و نسبت به هر کس، در هر امری عدالت مصداق دارد. عدالت در قانون یعنی از آن حد مقرر قدمی جلوتر یا عقب‌تر نگذارد و خود را از افراط و تفریط مصون دارد. دین اسلام بر اساس عدالت است؛ زیرا که برای تکامل سعادت دارین آمده و نظام دنیا که بالتیجه مولد راحتی و کامیابی اخروی است، بدون عدالت منهدم می‌گردد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹:

«حقاً خداوند شما را به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشاء و ستم نهی می‌نماید؛ و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه متذکر گردید.»

«العالم حَديقَةُ سِياجِها الشَّرِيعَةُ؛ و الشَّرِيعَةُ سُلطانٌ تَحِبُّ لَهُ الطَّاعَةُ؛ و الطَّاعَةُ سِياسَةُ يُقوِّمُ بِها المُلْكُ؛ و المُلْكُ نِظامٌ يَعِضُدُهُ الجِيشُ؛ و الجِيشُ أَعوانٌ يَكفُلُهُمُ المَالُ؛ و المَالُ رِزقٌ تَجْمَعُهُ الرِّعِيَّةُ؛ و الرِّعِيَّةُ سَوادٌ يَسْتَعْبِدُهُمُ العَدْلُ؛ و العَدْلُ أَساسٌ بِه قِوامُ العالَمِ؛ فِبالعَدْلِ قِوامُ العالَمِ، فِبالعَدْلِ قِوامُ العالَمِ.»^۱

عمران و آبادی هر کشور بر پایه‌های عدالت است. حاکم و سلطان باید در نظرش فقیر و غنی، و ضعیف و قوی، و عزیز و ذلیل یکسان باشد؛ حق مظلوم را از ظالم گرفته و به وی برساند. و البته چنین حاکم و سلطانی باید کسی باشد که هوای اماره خود را لگدمال نموده و مطیع قانون الهی باشد. این را حکومت فاضله گویند مثل زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام.

در میان تمام سلاطین جهان، از آدم تا به حال، این زمین چون امیرالمؤمنین سلطانی به خود ندیده، و آسمان بر او سایه نیفکنده است. آن کسی که بر میلیون‌ها بشر حکمروایی دارد و درعین [حال] سهمیه خود را از بیت‌المال به اندازه یک مرد

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۸۳ با قدری اختلاف؛ مطلع انوار، ج ۱، ص ۹۸؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۱۵۰:

«مرحوم پدر ما - رحمة الله علیه - در ابتدا طلبگی حقیر روزی به من گفتند: "سید محمدحسین، بیا این جملات را بنویس و حفظ کن!" من نوشتم و حفظ کردم. جملات این است: ...
 "عالم حکم یک باغ و بستانی را دارد که دیوار این باغ شریعت است (شریعت، دیوار حافظ این عالم است)؛ و شریعت سلطانی است (یعنی قدرت و قوتی است) که واجب است از او اطاعت کنند؛ و اطاعت، روش و دستوری است که به واسطه آن ملک و حکومت و ولایت برپا و برقرار می‌شود؛ ملک و ولایت، نظامی است که جیش و لشکر، آن را کمک می‌کنند؛ جیش عبارت است از جمعیتی که با یکدیگر همکاری و همیاری نموده، و آنها را مال کفالت می‌کند؛ مال، روزی و رزقی است که رعیت آن را گرد می‌آورند؛ رعیت توده و عامه مردم هستند که داد و عدالت آنها را به فرمان برداری و اطاعت درمی‌آورد؛ عدل، اساسی است که به واسطه آن قوام عالم است؛ پس به عدل قوام عالم است، به عدل قوام عالم است، به عدل قوام عالم است."»

معمولی برمی دارد، آن کسی که غریبه و خودی را در برابر قانون یکسان می بیند، جز علی نیست.

امیرالمؤمنین فرمود: «به خدا قسم اگر دنیا را به من دهند و بگویند پر کاهی را از دهان موری خارج کن، نمی کنم.»^۱

داستان ورود طلحه و زبیر خدمت حضرت، و حساب نمودن حضرت بیت المال را، و تعویض چراغ توسط امام حسن.^۲

تمام حکمروایان باید علی را سرمشق حکومت خود قرار دهند. در خطبه ای که به مالک اشتر والی مصر می نویسد، تمام جهات سیاست و عدالت را گردآورده است:

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۲۱۶. امام شناسی، ج ۷، ص ۴۰:

«وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاقِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جَلْبَ شَعِيرَةٍ، مَا فَعَلْتُ! وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَىٰ وَلِنَدَّةٍ لَا تَبْقَىٰ؟!»
”سوگند به خدا که اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در محاذات آنهاست تا کهکشان های آسمان ها به من بدهند، در مقابل آنکه عصیان خدا را بجای بیاورم درباره مورچه ای، بدین طریق که پوست دانه جوی را از او بگیرم، نخواهم کرد! و این دنیای شما در نزد من از یک دانه برگگی که در دهان ملخی مشغول جویدن آن است، پست تر و بی ارزش تر است. علی را چه کار با نعمتی که فانی می شود و لذتی که پایدار نمی ماند؟!“

۲. احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۳۹؛ المناقب المرتضویة للكشفي الحنفي، ص ۳۶۵:

كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ دَخَلَ لَيْلَةً فِي بَيْتِ الْمَالِ يَكْتُبُ قِسْمَةَ الْأَمْوَالِ؛ فَوَرَدَ عَلَيْهِ طَلْحَةُ وَزُبَيْرٌ. فَأُطْفَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّرَاجَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ أَمَرَ بِإِحْضَارِ سِرَاجٍ آخَرَ مِنْ بَيْتِهِ. فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «كَانَ زَيْتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ لَا يَنْبَغِي أَنْ نُصَاحِبَكُمْ فِي صَوْرَتِهِ.»

ترجمه: «مولا صالح کشفی حنفی گوید: شبی امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای نوشتن تقسیم اموال به محل بیت المال رفت که طلحه و زبیر بر آن حضرت وارد شدند. امام علیه السلام چراغی را که در برابرش روشن بود، خاموش کرد و امر فرمود تا چراغ دیگری از خانه اش بیاورند. آن دو از علت این کار پرسیدند؛ فرمود: ”روغن آن از بیت المال تهیه شده بود، و سزاوار نبود که در نور آن با شما صحبت کنم و به کار شخصی شما پردازم!“ (محقق)

«ثُمَّ اعْلَمَ يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلِ وَ جَوْرِ؛ وَ أَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ، وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ. وَ إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ؛ فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ. فَاْمَلِكْ هَوَاكَ وَ شُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ؛ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيهَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ. وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ، وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبَبًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ، وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ [وَ يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَ الْخَطَأِ].»^۱

چند حکایت از عدل:^۲

۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۸۲. ترجمه:

«پس بدان ای مالک! به درستی که من تو را به بلادی فرستادم که پیش از تو دولت‌های عادل و ستمگری در آنها حرکت می‌کردند؛ و تحقیقاً که مردم به امور و کارهای تو همان‌گونه نظر می‌کنند که تو به کارهای والیان پیش از خود نظر می‌کردی، و درباره‌ی تو همان را می‌گویند که تو درباره‌ی آنان می‌گفتی. و همانا افراد صالح و شایسته را به واسطه‌ی ذکر خیر و خداوند بر زبان بندگان جاری می‌سازد، می‌توان شناخت؛ بنابراین باید بهترین ذخیره و اندوخته‌ها در نزد تو ذخیره‌ی عمل صالح باشد. پس بر هوئی و میل نفسانی خود مسلط باش و به نفس خویش از آنچه بر تو حلال نیست بخل بورز؛ زیرا بخل ورزیدن و دریغ کردن به نفس خویش، رعایت انصاف با او است در آنچه که محبوب یا مکروه انسان است. و قلب خود را به رحمت و محبت برای رعیت و لطف در حق آنان شاعر گردان، و نسبت به ایشان چون حیوان درنده‌ی صیاد مباش که خوردن آنها را غنیمت شمرد؛ زیرا که آنان دو صنف و گروه هستند: یا با تو در دین برادرند، و یا در خلقت نظیر و مانند تو هستند که خطا و لغزش از آنها پیشی گرفته و علت‌هایی بر آنان عارض گشته و در نتیجه، آن خطا عمداً یا به‌طور اشتباه در دستشان قرار گرفته و مرتکب کار خلافی شده‌اند.» (محقق)

۲. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۵۲، تعلیقه:

«شیخ الملة و الدین، شیخ بهاء الدین عاملی، در کشکول از طبع سنگی، جلد ۴، صفحه ۳۸۹؛ و از ↵

﴿ طبع محرّف مصر، دار إحياء الكتب العربيّة، تحقيق طاهر احمد الزاوى، ج ۲، جزء ۳، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۴ گوید:

سوده بنت عماره همدانيه بر معاويه پس از موت اميرالمؤمنين على عليه السلام وارد شد. معاويه شروع کرد به سرزنش و بدگویی از او که در ایام صفین لشگر حضرت را بر علیه او تحریض می کرده است و سخن بدانجا کشید که به او گفت: "چه حاجت داری؟!"
سوده گفت: "خداوند تو را مورد مؤاخذه قرار می دهد درباره امر ما و آنچه که بر تو واجب کرده است از حق ما! پیوسته از ناحیه تو کسی بر ما گماشته می شود که به علو و مکانت تو تکیه زده، بر ما جفا می کند؛ و به سلطنت و قدرت تو اعتماد کرده، ما را همچون سنبل درو می نماید و مانند بوته دانه اسپند لگدمال می کند؛ مصائب و سختی های ناهموار و غیر قابل تحمل بر ما فرود می آورد و ما را در کام مرگ می نهد. و اینک بسر بن اوطاة بر ما وارد شد، مردان ما را کشت و اموالمان را مصادره نمود. و اگر اطاعت تو و بیعت با تو را بر گردن نهاده بودیم، عزت و قوه دفاعیه ما کفایت او را می نمود! اگر او را معزول نمودی، سیاست می گزاریم و گرنه سر از طغیان و سرکشی با تو برمی افرازیم."
معاویه به وی گفت: "إِيَّايَ تُهَدِّدِينَ بِقَوْمِكِ! لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَحْمِلَكَ عَلَى قَتَبِ اشُّوسِ فَأَزِدْكَ إِلَيْهِ فَيَنْفَذَ فِيكَ حُكْمَهُ؛ تو مرا با اتکاء خویشاوندان و اقوامت تهدید می کنی؟! من قصد کردم تو را بر جهاز شتر سرکش بنشانم و به نزد بسر گسیل دارم تا او حکمش را راجع به تو انفاذ کند!"
سوده ساعتی سر به زیر افکند و پس از آن گفت:

"صَلَّى الْإِلَهَ عَلَى جِسْمِ تَضَمَّنَهَا قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعِزُّ مَدْفُونًا
قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبْغَى بِهِ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

درود و سلام خداوند باد بر پیکری که او را قبری در بر گرفته است که عزت و شرف در آن قبر مدفون گردیده است. او هم سوگند با حق بود و به جای حق ابداً بدلی را جستجو نمی کرد، و لهذا او قرین با حق و قرین با ایمان بود.

معاویه گفت: "کیست آن کس، ای سوده؟!"

سوده گفت: "قسم به خدا او امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است! قسم به خدا من درباره مردی که او را به اخذ صدقات ما گماشته بود، به نزد او رفتم؛ آن مرد بر ما ستم داشته بود. وقتی من به نزد علی رسیدم، مصادف بود با حال قیام که نماز بخواند. همین که مرا دید دست از نمازش برداشت و با مرافت و رأفت و عطوفت رو به من نمود و گفت: آیا حاجتی داری؟! گفتم: آری! و خبر آن مرد متولی صدقات را به او دادم. علی گریست و گفت: اللَّهُمَّ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ، أَنْتَ لَمْ أَمْرُهُمْ ﴿

﴿بِظُلْمِ خَلْقِكَ وَ لَا يَبْرِكُ حَقُّكَ﴾؛ بار خدایا! تو گواهی بر من و بر ایشان که من آنها را امر نکرده‌ام به ستم بر خلایقت و نه به واگذاردن حقت! سپس قطعه پوستی بیرون آورد و در آن نوشت:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ جَاءَ نَكْمٌ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَمْثِيَاءَهُمْ وَلَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.*

”به نام الله که دارای صفت رحمانیت عامه و رحیمیت خاصه می‌باشد. تحقیقاً به سوی شما از جانب پروردگارتان حجت و بینه آمده است؛ بنابراین واجب است بر شما که ترازو و پیمانانه را به‌طور وافی و تمام بدهید، و بر مردمان در چیزهایی که دارند حیف و میل ننمایید، و در روی زمین پس از اصلاحش فساد مکنید؛ آن برای شما اختیار و انتخاب شده است اگر ایمان آورده‌اید!“

وقتی مکتوب مرا خواندی، آن اموالی که از ناحیه ما نزد توست محفوظ بدار، تا آنکه به نزد تو آید کسی که آن را از تو قبض نماید. و السلام.

در این حال رقعۀ را به من داد. قسم به خدا آن رقعۀ را در میان گل مهر نکرد و آن را نبست و نیچید. من رقعۀ را آوردم و به صاحبش رسانیدم. آن مرد به مجرد قرائت نامه معزول شد و از میان ما رفت. معاویه گفت: ”آنچه سوده تقاضا دارد برای او بنویسید تا برآورده گردد، و وی را به شهر خودش بدون شکایت عودت دهید.“

نرم‌افزار **کیمیای سعادت**، متن سخنرانی‌های حضرت علامه طهرانی قدس سره، ص ۵۸۱: «داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد صدقی بر عدالت‌ورزی و إعراض آن حضرت از دنیا است. در همه تواریخ داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است؛ خودش در نهج البلاغه می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَأَنْ أُبَيِّتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا وَأَجْرٌ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْخَطَامِ! وَ كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلَى قُنُومًا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُومًا؟!

می‌فرماید: ”قسم به خدا! سوگند که اگر من شب را روی خارهای نوک‌تیز به صبح بیاورم (شب تا به صبح بدنم روی خارهای سعدان باشد؛ آن خارهای نوک‌تیز که خوراک شتران است) و مرا به زنجیر و سلسله در بیاورند و روی این خارها بکشند، در نزد من بهتر است از آنکه خدا و رسول را ملاقات کنم درحالتی که نسبت به حقوق بعضی از بندگان ظلم کرده باشم؛ یا بعضی از امتعه دنیا را غصب کرده باشم و به جور برده باشم. من چگونه به کسی ظلم کنم، برای نفسی که با سرعت رو به کهنگی و پارگی می‌رود و درنگ او در میان قبر زیاد طول می‌کشد؟!“

﴿

حکایت آتش نمودن تنور بیوه زن.^۱

﴿ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلاً وَقَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَبَاحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ
عَبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ! ﴾

”قسم به خدا! عقیل برادر خودم را دیدم که فقر و پریشانی او را از پا درآورده بود، و بچه‌های او را دیدم که از شدت فقر موهایشان ژولیده و گرد و غبار بر صورت آنها نشسته و رنگ آنها تاریک شده، کأنه صورت آنها را با نیل رنگ کرده‌اند؛ آمد پیش من و از گندم شما یک من می‌خواست.“
و عَاوَدَنِي مُؤَكِّدًا وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أْبِيعُهُ دِينِي وَ اتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي.

”نه یک مرتبه آمد، چندین مرتبه آمد و گفتار سابق خود را تکرار کرد و تأکید کرد. من هم گوش می‌دادم؛ استماع می‌کردم. از این استماع و گوش دادن من چنین پنداشت که من هم راضی هستم از این گندم مسلمان‌ها یک من به او بدهم، و من از طریقه و روش خودم دست بردارم و دنبال خواست و گفت او بروم.“

فَأَحْيَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا؛ فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ مِنَ أَلْمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسِمِهَا. فَقُلْتُ لَهُ: ثَكَلْتِكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ! أَتَتَّيْنُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاها إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَ تَحْرُفُ إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَضْبِهِ؟! أَتَتَّيْنُ مِنَ الْأَدَى وَ لَا أَتَّيْنُ مِنْ لَطْفِي؟!

”من رفتم یک قطعه آهنی داغ کردم، آوردم به پوست بدن عقیل برادرم چسباندم؛ یک مرتبه صدای ناله‌اش بلند شد و نزدیک بود بدنش محترق شود و بسوزد. گفتم: ای مادر بر تو بگریه! چرا فریاد می‌کنی؟! چرا داد و بیداد می‌کنی؟! فریاد می‌کنی از آتشی که یک انسانی مانند من برای بازی، آهنی را گرم کرده و روی پوست بدن تو گذاشته؟! آن وقت مرا دعوت می‌کنی به آن آتش قیامت که جبارش از روی غضب برای مخالفین و سرکشان تهیه کرده؟! تو از این آهن داغ ناله می‌کنی و من از آن آتش غضب پروردگار در روز قیامت ناله نکنم؟!“**

* سوره أعراف (۷) آیه ۸۵.

** نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۶.

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۵. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۲:

﴿نَظَرَ عَلِيٌّ إِلَى امْرَأَةٍ عَلَى كَتِفِهَا قِرْبَةً مَاءٍ، فَأَخَذَ مِنْهَا الْقِرْبَةَ فَحَمَلَهَا إِلَى مَوْضِعِهَا وَ سَأَلَهَا عَنْ حَالِهَا. فَقَالَتْ: ”بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَاحِبِي إِلَى بَعْضِ الثُّغُورِ فَقَتِلَ، وَ تَرَكَ عَلِيٌّ صَبِيَانًا يَتَامَى، وَ لَيْسَ عِنْدِي شَيْءٌ؛ فَقَدْ أَلْجَأْتَنِي الضَّرُورَةُ إِلَى خِدْمَةِ النَّاسِ.“﴾

﴿ فَأَنْصَرَفَ وَ بَاتَ لَيْلَتَهُ قَلِقًا، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَمَلَ زَنْبِيلاً فِيهِ طَعَامٌ؛ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: "أَعْطَيْتِي أَحْمِلُهُ عَنْكَ!" فَقَالَ: "مَنْ يَحْمِلُ وَزْرِي عَنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!"

فَأَتَى وَقَرَعَ الْبَابَ فَقَالَتْ: "مَنْ هَذَا؟"

قَالَ: "أَنَا ذَلِكَ الْعَبْدُ الَّذِي حَمَلَ مَعَكَ الْقَرِيبَةَ؛ فَافْتَحِي فَإِنَّ مَعِيَ شَيْئًا لِلصَّبِيَانِ!"

فَقَالَتْ: "رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَ حَكَمَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ!"

فَدَخَلَ وَ قَالَ: "إِنِّي أَحْبَبْتُ اكْتِسَابَ الثَّوَابِ؛ فَاخْتَارِي بَيْنَ أَنْ تَعَجَّزِينَ وَ تَحْزِينَ، وَ بَيْنَ أَنْ تُعَلِّقِينَ الصَّبِيَانَ لِأَخِيزِ أَنَا!"

فَقَالَتْ: "أَنَا بِالْحُبِيزِ أَبْصُرُ وَ عَلَيْهِ أَقْدَرُ، وَ لَكِنْ شَأْنُكَ وَ الصَّبِيَانَ، فَعَلَّلَهُمْ حَتَّى أَفْرَغَ مِنَ الْحَبِيزِ!" فَعَمَدَتْ إِلَى الدَّقِيقِ فَعَجَّزَتْهُ، وَ عَمَدَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى اللَّحْمِ فَطَبَخَهُ وَ جَعَلَ يُلْقِمُ الصَّبِيَانَ مِنَ اللَّحْمِ وَ التَّمْرِ وَ غَيْرِهِ. فَكُلُّمَا نَاوَلَ الصَّبِيَانَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا قَالَ لَهُ: "يَا بُنْتِي، اجْعَلِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي حِلٍّ يَمَّا مَرَّ فِي أَمْرِكَ!"

فَلَمَّا اخْتَمَرَ الْعَجِيزُ قَالَتْ: "يَا عَبْدَ اللَّهِ، سُجِرَ التَّنُورُ!" فَبَادَرَ لِسَجْرِهِ فَلَمَّا أَشْعَلَهُ وَ لَفَحَ فِي وَجْهِهِ جَعَلَ يَقُولُ: "ذُقْ يَا عَلِيُّ! هَذَا جَزَاءُ مَنْ صَبَّحَ الْأَرَامِلَ وَ الْيَتَامَى!"

فَرَأَتْهُ امْرَأَةٌ تَعْرِفُهُ فَقَالَتْ: "وَيْحَكَ! هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ!"

قَالَ: فَبَادَرَتِ الْمَرْأَةُ وَ هِيَ تَقُولُ: "وَ حَيَايَ مِنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!" فَقَالَ: "بَلْ وَ حَيَايَ مِنْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ فِيمَا قَصَّرْتُ فِي أَمْرِكَ!"

ترجمه: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام زنی را دید که مشکى آب بر دوش خود می کشید. مشک را از آن زن گرفت و تا جایی که او می خواست برد و (در مسیر) از حال و وضعیت سؤال فرمود. او گفت: "علی بن ابی طالب همسر مرا به یکی از مرزها فرستاد و او کشته شد، و علی برای من چند طفل یتیم بجا گذاشت، و من برای اداره امور آنان چیزی ندارم؛ فلذا ضرورت و احتیاج مرا به انجام کار برای مردم ناچار ساخته است."

امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و تمام شب خود را با اضطراب و دغدغه خاطر نسبت به این مسئله گذراند؛ پس صبح که شد، با خود زنبیلی از طعام برداشت (تا برای آنها ببرد). در راه بعضی از اصحاب از حضرت خواستند که بردن زنبیل را بر عهده آنها گذارد که در جواب فرمود: "در روز قیامت چه کسی می خواهد بار سنگین مرا حمل کند؟!"

﴿

در این هنگام به سوی خانه آن زن رفت و در زد.

بیان: «... فَإِنَّ الْمَلِكَّ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ.»^۱

☞ زن پرسید: «کیست که در می‌زند؟»

فرمود: «من همان بنده‌ای هستم که همراه تو مشک آب را بر دوش کشیدم؛ پس در را باز کن که چیزی برای کودکان با خود آورده‌ام!»

آن زن گفت: «خداوند از تو راضی و خشنود باشد، و میان من و علی بن ابی طالب داوری کند!» پس حضرت داخل شد و فرمود: «من دوست دارم که به ثواب و پاداشی برسم؛ یا تو آرد را خمیر کن و نان بپز و من بچه‌ها را سرگرم کنم، و یا من نان بپزم و تو کودکان را به بازی مشغول کن!» زن گفت: «من بر پختن نان بینا تر و توانا ترم؛ این تو و آن کودکان، آنان را سرگرم کن تا من از پختن نان فارغ شوم!»

پس آن زن به خمیر کردن آرد پرداخت و علی علیه السلام به پختن گوشت مشغول شد، و با دست مبارکش لقمه‌هایی از گوشت و خرما و غیر آن را به کودکان می‌خورانید. هر وقت کودکان چیزی از آن می‌خوردند، می‌فرمود: «ای نور دیده، پسرک من! از آنچه در کار تو گذشته است علی بن ابی طالب را حلال کن!»

هنگامی که آرد خمیر شد، زن گفت: «ای بنده خدا، تنور را آتش کن!» پس حضرت به روشن کردن تنور مبادرت نمود؛ هنگامی که تنور شعله‌ور شد و حرارت به صورت مبارکش رسید، می‌فرمود: ای علی بچش! این است جزای کسی که حق بیوه‌زنان و یتیمان را ضایع گرداند! پس ناگاه زن دیگری که حضرت را می‌شناخت حضرت را دید و به آن زن گفت: «وای بر تو، این امیرالمؤمنین است!» آن زن به جانب حضرت شتافت و پی‌درپی می‌گفت: «وای از حیا و شرمندگی من از تو ای امیر مؤمنان!» حضرت در پاسخ او فرمود: «بلکه وای از شرمندگی من از تو ای کنیز خدا، به جهت کوتاهی و تقصیری که در امور تو داشتیم!» (محقق)

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۲۰۹:

«علامه حلی - قدس الله سره - روایتی را نقل می‌کند که:

”قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُقَدِّسُ أُمَّةً لَيْسَ فِيهِمْ مَنْ يَأْخُذُ لِلضَّعِيفِ حَقَّهُ!“^۱

”خداوند تقدیس نمی‌کند (مقدس نمی‌شمارد، پاک و منزّه نمی‌کند، رشد و طهارت و پاکی

نمی‌دهد) آن جماعتی را که نبوده باشد در میان آنها کسی که حق ضعیف را بستاند.“

زیرا قدس به معنای طهارت و نزاهت و نزاکت است: لَا يُقَدِّسُ أَى لَا يُنَزِّهَهُ، لَا يُطَهِّرُهُ.

در یک زندگی اجتماعی باید افرادی باشند که حقّ مظلومان و مستضعفان را از ظالم گرفته، ☞

◀ نگذارند پایمال شود؛ این امت، امت مقدّس و مطهّر و پاکیزه‌ای خواهد بود. اما اگر اجتماعی فاقد این خصوصیت بوده و ضعفاء به حقّ خود نرسند، آن اجتماع دچار هرج و مرج خواهد شد؛ و برای احقاق حقوق و رسیدگی به مستمندان و جلوگیری از اغتشاش، والی برّ و صالح، و در صورت عدم، والی فاجر و فاسق لازم خواهد بود.

و اینکه گفته‌اند: حق گرفتنی است نه دادنی، کلام صحیحی نیست. جماعتی که بر اساس تقوا و عدالت و طهارت زندگی می‌کنند، دنبال می‌کنند که صاحب حق را پیدا کنند و حق را به او بسپارند. جماعتی که در سایه انسانیت زندگی می‌کنند، ضعیف با شمشیر به دنبال حقش نمی‌رود، بلکه قوی می‌آید التماس می‌کند و از ضعیف تقاضا می‌کند که: بیا حقّت را از من بگیر! بلی، در آن جامعه‌ای که ایمان و اسلام و حقیقت و شهادت حکمفرماست، هر کس به حق خود می‌رسد؛ و این جامعه باید جامعه انسانیت و اصالت باشد. و بالأخره روزی خواهد آمد که حکومت عدل در همه نقاط دنیا گسترده می‌شود؛ یعنی به اینجا می‌رسد که برای گرفتن حق، انسان احتیاج به زور و شمشیر نداشته و حقّ هر ضعیفی به او خواهد رسید. و لذا در روایت مرسله پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

المُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ.*

”ریاست و سلطنت و ملک و حکومت و مملکت داری، با کفر پایدار می‌ماند، ولی با ظلم پایدار نمی‌ماند.“

زیرا شخص کافر که در مملکتی بر افراد کافر مسلط است، می‌خواهد بر همان اساس عدالت مردم را حرکت دهد؛ اما اگر سرکرده و رئیس، ظلم و ستم کند، به رعیت ستم می‌شود و به حقّ ضعیف رسیدگی نمی‌شود، و افرادی که در آنجا زندگی می‌کنند نمی‌توانند به حقّ خودشان برسند. افراد ضعیفی که بخواهند به حق برسند، نمی‌توانند به آسانی بدان دسترسی پیدا کنند؛ بلکه دچار دغدغه و وسوسه و گرفتگی می‌شوند. گرفتن حق برای آنها موجب زحمت می‌شود و شکایت به سوی حاکم برای آنها ایجاد زحمت می‌کند و کسی به حرف آنها رسیدگی نمی‌کند. بسیاری از حقّ خود می‌گذرند؛ چون می‌بینند نمی‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند، و محکمه حاکم هم باعث تعطیل امور است، و به اندازه‌ای خسته می‌شوند تا اینکه بالأخره از آن حق صرف نظر می‌کنند. در این صورت این جماعت روی خوش نخواهند دید.

* آنچه در ذهن خلیجان می‌کرد آن بود که این روایت از روایات مشهوره و معروفه و مضبوطه در کتب حدیث و مجامیع اخبار است؛ ولی پس از فحص، به غیر از کتاب نصیحة الملوک محمد غزالی و مرصاد العباد نجم الدین رازی، در کتابی یافت نشد.

◀

⇐ توضیح آنکه: بدو به المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی مراجعه شد، آنجا یافت نشد؛ پس از آن به جامع الصغیر سیوطی و کنوز الحقائق مناوی که درباره احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است مراجعه شد، در آنجا هم نبود؛ سپس به مروج الذهب از طبع ثانی سنه ۱۳۶۷ هجری قمری، ج ۲، از ص ۲۹۹ تا ۳۰۳ که بعضی از کلمات قصار حضرت را آورده است و می گوید: این کلمات اختصاص به حضرت دارد و احدی از افراد بشر قبلاً به آن لب نگشوده است مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ و حتی به نهج الفصاحه ابوالقاسم پاینده که ۳۲۲۷ کلمه، و به وهج الفصاحه علاءالدین اعلمی که ۳۲۲۳ کلمه را به رسول خدا منسوب داشته و بدون سند ذکر کرده اند مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ و چون احتمال می رفت که: از امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، به نهج البلاغه باب خطب و رسائل و حکم آن حضرت مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به آخرین مجلد از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید که در پایان شرح خود، هزار کلمه از کلمات قصار حضرت را ذکر کرده است مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به شرح غرر و درر آمدی، و شرح صد کلمه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که جاحظ انتخاب نموده و کمال الدین میثم بحرانی و عبدالوهاب و رشید وطواط شرح کرده اند مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به ابواب مناسب کتاب / حیات العلوم مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به ابواب جهاد با نفس و امر به معروف و نهی از منکر وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل که قسمت معظمی از کتاب را تشکیل می دهند و احتمال می رفت به مناسبت بیان صفات نفسانیه و عدل و ظلم و غیرهما در آنجا آمده باشد مراجعه شد، آنجا هم یافت نشد؛ در سفینه البحار محدث قمی در باب ظلم نیز نبود؛ اما چون به خود بحار الأنوار مجلسی از طبع کمپانی، ج ۱۵، کتاب عشرت، ص ۲۰۸، و از طبع حروفی مطبعه حیدری، ج ۷۵، ص ۳۳۱ مراجعه شد، ملاحظه شد که: این عبارت را در خاتمه بیان خود ضمن شرح روایتی آورده است. روایت این است:

از کافی از عمه، از برقی، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار، از حضرت صادق علیه السلام، قال: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيِّهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَّارِينَ: "أَنْ آتَيْتَ هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ: إِنْ لَمْ أَسْتَعْمِلْكَ عَلَى سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ اتِّخَاذِ الْأَمْوَالِ، وَ إِنَّمَا اسْتَعْمَلْتُكَ لِتَكْفُفَ عَنِّي أَصْوَاتَ الْمَظْلُومِينَ؛ فَإِنِّي لَنْ أَدْعَ ظُلَامَتَهُمْ وَ إِن كَانُوا كُفَّارًا."**

و شرحش این است:

بَيَانُ: الظُّلَامَةُ بِالضَّمِّ مَا تَطْلُبُهُ عِنْدَ الظَّالِمِ؛ وَ هُوَ اسْمٌ مَا أُخِذَ مِنْكَ. وَ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ سُلْطَنَةَ الْجَبَّارِينَ أَيْضًا بِتَقْدِيرِهِ تَعَالَى حَيْثُ مَكَّنَهُمْ مِنْهَا، وَ هِيَ أَلَمٌ أَسْبَابُهَا. وَ لَا يُنَافِي ذَلِكَ كَوْنُهُمْ مُعَاقِبِينَ عَلَى أَعْمَالِهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ غَيْرُ مُجْبُورِينَ عَلَيْهَا. مَعَ أَنَّهُ يَظْهَرُ مِنَ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ كَانَ فِي الزَّمَنِ السَّابِقِ السُّلْطَنَةُ الْحَقَّةُ لِغَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ أَيْضًا؛ لَكِنَّهُمْ كَانُوا مَأْمُورِينَ بِأَنْ يُطِيعُوا الْأَنْبِيَاءَ فِيهَا بِأَمْرِهِمْ بِهِ. وَ قَوْلُهُ: "فَإِنِّي لَنْ أَدْعَ ظُلَامَتَهُمْ"، تَهْدِيدٌ لِلْجَبَّارِ بِرَوَالِ مُلْكِهِ؛ فَإِنَّ الْمُلْكََ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ.

از اینجا چه بسا به ذهن خطور می کرد که شاید این عبارت، عبارت خود مجلسی است که در مقام استدلال ⇐

ختم سخن با روضه مناسب.

◀ و برهان بر گفتار خودش انشاء نموده است؛ و لیکن با پی گیری و فحص بیشتری که توسط بعضی از احبّه و اعزّه دوستان انجام گرفت، معلوم شد در کتاب نصیحة الملوک غزالی، باب اول (که در عدل و سیاست و سیرت ملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ هر یکی از آنهاست) ص ۸۲ از طبع چهارم (که به تصحیح استاد علامه جلال الدین همایی صورت پذیرفته است) وجود دارد. عبارت غزالی چنین است:

و سلطان به حقیقت آن است که عدل کند در میان بندگان او، و جور و فساد نکند که

سلطان جائز شوم بود و بقاء نبودش؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه گفت: «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ

الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ».

بعد از اطلاع یافتن بر وجود روایت در کتاب نصیحة الملوک با فحص مجددی که به عمل آمد، این روایت در کتاب مرصاد العباد رازی، طبع بنگاه، ترجمه و نشر کتاب سنه ۱۳۵۲، باب چهارم، فصل دوم، ص ۴۳۶ به دست آمد. روایت در تعلیقه ای است که ذیل این عبارت از متن: «خواجه علیه السلام چنین فرمود که: الْعَدْلُ وَالْمُلْكُ تَوَاقُفٌ» آمده و چنین است:

جای دیگر فرمود: «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ».

و هم چنین در باب پنجم، فصل سوم، ص ۴۶۶ (که در بیان سلوک وزراء و اصحاب قلم و نواب است) می گوید:

و خواجه علیه السلام از اینجا فرمود: «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ».

از کسانی که تصور نموده اند این روایت از انشائات علامه مجلسی است، عالم معاصر لبنانی، مفخر شیعه، با زحمات ارزنده و تألیفات ممتعه و تصنیفات نفیسه خود، شیخ محمدجواد مغنیه - قدس الله سره - می باشد که در کتاب الشیعه فی المیزان طبع اول، دارالتعاریف للمطبوعات بیروت، ص ۳۹ در تحت عنوان: «نحن أعداء الظلم»، چنین گوید:

«الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ». نَطَقَ بِهَذِهِ الْحِكْمَةِ الْعَلَامَةُ الْمَجْلِسِيُّ فِي كِتَابِهِ

بحار الأنوار و هو أحد أئمة الدين الإسلامي.

آنگاه برای اثبات این قانون، یعنی بقاء ملک و حکومت با کفر و عدم بقاء آن با ظلم، از شواهد تاریخ استفاده نموده است. و ملک فاروق را شاهد آورده است که در عین آنکه مسلمان بود و پدر و مادرش مسلمان بودند و از تبار ملوک و امراء بودند، در مساجد برای نماز حضور می یافت و در ماه مبارک رمضان برای روزه داران سفره های افطاریه می گسترد و آیات قرآن را استماع می نمود؛ مع ذلک چون حکومتش بر اساس وثوق و اتکاء به ملت نبود، از هم پاشید و اینک اثری از آن باقی نیست. «- پایان متن منقول از ولایت فقیه در حکومت اسلام».

مجلس روز بیست و دوّم

وضعیت انسان در عالم برزخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ
كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

پس از مرگ که جسم انسان در زیر خاک می‌رود، روح انسان باقی و در
عالمی به نام برزخ است.

عالم برزخ از این عالم اوسع و موجوداتش اقوی است. نسبت عالم برزخ به
این عالم، نسبت روح به جسم است؛ نه می‌توان گفت داخل و نه می‌توان گفت
خارج است، و قوه و احاطه آنجا به اینجا نیز مانند روح به جسم است.
آن عالم مادی نیست و زمان نیز ندارد، به خلاف این عالم. تمام عملیاتی که

۱. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۹ و ۱۰۰. /فق و وحی، ص ۹۲:

«تا اینکه مرگ یکی از ایشان را فرا می‌گیرد، فریادش بلند گشته می‌گوید که: پروردگارا، مرا بازگردان شاید بتوانم جبران گذشته و مافات بنمایم! ابداً این طور نخواهد بود و بازگشتی در کار نمی‌باشد! و این سخنی است که از دهان تجاوز نمی‌نماید درحالی‌که در پیشاپیش آنان عالم برزخ تا روز قیامت امتداد یافته است (و آنان در عالم برزخ به نتیجه کردار خود در دنیا خواهند رسید).»

شخص در دنیا انجام می‌دهد چون در غلطک تدریج واقع است، با هم جمع نمی‌شود؛ بلکه مانند گام زدن، یکی از بین می‌رود و دیگری هویدا می‌گردد.

انسان هیچ از زمان فارغ نیست و هیچ زمان از فعل خالی نیست. هر فعل انسان منطبق بر حدّ محدودی از زمان است، لذا انسان تمام افعال خود را نمی‌بیند؛ ولی عالم برزخ که عالم ثبوت و استقرار است، در آنجا تمام افعال انسان آنّا واحداً موجود است.

یک علت از عدم قدرت انکار عصاة، رؤیت افعال خود آنهاست؛ لذا چون پرده برداشته شد، فریاد بر می‌آورد: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا﴾. ولی از آنجایی که سیر بشر از اینجا به آنجا سیر تکامل و ترقی است، دیگر عود کردن او به این عالم محال و جواب ﴿كَلَّا﴾ می‌شوند.

انسان قبل از اینکه در قیامت برود، در عالم برزخ نیز معدّب یا متنعم است: «ففى تفسیر النعمانی، یاسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: "و أما الردُّ على من أنكر الثواب والعقاب في الدنيا بعد الموت قبل القيامة فقول الله عز وجل: ﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِى النَّارِ هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فِى الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ﴾^۱. يعنى السماوات و الأرض قبل يوم القيامة؛ فإذا كانت القيامة بدلت السماوات و الأرض.

و مثل قوله تعالى: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَّخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.

و هو أمر بين أمرين و هو الثواب و العقاب بين الدنيا و الآخرة.

۱. سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۵ - ۱۰۸.

و مِثْلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾.^۱ و
 الْعُدُوُّ وَالْعَشِيُّ لَا يَكُونَانِ فِي الْقِيَامَةِ الَّتِي هِيَ دَارُ الْخُلُودِ، وَإِنَّمَا يَكُونَانِ فِي الدُّنْيَا.
 وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَهْلِ الْجَنَّةِ: ﴿وَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾.^۲ وَ الْبُكْرَةُ وَ
 الْعَشِيُّ إِنَّمَا يَكُونَانِ مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِي جَنَّةِ الْحَيَاةِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا
 يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾.^۳
 وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ
 رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. «- الْآيَةُ.»^۴

۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۴۶.

۲. سوره مریم (۱۹) آیه ۶۲.

۳. سوره انسان (۷۶) آیه ۱۳.

۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹ و ۱۷۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۵. ترجمه:

«در تفسیر نعمانی به واسطه اسنادش به امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: "اما پاسخ به کسی که ثواب و عقاب در عالم بعد از مرگ و قبل از قیامت (عالم برزخ) را انکار می کند، قول خداوند متعال است: ﴿روزی می رسد که هیچ صاحب نفس و جاندارى بدون اذن خدا نمى تواند تکلم کند؛ و در آن روز مردم به دو گروه سعید و شقی قسمت می شوند. * اما آن کسانی که شقی و بد عاقبتند، آنان در آتش خواهند بود؛ و زفیر و شهیق آتش که همان شعله های فروزان و لهیب و زبانه های افروخته آن است، آنان را فرا خواهد گرفت. * آنان در میان آتش تا هنگامی که آسمان و زمین برپاست، جاودانه زیست خواهند نمود مگر اینکه پروردگار تو بخواند؛ و حقا که پروردگار تو به هر کاری که اراده کند تواناست. * و اما آن کسانی که سعید و پیروزند، آنان در بهشت خواهند بود و در آنجا تا هنگامی که آسمان و زمین بر پاست، مخلد و جاوید خواهند بود مگر آنکه پروردگار تو بخواند؛ و این عطای غیر مقطوعی است که به آنان خواهد رسید.﴾ مراد آیه آسمانها و زمین قبل از قیامت است؛ زیرا هنگامی که قیامت برپاشود، آسمانها و زمین دگرگون می شوند. و نظیر این قول خداوند متعال که می فرماید: ﴿و پیشاپیش آنان، عالم برزخ تا روز قیامت امتداد یافته است.﴾ و برزخ امری است بین دو امر که همان ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است. ⇐»

در روز قیامت نار را عرضه نمی‌دارند، ولی در برزخ عرضه می‌دارند و در قیامت انسان را وارد می‌کنند. و کلام ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا﴾ اشاره به برزخ است؛ کما اینکه در بعضی روایات است که دری به قبرش از بهشت یا جهنم باز می‌شود، و هم‌چنین قوله: ﴿إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ﴾ فی الْحَمِيمِ تُرْمَى فِي النَّارِ يُسَجَّرُونَ؛^۱

← و نظیر دیگر، این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿عَذَابُهَا أَتَشَاءُ﴾ عَذَابُهَا آتش است که هر چاشنگاه و شبانگاه بر آن عرضه می‌شوند، و روزی که قیامت برپا شود. ﴿درحالی که چاشنگاه و شبانگاه در عالم قیامت که دار خلود است، نمی‌باشد؛ بلکه این دو فقط در دنیا (و برزخ که ادامه زندگی دنیاست) وجود دارد.

و خداوند متعال در مورد اهل بهشت می‌فرماید: ﴿و از برای آنان، روزی آنان در هر صبح و شبی خواهد بود.﴾ درحالی که بامداد و شبانگاه فقط قسمتی از شب و روز در بهشت زندگی قبل از قیامت است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿در آنجا شمس نیست که دیده شود، و زمهریری نیست تا سرمای آن ابرار را در آزار و اذیت قرار دهد.﴾

و نظیر دیگر، این قول خداوند سبحان است که می‌فرماید: ﴿و البته البته (ای پیغمبر) چنین گمان مکن که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند؛ بلکه زندگانند و در نزد پروردگارش روزی می‌خورند.﴾ در برابر آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده است، شاد و مسرورند؛ و نیز در بشارت و خوشحالی هستند نسبت به افرادی که در زندگی معنوی به آنان ربط و پیوند داشته‌اند و هنوز نمرده‌اند و بدانها ملحق نگردیده‌اند، که چگونه عنایت خدا شامل حال آنان شده و تمام اقسام غم و غصه و اندوه و خوف از آنان برداشته شده و به مقام سکینه و اطمینان رسیده‌اند. ﴿(محقق) ۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۷۱ و ۷۲. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۴۷:

«آن کسانی که در آیات خدا مجادله می‌کنند و تکذیب کتاب خدا را می‌نمایند و به آنچه خداوند به پیامبرانش ارسال داشته است تکذیب می‌کنند، پس به زودی خواهند دانست؛ * در زمانی که غل‌ها و سلسله‌ها در گردن‌های آنان آویخته شود و به سوی حمیم کشانده گردند * و سپس در آتش، آتش زده شوند.»

حمیم چیز گرم را گویند چون آب گرم، هوای گرم و امثال آن؛ و سَحَب به معنای کشاندن است؛ و سَجَر به معنای آتش زدن است: سَجَرَ التَّنُورِ، یعنی تنور را آتش زد؛ و ﴿تُرْمَى﴾ همان‌طور که ذکر کردیم به معنای تراخی و انفصال است، یعنی پس از مدّت و زمانی. و بنابراین معنای آیه این‌طور می‌شود: ←

سحب در حمیم که همان حرارت نار است، مقدمهٔ انسجار در آتش است.

بهشت و جهنم برزخ به اندازهٔ عمل صالح است. کسی که در دنیا عمل صالحش هرچه بیشتر باشد، بهشت او وسیع‌تر و موجوداتش اقوی است؛ و کسی که در این عالم دل خود را کور و سیاه کرده، قبرش تنگ و هرچه سیاه‌تر کرده باشد، تنگ‌تر خواهد شد. لذا در روایت تعیین نمی‌کند که وسعت قبر شخص مطیع چقدر است؛ بلکه می‌گوید: «ثُمَّ يَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ»^۱

موجودات برزخی نسبت به این عالم، بیدار و نسبت به قیامت، در خوابند؛ چون هر عالمی بالا نسبت به عالم پایین، ظهور و بروزش بیشتر است. مردمان دنیا نسبت به برزخ در خواب هستند: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۲

مردمان برزخ نسبت به قیامت در خوابند، ولی در قیامت خواب نیست؛ لذا در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَتِيقَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا * يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَتِيقَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا * وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا * أَصْحَابُ

«این افراد جدال‌کننده و تکذیب‌کننده، اول در هوای گرم و یا آب گرم کشانیده می‌شوند و سپس در آتش افکنده و در آنجا آتش زده می‌شوند.»

معلوم است که مراد از سحب در حمیم عالم برزخ است که از گرمای آنجا ناراحتند؛ و مراد از سجر در نار، عالم قیامت است که در آنجا بتمام معنی کلمه می‌سوزند و به کیفر نهایی می‌رسند. ۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۴:

«برای آن مؤمن، به اندازه‌ای که بینایی چشمش کشش دارد، قبر او را می‌گشایند و وسعت می‌دهند.»

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۳. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۰:

«مردمی که در این دنیا زندگی می‌کنند همه خوابند؛ وقتی بمیرند، تازه بیدار می‌شوند.»

الْجَنَّةِ يَوْمَ يَدِ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا^۱.

در روایات است که ارواح عاصی در برهوت یمن و ارواح مطیع در وادی السّلام نجف گرد می آیند.^۲

البته معنی آن نیست که مکان دارند؛ یعنی علاقه آنها به آن مکان است، کما اینکه هر روحی به بدنی علی حدّه علاقه دارد. وادی السّلام در جوار قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین واقع است.

حضرت وصیّت فرمود امام حسن جنازه مبارکش را شب بردارد و شب به خاک بسپارد؛ برای آنکه اگر بنی امیه مطلع گردند، جنازه را از قبر خارج می کنند، لذا حضرت امام حسن، عمل کرد.

کیفیت وصیّت حضرت در برداشتن جنازه.^۳

۱. سوره فرقان (۲۵) آیات ۲۱ - ۲۴. معاد شناسی، ج ۳، ص ۳:

«آن کسانی که امید زیارت و ملاقات ما را ندارند، می گویند: چرا ملائکه بر ما نازل نمی شود یا چرا ما خدا را نمی بینیم؟ (یعنی به پیغمبر می گویند: اگر تو خدا را به ما نشان دهی یا فرشتگان بر ما فرود آیند که ما آنها را لمس نموده و مشاهده کنیم، در آن وقت ایمان می آوریم؛ و تا آن هنگامی که خدا را ندیده ایم و فرشته ای بر ما نازل نگردیده است، ایمان نخواهیم آورد.) این سخنی که از آنها صادر می شود، بسیار غلط و ناشی از روح متکبران و مستکبران آنهاست. * در آن زمانی که آنان ملائکه را ببینند، کار آنها یکسره و تمام شده است؛ و چنین مردمان معاند و سرکش که به علت استکبار نفسی و بلندمنشی زیر بار حق نمی روند، هیچ بشارتی را از ملائکه دریافت نمی دارند و بانگ منع و طرد بر آنها زده می شود و از هرگونه ورود در عوالم مسرت و بهجت محجور و ممنوع خواهند بود. * آن اعمالی که در دنیا انجام داده اند چون بر محور رضا و امید تقرب به ما نبوده است، به اراده قاهره خود بر آنها چیره گشتیم و مانند گرد و غبار پراکنده شده در فضای وسیع، متفرق و متشتت و مضمحل نمودیم. اما بهشتیان که امید لقاء ما را داشتند، در آن روز در جای بسیار امن و مطمئن و مستقر آرمیده و در مکان راحت استراحت می کنند.»

۲. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۷۰.

۳. المناقب، ج ۲، ص ۳۴۸. نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی های مرحوم علامه طهرانی ⇐

مخفی بودن قبر حضرت تا زمان هارون الرشید، و پیدا شدن قبر به واسطه فرار آهوئی و پناهنده شدن آنها.^۱ و^۲

﴿ قُدَس سرّه، ص ۸۳۶.﴾

«وصیت کرد که: ای حسن! من که از دار دنیا رفتم، مرا غسل بده، کفن کن، حنوط کن به بقیه حنوط جدّت که جبرائیل از بهشت آورده است. بعد مرا در میان سریر و تابوت بگذار؛ جلوی تابوت را کسی نگیرد؛ تو و برادرت حسین عقب تابوت را بلند کنید، جلوی تابوت بلند می شود. جلوی تابوت را جبرائیل و میکائیل حرکت می دهند. هر جا تابوت رفت، بروید.

از کوفه خارج می شوید، در سرزمینی روی سنگی تابوت به زمین می آید؛ همان جا جایی است که حضرت نوح پیغمبر برای من حفر کرده است. بر من نماز می خوانی، بعد جسد مرا از آنجا کنار می گذاری، همان جا را حفر می کنی، می بینی یک قبری ساخته و آماده و لحدی آماده است. در سر قبر یک تخته چوب بزرگی است که روی آن نوشته شده:

هَذَا مَا حَفَرَهُ نُوحُ النَّبِيِّ لِرُوحِي نَبِيِّ آخِرِ الزَّمَانِ.

«این قبری است که نوح پیغمبر برای وصی نبی آخر الزمان هفتصد سال قبل از طوفان حفر کرده است.»

جنازه مرا در میان قبر می گذارید، آنجا هفت خشت است. آن خشت ها را به روی من می گذارید، بعد یکی از خشت ها را برمی دارید، در قبر نگاه می کنید، مرا نمی بینید؛ چون هر وصی پیغمبری از دار دنیا برود، وقتی او را در قبر بگذارند، خدا بین روح و جسد پیغمبر و روح و جسد آن وصی را جمع می کند.

بعد از چند لحظه نگاه کنید می بینید من در میان قبر هستم، برگشته ام. آن یک خشت دیگر را بگذارید و قبر را از خاک انباشته کنید و شب به کوفه برگردید و این موضوع را هم مخفی بدارید. فردا که شد، یک صورت نعشی به ناقه ببندید، بفرستید برای مدینه که کسی از موضع قبر من اطلاع پیدا نکند.»

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۳: الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲۷.

۲. مواعظ مرحوم علامه طهرانی در شب بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۹۷:

«قبر امیرالمؤمنین مخفی بود، کسی خبر نداشت؛ انسان ها خبر نداشتند. سالیانی همین طور گذشت، هیچ کس خبر نداشت. هارون الرشید با سگ های شکاری و بازهای شکاری برای صید به بیرون کوفه آمده بود. مقداری از گله آهوان را دید؛ سگ ها را عقب آنها فرستاد و بازها را هم به دنبال آنها فرستاد، و خودش هم با لشگریانش که برای صید آمده بودند در اطراف این زمین نجف با اسب حرکت می کردند که از این آهوها صید کنند.»

﴿

⇐ در روایت دارد که مقداری (بیش از یک ساعت) سگ‌ها و بازها در این بیابان دنبال آهوها کردند؛ آهوها خسته شدند [ولی] نتوانستند آنها را بگیرند. آهوان خسته شدند؛ خسته که شدند همه آهوها روی یک تل هجوم کردند و همه به بالای یک تل آمدند. سگ‌ها که آمدند از تل بالا بروند آهوها را بگیرند، نتوانستند و کنار افتادند؛ بازها که آمدند بروند بالای تل نتوانستند و کنار افتادند. آهوها مدتی روی تل ماندند؛ هارون هم دارد آن کنار تماشا می‌کند. بعد دید آهوها کم‌کم متفرق شدند و از تل پایین آمدند. تا از تل پایین آمدند، این سگ‌هایی که افتاده بودند به دنبال آهوها برخاستند و بازها هم به دنبال آهوها رفتند. آهوها دوبرتبه به سمت تل فرار کردند و سگ‌ها نتوانستند بالا بروند، افتادند؛ بازها هم افتادند.

هارون گفت: "این باید قضیه عجیبی باشد! صبر کنید تا سرش بر ما منکشف شود!" آهوها مدتی ایستادند و بعد باز کم‌کم از بالای تل متفرق شدند. همین‌که از تل پایین آمدند، سگ‌هایی که افتاده بودند، به دنبالشان برخاستند و بازها هم به دنبال رفتند. باز آهوها به تل پناهنده شدند. هارون به همراهانش گفت: "حتماً در اینجا یک سری است؛ ما از اینجا نمی‌رویم تا این سر بر ما روشن شود. کیست که برود از اطراف و اکناف اینجا شخصی که اهل اینجا باشد بیاورد و ما داستان این تل را از او بپرسیم؟" رفتند یک پیرمردی را از بنی‌آسد آوردند؛ گفتند: این می‌داند. او پیش هارون آمد و گفت: "به من امان می‌دهی من این را برای تو بیان کنم؟" گفت: "بله، تو در امانی."

گفت: "اینجا قبر علی بن ابی‌طالب است! اینجا قبر علی بن ابی‌طالب است و آهوان پناهنده به علی بن ابی‌طالب شده‌اند؛ نه سگ‌ها می‌توانند حرکت کنند، نه بازها."

هارون وضو گرفت و خودش آمد دو رکعت نماز خواند و گفت: "بایستی که این قبر اثرش ظاهر شود! کیست که بیاید در روی این تل جای این قبر را معین کند؟"

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام آمدند و نقطه قبر را مشخص کردند. از آن وقت دیگر قبر بر همه ظاهر شد و دایره شد. کم‌کم ساختند و قبه‌ای ساختند و ضریحی ساختند و تابوت بر پای یک قبر مصوری بود و بعد صحن را بزرگ کردند و بعد دیگر بازاری و شهر نجفی و به این صورت درآمد.

حالا خلاصه، ولایت امیرالمؤمنین در دل حیوانات کار می‌کند! ولایت در سنگ کار می‌کند؛ سنگ زیرش خون تازه پیدا می‌شود! ولایت در دل حیوان کار می‌کند؛ آهوان متوجه قبر حضرت می‌شوند و سگ‌ها نمی‌توانند بروند و بازها نمی‌توانند بروند!

مجلس شب بیست و سوم

تجسم حقیقت اعمال در عالم برزخ و قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَافِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالْتَفَتِ إِلَى السَّاقِ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾^۱

دنیا عالم بسیار غریبی است. موجودات این دنیا غیر ثابت و قرین غم و غصه‌اند، و هم‌چنین لذات دنیا پوچ و اعتباری است. مردمان گمراه خود را به لذات فانیه این جهان مبتلا ساخته، ولی مردان خدا در خلال این فنا و این اعتبار دائماً

۱. سوره قیامت (۷۵) آیات ۲۶ - ۳۰. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴۸:

«نه، هرگز چنین نیست که می‌پندارند و انکار قیامت می‌کنند؛ بلکه زمانی که جان انسان به سینه برسد و به استخوان‌های ترقوه و گلو که آخرین نفس و دم انسانی است برخورد کند، * و در آن حال گفته شود: "کیست که درمان کند و دعا و تعویذی بدهد و رقیه‌ای بنویسد؟!*" * و در آن هنگام که دیگر دست از همه چیز کوتاه و امید قطع گردد و فراق و جدایی را نزدیک ببیند، * و ساق‌های پایش به هم بچسبد و تکان نخورد و دیگر قدرت بر حرکت نداشته باشد، (یا آنکه همین حال احتضار و سكرات مرگ که حال افول تن است به ساقه آخرت که طلوع عوالم غیب است ببیند، یا آنکه ملائکه رحمت یا غضب آن‌قدر زیاد و فراوان گرد آمده و ساقه (یعنی کوچه) داده و از میان آن، این بنده را به مقصد برند)، * در آن وقت موقع حرکت دادن و سوق دادن به سوی پروردگار تو است ای پیامبر!»

در صدد تکامل و تعالی روح برمی آیند.

شما صفحه ماضی و مضارع را تماشا کنید، جز یک صفحه موهومی بیش نیست. و هر زمان که پیش می‌روید، بر صفحه ماضی اضافه و از صفحه مضارع کسر خواهد شد؛ لذاتی که در صفحه ماضی نموده‌اید، در بوتۀ موهوم سپرده شد. بنابراین، انسان غافل به لذات آتیه خود را می‌فریبد و از سرای ابدی بازمی‌دارد، و چون این دنیا لذاتش تدریجی است لذا هیچ‌گاه بین لذاتش جمع نمی‌گردد؛ به خلاف آخرت که چون انسان رفت، تمام افعال خود را ملاحظه می‌کند.

عالم برزخ و قیامت عالم ظهور و بروز است و حقائق منکشف می‌گردد: ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۱. و انسان در هر عالم، حال و صورتی علی‌حده به خود می‌گیرد؛ مانند کرم ابریشم که در زمانی تخمی بیش نیست، بعداً خواب‌هایی می‌کند و پوست عوض می‌کند، در پیله می‌رود پروانه می‌گردد.^۲

علاوه بر آنکه صورت انسان در عوالم دیگر به صورت حیوانات یا شیطان یا انسان درمی‌آید، افعال انسان هر یک موجودی جداگانه شده و دائماً با انسان قرین و ملازم است:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۳.

۱. سوره طارق (۸۶) آیه ۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۲۴:

«در آن روز مخفیات (نیت‌های پنهان) آشکار می‌شود؛ افکار و عقائد آشکار می‌گردد.»

۲. جهت اطلاع پیرامون نحوه تکامل کرم ابریشم رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۰. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۱۳:

«در روزی که هر نفسی آنچه را که از اعمال خیر انجام داده است، حاضر شده می‌یابد؛ و آنچه را که از اعمال بد بجا آورده است، دوست دارد که بین آنها و بین او فاصله دور و درازی بوده باشد. و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد که مبدا کاری کنید که در چنین روزی سرافکننده باشید؛ و خداوند به بندگانش رئوف و مهربان است.»

ملائکه بر شانه‌های انسان واقع و عمل انسان را ضبط می‌کنند. مضبوطات آنها در نامه عمل قرار گرفته و انسان ملاحظه می‌کند:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تُوَسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَخَنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ * وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱

ملائکه اعمال انسان را نمی‌نویسند، بلکه عین عملیات شخص را به عالم دیگر منتقل می‌کنند. نامه عمل که در روز قیامت به دست انسان می‌رسد، انسان خود و عملیات خود را در آنجا ملاحظه می‌نماید:

﴿بَلْ بَدَأَهُمْ مَا كَانُوا يَخْفَوْنَ مِنْ قَبْلُ﴾^۲

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۶ - ۲۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و سوگند که حَقّاً ما انسان را آفریدیم و از اندیشه‌های او و وساوس نفس او (که پیوسته با او وسوسه می‌کند) با خبریم؛ و ما نسبت به او از رگ گردن او به او نزدیک‌تریم. * در آن هنگامی که دو فرشته بزرگوار ما که از طرف راست و چپ نشسته و بر اعمال خیر و شر او اطلاع دارند، هر فعلی که از نیک و بد انجام دهد، تلقی نموده و بگیرند و ضبط کنند. * هیچ گفتاری از او سر نزنند مگر آنکه آن دو فرشته رقیب و عتید مراقب و حاضر بوده و در ضبط آن دریغ ننمایند. * و سكرات مرگ به حق و واقعیت خود خواهد رسید، و این همان است که از او دوری می‌گزیدی. * و در صورت دمیده خواهد شد، و اعلان احضار خلائق در پیشگاه مقدس خدا زده خواهد شد؛ و این همان میعاد روز معهود و موعود است. * و هر صاحب نفسی و انسانی در پیشگاه خدا و محضر عدل او بیاید درحالی که با او یک راهنما و یک گواه خواهد بود. * سوگند که حَقّاً تو از این مسئله غافل بودی و ما پرده غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب بصیرت را کنار زدیم، و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می‌کند و به حقیقت آنها پی می‌برد).»

۲. سوره أنعام (۶) آیه ۲۸. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۹۰:

«بلکه برای مردم تمام آنچه را که سابقاً (در دنیا) مخفی می‌داشتند، ظاهر و آشکار می‌شود.»

و قال تعالى ايضاً: ﴿يَوْمَ يَدْعُ النَّاسُ أَسْتَأْتًا لِيُرَوْا أَعْمَلْتُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛^۱

قال الله تعالى: ﴿بِنُيِّ إِلَيْهَا إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾.^۲

لذا انسان چون تمام عملیات خود را ملاحظه می کند، نمی تواند انکار کند: ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾؛^۳ لذا انسان در آن وقت حسرت عود به حیات دنیا می برد و تمنا می کند که ای کاش این نامه عمل به دستم نیامده بود:

﴿يَوْمَ يَدْعُ نَعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ * فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ وَأَكْتَبِيَّة * إِنْ زُنْتُ أَنْي مَلَقِي حِسَابِيَّة * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ * وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلِيَّتِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَّة * وَلَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَّة﴾.^۴

۱. سوره زلزله (۹۹) آیات ۶-۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۷۵:

«در روز قیامت تمام مردم صادر می شوند (از کجا؟ از قبرها صادر می شوند) جدا جدا و دسته دسته به طور متفرق، برای آنکه اعمالشان به آنها نشان داده شود. * پس کسی که به اندازه سنگینی یک ذره کار خیری کرده باشد، آن را می بیند؛ * و کسی که به اندازه سنگینی یک ذره کار شری کرده باشد، آن را می بیند.»

۲. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۵۶:

«ای نور دیده من! اگر به وزن یک حبه از خردل در سنگی افتاده باشد، یا در آسمانها باشد و یا در زمین بوده باشد، خداوند آن را می آورد. حقا به درستی که خداوند لطیف و داناست، و مطلع از همه جهات.»

۳. سوره نساء (۴) آیه ۴۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۴۵:

«و در آن روز هیچ گفتاری را نمی توانند از خدا پنهان دارند.»

۴. سوره حاقه (۶۹) آیات ۱۸-۲۶. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۴:

«آن روزی است که جملگی شما عرضه داشته می شوید و هیچ عملی و کاری از اسرار و پنهانی های ↵

ای مردم، شب قدر است! مقدرات سال شما در امشب معین می‌شود! اگر در امشب خود را پاک نکنید، خداوند هم مقدرات را مطابق اعمال قرار می‌دهد. یک قدری رو به خدا آورید و از متابعت نفس اماره خودداری کنید! روزی می‌رسد که اعمال ما چون گرگ‌ها و مارهایی به ما حمله‌ور می‌شوند! در آن وقت حسرت و ندامت ثمری ندارد:

﴿وَمَنْ يَعْسُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ
عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ
الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾^۱

☞ شما پنهان نخواهد ماند. * اما آن کسی که به دست راست او نامه عملش داده شود، آن قدر مبتهج و مسرور و خوشحال است که پیوسته صدا می‌زند: "ای مردم بیایید جمع شوید و نامه عمل مرا بخوانید! * من به چنین روز حساب و جزایی اعتقاد و ایمان داشتم!" * چنین کسی پیوسته در عیش و زندگی دل‌پسند و خوشایند، متنعم است * و در بهشت‌های عالی مرتبه و رفیع‌الدرجه زیست می‌کند؛ * آن بهشت‌هایی که میوه‌هایش نزدیک و در دسترس است. * و به آنان چنین خطاب می‌شود که: "بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما این نعمت‌های خداوندی که به شما در مقابل آن اعمالی که در دنیا انجام دادید و سابقاً برای ما فرستاده‌اید، ارزانی داشته است! (در آن ایامی که گذشت و سپری شد؛ در آن ایامی که متمرّدین و منکرین چنان می‌پنداشتند که توپیر است، ولی خالی شد. از همه محتویات خالی شد؛ از شما و از همه آنان خالی شد. و آن ایام ظرفی بود برای تربیت و تکامل شما؛ آن ایام شما را خالی کرد و به چنین مقام و موقعی فرستاد. گوارا باد بر شما که بیدار بودید و در آن زمان بدان زمان و زمانه، بدان ظرف و مظروف دل‌ن بستید و خود را برای کوچ کردن و بار سفر بستن به این منزلگاه توپیر و پر محتوی آماده نمودید!) * و اما آن کسی که نامه عملش به دست چپ او داده شود، با نهایت شرمساری و سرافکنندگی و ذلت می‌گوید: "ای کاش نامه عمل من به من داده نشده بود! * ای کاش من از حساب و کتاب خود اطلاع پیدا نمی‌کردم و از سرگذشت خود چیزی نمی‌فهمیدم!"

۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۶ - ۳۸. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۴۳:

«و کسی که از یاد خداوند رحمان إعراض کند، ما می‌گماریم بر او شیطانی را که پیوسته با او قرین و ملازم است. * و آن شیاطین پیوسته آنان را از راه خدا باز می‌دارند و آنان چنین گمان ☞

ای مردم روزی می‌رسد که ما می‌گوییم: ای کاش رابطه با پیامبر اکرم و ائمه اطهار داشتیم و آنها را به کلی فراموش نمی‌کردیم:

﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلِيَّتِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَنوَيْتِي لِيَّتِي لَمْ أَخَذْ فُلَانًا حَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ حَدُولًا﴾^۱.

خدایا! سراپا گناهیم، ولی به تو ایمان داریم و به ائمه خود ایمان داریم:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَءَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾^۲.

مقداری مرثیه و مناجات و روضه و ختم سخن.

◀ می‌کنند که راه یافتگانند. * تا زمانی که بر ما وارد شود می‌گوید: ای کاش فاصله بین من و تو که شیطان قرین من هستی، به اندازه فاصله مغرب از مشرق بود؛ پس چه بد قرینی هستی!

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۷ - ۲۹. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۷:

«و روزی است که مرد ظالم و ستمگر به شدت دست خود را به دندان بگزد و بگوید: «ای کاش من با پیغمبر خدا راهی برقرار کرده بودم! * ای وای! کاش من فلان کس را دوست و یار خود نگرفته بودم! * حقا مرا از یاد خدا محروم ساخت، و مرا به وادی گمراهی سپرد پس از آنکه ذکر خدا بر من وارد شده بود؛ و شیطان خذلان‌کننده انسان است.»

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۳. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۱۲:

«بار پروردگارا! ما شنیدیم که منادی ندا درمی‌داد: «ایمان بیاورید و به وحدانیت این پروردگار عظیم اقرار کنید!» بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم، و اعتراف به عظمت و وحدت تو داریم؛ بنابراین، درخواست و دعای ما آن است که: ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، و از گناهان و سیئات ما درگذری، و ما را با ابرار و پاکان بمیرانی!»

مجلس روز بیست و سوم

اصناف شاهدان و گواهان بر اعمال انسان
در قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾^۱.

در روز قیامت پروردگار بر افعال انسان که در دنیا انجام داده، گواه می آورد؛
یک دسته از گواهان، انبیاء و ائمه اطهار و اولیاء خدا و مؤمنین صالح العمل اند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ
عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۲.

فی الکافی و تفسیر العیاشی عن الباقر علیه السلام: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطُ، وَنَحْنُ

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۸۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۲۳:

«و به یاد آور روز قیامت را که ما از هر گروه و امتی شاهد و گواهی برمی انگیزیم! و در آن روز به کافران نه اجازه سخن گفتن و عذر آوردن داده می شود، و نه توبه و عذر آنها مورد قبول واقع می شود.»

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۲۶:

«و ما هم چنان شما را امت وسط (گروه میانه رو و معتدل) قرار دادیم تا شما گواه بر مردم باشید، و رسول الله نیز گواه بر شما باشد.»

شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ حُجَّجُهُ فِي أَرْضِهِ وَ سَائِهِ.^۱

و پیغمبر اسلام گواه گواهان است:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۲؛

فی الإحتجاج عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديثٍ يذکر فيه أحوال

الموقف؛ قال عليه السلام:

«فَيَقَامُ الرُّسُلُ فَيُسْأَلُونَ عَن تَأْدِيَةِ الرِّسَالَةِ الَّتِي حَمَلُوهَا إِلَى أُمَّهْمِمْ، فَأَخْبَرُوا أَنَّهُمْ قَدْ

أَدُّوا ذَلِكَ إِلَى أُمَّهْمِمْ. وَ يُسْأَلُ الْأُمَّمُ فَيَجْحَدُ [فَيُجْحَدُونَ] - كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ

الَّذِينَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^۳ - فَيَقُولُونَ: ﴿مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾^۴.

فَتَسْتَشْهِدُ الرُّسُلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَيَشْهَدُ بِصِدْقِ الرُّسُلِ

وَ تَكْذِيبَ مَنْ جَحَدَهَا مِنَ الْأُمَّمِمْ، فَيَقُولُ لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ: «بَلَىٰ» ﴿فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^۵ «أَيُّ مُقْتَدِرٍ عَلَىٰ شَهَادَةِ جَوَارِحِكُمْ عَلَيْكُمْ بِتَبْلِيغِ الرُّسُلِ

إِلَيْكُمْ رِسَالَاتِهِمْ.

۱. الكافي، ج ۱، ص ۱۹۱؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۶۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۴۱:

«در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرموده‌اند:

آن امت وسط ما هستیم، و ما هستیم که گواهان خدا بر مخلوقاتش می‌باشیم، و حجت‌های

خدا هستیم در زمین او و در آسمان او.

یعنی در عالم ظاهر و باطن، در عالم غیب و شهادت، در عالم تحمل و أداء، فقط ما هستیم که

دارای این خصائص می‌باشیم.»

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۴۵:

«پس چگونه است در آن وقتی که ما از هر امتی گواهی بر اعمال آنها می‌آوریم، و سپس تو را ای

پیغمبر گواه بر اعمال آن گواهان می‌آوریم!»

۳. سوره أعراف (۷) آیه ۶.

۴ و ۵. سوره مائده (۵) آیه ۱۹.

كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾؟! فَلَإِيَّاسِطَيعُونَ رَدَّ شَهَادَتِهِ؛ خَوْفًا مِنْ أَنْ يَخْتِمَ اللَّهُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ، وَأَنْ تَشْهَدَ عَلَيْهِمْ جَوَارِحُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

وَيَشْهَدُ عَلَىٰ مُنَافِقِي قَوْمِهِ وَأُمَّتِهِ وَكُفَّارِهِمْ بِالْحَادِثِمْ وَعِنَادِهِمْ وَنَقْضِهِمْ عَهْدَهُ وَتَغْيِيرِهِمْ سُنَّتَهُ وَاعْتِدَائِهِمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ وَانْقِلَابِهِمْ عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ وَارْتِدَادِهِمْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ وَاحْتِدَائِهِمْ فِي ذَلِكَ سُنَّةً مَنْ تَقَدَّمَ هُمْ مِنَ الْأُمَّمِ الظَّالِمَةِ الخَائِنَةِ لَانبِيَائِهَا؛ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ: ﴿رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾.^۱

۱. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۶.

۲. الوافی، ج ۳، ص ۴۹۷. ترجمه:

«در احتجاج شیخ طبرسی - رحمة الله عليه - از امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی که احوال اهل موقف را بیان می کند، وارد است که: امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن گفتاری طویل در جواب به زندیقی که می گفت: "اگر در قرآن اختلاف و تناقض نبود، من در دین شما داخل می شدم"، فرمودند:

پس در محشر پیغمبران برپا می شوند و از آنها راجع به تأدیبه و تبلیغ رسالتی که آنها به امت هایشان داشتند پرسش می شود، پس خبر می دهند که به تحقیق رسالت خود را به امت هایشان رسانده اند. و از خود امت ها نیز پرسش می شود لیکن آنان انکار می کنند - هم چنان که خداوند تعالی فرموده است: ﴿هَرَأَيْتُمْ حَقًّا مَا از امت هایی که پیامبران را به سوی آنها فرستادیم، پرسش می کنیم، و حَقًّا از خود پیغمبران نیز پرسش خواهیم کرد﴾. - امت ها می گویند: ﴿ابتدا به سوی ما پیامبری که بترساند و بشارت دهد، نیامده است!﴾

در این حال آن پیامبران از حضرت رسول الله گواهی بر اعمال خود نسبت به تبلیغ امت هایشان می خواهند؛ پس رسول الله گواهی می دهد که: "خداوندا! این رسولان راست می گویند، و این امت های منکر دروغ می گویند." و رسول الله به یکایک از این امت ها می گوید: "آری، ﴿به سوی شما پیامبران با بشارت و انذار آمد و تبلیغ رسالت خود را نمود؛ و خداوند بر هر کاری تواناست﴾. یعنی مقتدر است که جوارح و اعضاء شما را به سخن در آورد؛ و آنان گواهی دهند که پیامبرانتان به سوی شما آمدند و ابلاغ مراتب رسالت خود را نمودند.

یک دسته دیگر از شهداء، ملائکه نویسنده به روی شانه‌های انسان است:

﴿إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱

«و كَلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرَتْ بِإِثَابِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ؛ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي، وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُودًا عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي، وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ.»^۲

و هم چنین خداوند خطاب به رسول الله نموده و می‌فرماید: ﴿ای رسول اکرم! پس چگونه است در آن زمانی که ما از هر اُمت و جماعت پیامبری را به‌عنوان گواهی و شهادت می‌آوریم، و تو را نیز برای گواهی و شهادت عمل آن پیامبران می‌آوریم؟!﴾

پس قادر به ردّ شهادت او نمی‌باشند؛ زیرا ترس آن دارند که خداوند بر دهان آنها مهر زند، و اینکه اعضا و جوارح آنها بر اعمالی که مرتکب می‌شدند شهادت دهند.

رسول خدا بر علیه منافقین و کفار قوم و اُمت خود به‌واسطه الحاد و عناد و نقض عهد و تغییر سنت و دشمنی با اهل بیتش، و اینکه آنان به اعقاب اصلی خود منقلب شدند و به ادبار ردیّه اولیّه خود مرتد گشتند و در این سیر و حرکت قهقری طابق النعل بالنعل به سنت امت‌های گذشته ظالمه و خائنه نسبت به انبیاء سالفه، اقتفاء و اقتداء نمودند، شهادت و گواهی می‌دهد.

چون آنان شهادت رسول خدا را استماع نمودند و (بر وخامت احوال خود واقف گردیدند)، همگی می‌گویند: ﴿ای پروردگار ما! شقاوت نفوس ما بر ما غلبه کرد، و ما از گمراه‌شدگان بودیم.﴾ (محقق)

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۷ و ۱۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«در آن هنگامی که دو فرشته بزرگوار ما که از طرف راست و چپ نشسته و بر اعمال خیر و شرّ او اطلاع دارند، هر فعلی که از نیک و بد انجام دهد تلقی نموده و بگیرند و ضبط کنند. * هیچ گفتاری از او سر نزنند مگر آنکه آن دو فرشته رقیب و عتید مراقب و حاضر بوده و در ضبط آن دروغ ننمایند.»

۲. مصباح‌المتهجّد، ص ۸۴۹، فقره‌ای از دعای کمیل. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۷۳:

«خدایا، پیامرز بر من هر سیئه و گناهی را که انجام داده‌ام! آن گناهی را که تو فرشتگان بزرگوار نویسنده خود را امر فرمودی که آنها را ثبت کنند؛ آن کرام کاتبین که بر حفظ من و اعمال من و بر ثبت و ضبط آثار من گماشته‌ای و آنان همه را ثبت کردند، و تو آنان را به همراه جوارح من گواهی بر من قرار داده‌ای. و هم‌چنین پیامرز گناهی را که به علت نهایت دقت و خفاء، از

یکی از اصناف شهداء، دست و پا و جلود است:

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لِمَ لَجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

وجه تخصیص سؤال آنها از جلود؛ وجه عدول از شهادت به انطاق.^۲

دست آن فرشتگان گذشت و آنها نتوانستند ثبت کنند ولی تو ثبت کردی، از نظر تو پنهان نشد! تو بر فراز آن فرشتگان مراقب من بودی و شاهد بر آنچه از آنان مخفی بود!

۱. سوره فصلت (۴۱) آیات ۱۹ - ۲۳. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۴ و ۱۹۹، ج ۵، ص ۲۹۲.

«روزی می‌رسد که دشمنان خدا همه در پیشگاه پروردگار حاضر می‌شوند، و حشر نسبت به آنها برقرار می‌گردد، و آنها همه در یک صف بسته می‌شوند و آماده برای سؤال و جواب قرار می‌گیرند. * و چون جملگی محشور شدند و فرقه‌فرقه و دسته‌دسته گردیدند و هر صف و گروه و فرقه‌ای در محلّ خاص و مختصّ خود قرار گرفت، همه را برای بازپرسی و برای شهادت اعمال می‌آورند؛ و چون در مقابل آتش قرار گرفتند، علیه آنان شهادت می‌دهند گوش‌های آنان و چشم‌های آنان و پوست‌های بدن آنان، به آنچه آنان در دنیا کارشان این بود که بجای می‌آوردند. * به پوست‌هایشان می‌گویند: «چرا بر ضرر ما گواهی می‌دهید؟!» آنها در پاسخ می‌گویند: «خدا ما را به سخن درآورده است؛ آن خدایی که همه چیز را گویا کرده و به سخن درآورده است؛ همان خدایی که شما را در ابتدای آفرینش خلق نمود و بازگشت شما هم به سوی اوست. * شما در دنیا چنین قدرتی نداشتید که بتوانید پنهان کنید که گوش‌هایتان و چشم‌هایتان و پوست‌هایتان علیه شما تحمل شهادت نکنند؛ و لیکن چنان می‌پنداشتید که بسیاری از اعمالی که انجام می‌دهید خدا نمی‌داند. * و این گمان و پندار شما که نسبت به پروردگارتان چنین گمان بردید و چنین پنداشتید، شما را از مقام و منزلت خود ساقط کرد و به پستی کشانید و بالتّیجه از زیانکاران شدید!»

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون نحوه شهادت اعضاء و جوارح در قیامت رجوع شود به معاد شناسی،

ج ۷، مجلس چهل و هفتم.

هم چنین زمان و مکان و بقاع و مساجد و غیره نیز بر عمل انسان گواهی می دهند:^۱

﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۲

و قال تعالى: ﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا * يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَوْحَىٰ لَهَا﴾^۳.

البته معنی شهادت همان شهود و حضور است. چون انسان تمام عملیات را در روز قیامت با دیدگان خود می بیند که فلان کار را در فلان زمان و فلان مکان انجام داده است لذا زبانش بسته و خموش می گردد. ختم سخن با روضه مناسب.

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون نحوه شهادت زمان و مکان در قیامت رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۷، مجلس چهل و هشتم.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۰. *امام شناسی*، ج ۲، ص ۱۶۲:

«ما این ایام روزگار را پیوسته در میان مردم به اختلاف احوال و انقلاباتی در گردش می آوریم و برای هر گروهی نوبتی خاص برای امتحانات خود مقرر می داریم؛ تا آنکه مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود و خداوند از شما (مانند علی بن ابی طالب را که دارای مقام یقین و وصول به اعلی درجه توحید است) گواه بر اعمال و رفتارتان بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.»

۳. سوره زلزله (۹۹) آیه ۲-۵. *معاد شناسی*، ج ۶، ص ۲۷۶:

«و آنچه در درون زمین است، آن را بیرون کند و آشکار نماید. (دسته دسته، مجتمع و متفرق، همه از قبرها بیرون می آیند؛ برای چه؟ برای اینکه اعمالشان به آنها نشان داده شود.) * انسان می گوید: چرا چنین است؟! * چرا این زمین از اخبار و داستانها بازگو می کند؟! چگونه از حالات من خبر می دهد؟! * آری خداوند به او وحی کرده است!»

مجلس روز بیست و چهارم

حقیقت أعراف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَانِهِمْ﴾^۱.

از آیات شریفه قرآن و تفاسیر استفاده می شود که بین بهشت و جهنم مکانی است مرتفع که مردانی که حاکم بر بهشتیان و جهنمیان هستند، در روی آن مکان مرتفع با این دو دسته گفتگو دارند. آنها ائمه اطهارند که هر دو دسته را می بینند و مقام هریک را در جنت و نار تعیین می کنند.

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَانُكُمْ
الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ
الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ
فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُرَبَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ *

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۴۶. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۴:

«و بر اعراف مردانی هستند که هریک از بهشتیان و دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان می شناسند.»

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ * فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَانُكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَانُكُمْ وَبئْسَ الْمَصِيرُ * أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۱﴾

علت آنکه خداوند علیّ اعلیٰ منافقین را اختصاص به [ظاهر] باب داده، آن

۱. سوره حدید (۵۷) آیات ۱۲ - ۱۶. ترجمه:

«در روز بازپسین می بینی تو ای پیغمبر که نور مردهای مؤمن و زنان مؤمنه در پیشاپیش آنها حرکت می کند و از طرف راستشان در حرکت است. و برای آنها بشارت است که امروز در بهشت هایی که در زمین آن نهرهایی جاری است، جاودانه سکونت خواهید نمود؛ و این فوز و کامیابی بزرگی است. * روز قیامت روزی است که مردان و زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: "شما به ما نظری کنید و نگاهی بیندازید تا بدین وسیله ما از نور چهره شما، مقداری برای خود بهره برداشته و اقتباس کنیم!" به آنها در پاسخ گفته می شود: "شما به عقب و قهقرا برگردید و از آنجا طلب نور کنید!" در این حال بین این دو دسته، دیواری زده می شود که دری دارد، و آن در ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است. * (چون بین منافقان و مؤمنان دیوار زده می شود، و سوراخ کشیده می شود) منافقان به مؤمنان می گویند: "مگر ما با شما در دنیا نبوده ایم و معیت نداشته ایم؟! مؤمنان در پاسخ می گویند: "آری، ولیکن شما خود را به فتنه و فساد انداختید و پیوسته انتظار کشیدید و در شک و تردید بسر بردید و آرزوهای دراز شما را فریفت تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ گریبانتان را گرفت، و آن غرور (و شیطان و نفس گول زننده و فریب دهنده) شما را گول زد و با خدعه و مکر شما را در غفلت نگاه داشت تا ناگهان امر خدا آمد و کار از کار گذشت. * پس در امروز از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوض و فدا قبول نمی شود (که فدیة بدهید و از آتش برهید). مأواي شما آتش است؛ آن آتش مولای شماست و بد بازگشتی است. * آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل های آنان که ایمان آورده اند، به ذکر خدا خاشع شود و در برابر آنچه به حق نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟! و همانند کسانی نباشند که پیش از این به آنها کتاب آسمانی داده شد و سپس زمان طولانی بر آنان گذشت، و در نتیجه قلوب آنها قسی و سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق شدند!" (محقق)

است که: چون آنها به واسطه نفاق خود ظاهر و باطنشان دوتا بوده است و با مؤمنین در جهت ایمان ظاهری اشتراک دارند، لذا از ظاهر باب معذبند. آنها بر ظاهر واقعد؛ به طوری که اگر نظرهای آنها از ظاهر به باطن تجاوز کند، در رحمت خداوند داخل می شوند، و اختلاف در ناحیه ادراک آنهاست. بنابراین، دیوار یکی است؛ یک دسته که در باطن دیوار واقعد در رحمت، و دسته ای که در ظاهرند دائماً معذب به عذاب الیم الهی خواهند بود.

آری، آن سور و دیوار همان راهی است که انسان به سوی خدا طی می کند در دنیا، و در آخرت به صورت دیوار مجسّم می گردد. مردمانی که در دنیا از این سلوک به باطن دنیا پی برده و آخرت را فراموش نمودند، در آخرت در باطن این سور واقع می شوند؛ و مردانی که در دنیا از ظاهر دنیا تجاوز نکرده و همیشه خود را به مادیات مبتلا ساخته اند، در آن دنیا در ظاهر دیوار قرار خواهند گرفت. کما آنکه در آیاتی از قرآن تلویحاً و تصریحاً اشاره بدین معنی شده است:

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ * أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِيْ أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ﴾^۱

و قال ايضاً: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غٰفِلُونَ * أُولَٰئِكَ مَا لَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲.

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۷ و ۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۴۹:

«این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می دانند و البته از آخرت غافلند. * آیا با خود اندیشه نمی کنند که خداوند آسمانها و زمین و تمام موجوداتی که در میان آنهاست نیافریده است مگر به حق و زمان مشخص؟! و همانا بسیاری از مردم به دیدار پروردگار خود کافرند.»

۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۷ و ۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۳۹:

«و حقاً آن کسانی که امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند و به زندگی پست دنیوی قناعت کرده اند و ﴿

بالجمله خداوند در قرآن، کیفیت آن دیوار [را] که نامش اعراف است، بیان

می‌کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ * هُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ * وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ * وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَتِهِمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهْتُولَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَلُهُمْ كَمَا نَسُوا

﴿بدان دل داده و اعتماد نموده و سکون و آرامش خود را در آن قرار داده‌اند، و آن کسانی که از آیات

ما در غفلت هستند، * حقا محل و مأوی آنان در پاداش چنین کرداری که نموده‌اند، آتش است.﴾

لِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِعَاقِبَتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١﴾

۱. سوره اعراف (۷) آیات ۴۰ - ۵۱. ترجمه:

«حقاً کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند و از پذیرش آنها ترفع و بزرگ‌منشی می‌نمایند، درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود؛ و داخل در بهشت نمی‌گردند تا آن وقتی که شتر در سوراخ سوزن داخل شود، و این‌طور ما مجرمان را جزا خواهیم داد. * و برای آنان از (آتش) جهنم فراش و بستری است، و بر روی آنها نیز پوشش‌هایی (از آتش) است؛ و ما این‌گونه ظالمان را جزا می‌دهیم. * و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند - و البته ما بیش از وسیع کسی به او تکلیف نمی‌کنیم - آنان اهل بهشتند، و پیوسته و به‌طور جاودان در آن زیست می‌کنند. * و ما از دل‌ها و سینه‌های آنان هرگونه غل و آلودگی را بیرون کشیدیم. و در بهشت در زیر قصرهایشان نه‌رهایی جاری است؛ و می‌گویند: "سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد؛ و اگر هرآینه خداوند ما را بدین‌جا هدایت نمی‌فرمود، ما هیچ‌گاه خودبه‌خود در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم. همانا رسولان خدا ما را به حق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند." و آنگاه بر آنان ندایی رسد که: "این است آن بهشتی که در پاداش اعمالی که شما در دنیا بجای می‌آورده‌اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است." * و آنگاه بهشتیان به جهنمیان ندا می‌کنند که: "آنچه را که پروردگار ما به ما وعده داده بود، همه را حق و استوار یافتیم؛ آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود، حق و استوار یافتید؟!" در جواب می‌گویند: "آری!" و در این وقت اعلان‌کننده‌ای در میان آنها اعلان می‌کند که: "لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!" * ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می‌بندند، و آن راه را کج و معوج می‌جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند. * و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است. و بر قسمت‌های بالای آن حجاب که اعراف آن باشد، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‌شناسند. و افرادی که (بر قسمت‌های پایین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا می‌کنند که: "سلام باد بر شما!" * و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند، گویند: "بار پروردگارا! ما را با قوم ستمگر، یک‌جا قرار مده و با معیت آنان ما را مگذار!" * و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانی را که از سیما و علائمشان می‌شناسند ندا می‌دهند که: "آنچه را که شما اندوختید و جمع کردید، و آنچه را به ﴿

ختم سخن با روضه مناسب.

◀ مباحات و سرافرازی و بلندپروازی و استکبار بدان اتکاء داشتید، هیچ‌گونه دستی از شما نگرفت و سودی نبخشید و شما را در امروز بی‌نیاز ننمود! * آیا نمی‌بینید این بهشتیان را که شما در دنیا سوگند یاد می‌کردید که خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمی‌گرداند و در بهشت داخل نمی‌کند (چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشت‌ها مسکن گزیده‌اند!) و این اصحاب اعراف به این بهشتیان خطاب می‌کنند که: ”داخل شوید در بهشت، بدون هیچ‌گونه خوف و اندیشه، و بدون هیچ‌گونه حزن و غصه‌ای که در شما راه نخواهد یافت!“ * و اهل جهنم در این حال اهل بهشت را ندا دهند که: ”از آب و طعامی که خداوند شما را روزی فرموده است، قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را بهره‌مند سازید!“ اهل بهشت در جواب گویند: ”آب و طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام فرموده است. * بر آن کسانی که دین خود را لهُو و لعب پنداشتند و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت.“ پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند، و آنکه آیات ما را انکار می‌کردند، ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمی‌دهیم و در بوتۀ نسیان و فراموشی می‌اندازیم.“ (محقق)

مجلس روز بیست و پنجم

حقیقت معاد جسمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿فَإِمَّا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾^۱

تمام ملئین عالم بر معاد اتفاق دارند، و اسلام نیز به دو چیز بیش از هر چه اهمیت داده است: یکی توحید و پابند بودن به مبدأ، و دیگری معاد؛ و لیکن باید دانست که معاد، معاد جسمانی است. انسان با همین بدن در صحرای محشر حاضر می شود. کسانی که فقط قائل به معاد روحانی هستند، کلماتشان مخالف عقل و نقل است؛ زیرا معاد رجوع اشیاء است بتمام ذاتها به مبدئشان: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾^۲

۱. سوره نازعات (۷۹) آیه ۱۳ و ۱۴. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۹۱:

«یک زجره و یک تکان به آنها زده می شود * که ناگهان همه از میان قبرها بیرون ریخته و در صحرای قیامت حاضر می شوند. در آن زمینی که مسطح و مستوی است، کوه و تپه ندارد، پستی و بلندی ندارد، در آنجا که هیچ چیز روییده نشده است، همه حاضر می شوند.»

۲. سوره اعراف (۷) ذیل آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۵۴:

«همان طور که خداوند عزوجل شما را از جایی ابتدا کرد و بدو و نشأ شما را از آنجا سرشت و آفرید و مقدر فرمود، به همان جا بازگشت خواهید کرد.»

بنابراین معاد روح، معاد انسان نیست. لحوق بدن به نفس، ضروری است؛ زیرا معاد اشیا ضروری است، و شیء، بدن و روح است معاً.^۱

در احتجاج از حضرت صادق علیه السلام در کلامی که حضرت با زندیق

می فرمایند، چنین است:

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةٌ فِي مَكَانِهَا؛ رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فُسْحَةٍ، وَ رُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَ ظُلْمَةٍ. وَ الْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَابًا [كما] مِنْهُ خُلِقَ؛ وَ مَا تَقْدِفُ بِهِ السَّبَاعُ وَ الْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا فَمَا أَكَلَتْهُ وَ مَرَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَ يَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ وَزَنَهَا. وَ إِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ؛ فَإِذَا كَانَ حِينَ الْبَعْثِ مُطْرَبَتِ الْأَرْضِ مَطْرَبَ النُّشُورِ، فَتَرَبُّو الْأَرْضَ. ثُمَّ تَمَخَّضَ مَخْضَ السَّقَاءِ، فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ وَ الزَّبْدِ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مَخَّضَ؛ فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ [إِلَى قَالِبِهِ]، فَيَنْقَلُ بِإِذْنِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ. فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا، فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكَرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا."^۲

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون معاد جسمانی رجوع شود به معادشناسی، ج ۶، ص ۱۶۰.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۰. ترجمه:

«به درستی که روح در محل خود مقیم است؛ روح فرد محسن و نیکوکار در فسحت و روشنایی، و روح فرد مسیء و بدکار در تنگی و ظلمت. و اما بدن به صورت همان خاکی درمی آید که از آن آفریده شده است؛ و همه آنچه را که حیوانات درنده و حشرات از بدن انسان خورده اند و پاره کرده اند و دفع نموده اند، تمامش در خاک در نزد کسی که هیچ ذره ای در ظلمات زمین از او پنهان نیست و کسی که تعداد و وزن تمام اشیا را می داند، محفوظ است. و تحقیقاً خاک موجودات ذی روح در میان خاک های دیگر به منزله طلایی است که در خاک نهاده شده باشد؛ پس چون زمان قیامت درمی رسد، آسمان بر زمین می بارد ولی بارش زندگی و حیات و برانگیختگی، و بر اثر آن زمین حیات به خود می گیرد و نمو می کند. و سپس مردم مانند مشک آب به هم می خورند، و تمام ذرات بدن ها که در ←

نظیر این روایت زیاد است که در هنگام بعث باران می بارد؛ ولی می توان گفت که آن باران شاید با این باران معمولی تفاوتی داشته باشد. این باران زنده کننده زمین است و آن باران اقتضایش زنده کردن اجساد مردگان است:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ * وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾^۱

و هم چنین در سوره حج در وسط آیه پنجم می فرماید: ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ سَخِيَ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۲.

◀ زمین منتشر شده است و هر ذره اش در یک جا افتاده، به واسطه زده شدن جمع می شود؛ مانند ذرات طلا که به علت شستشوی با آب از خاک و شن جدا می شود، و مانند کره ای که در میان دوغ مخلوط است و به واسطه حرکت مشک از دوغ جدا می گردد. پس بنابراین، خاک بدن هر نفسی با هم جمع شده و به قالب خودش می رود و به اذن خدا به آنجایی که روح مکان دارد انتقال می یابد. پس از آن صورت ها به اذن مصورش به هیئت اولیه شان بازمی گردند و روح در آنها داخل می شود، که ناگهان انسان خود را مستوی و تمام عیار مشاهده نموده و چیزی را از خودش نمی تواند انکار نماید. «محقق»

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۹ - ۱۱. *امام شناسی*، ج ۱۱، ص ۳۵۱، تعلیقه ۱:

«و ما از آسمان آب با برکت را (باران را) پایین آوردیم؛ و با آن آب باغ های میوه و کشت های درو شدنی از حبوبات را رویانیدیم، * و درخت های خرما که سر برافراشته و دارای دانه های ریز طلع است که منظم و مرتب بر روی هم در غلاف خود چیده شده است، نیز رویانیدیم. * اینها را روزی برای بندگان قرار دادیم؛ و به واسطه آن آب باران شهر و زمین مرده را زنده نمودیم. و از این قبیل است خروج از قبرها و زنده شدن مردگان.»

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۵ - ۷. *معاد شناسی*، ج ۶، ص ۴۱:

«(ای رسول ما) می بینی زمین را که فروکش کرده و خاموش و بی اثر شده است! پس چون ما از آسمان آب باران بر آن می فرستیم، به حرکت و اهتزاز درمی آید و نمو و رشد می کند، و از هر ▶

معاد یک نوع تبدیل و تبدلی بیش نیست. هزاران قسم از این تبدلات را در جریان روزانه خود ملاحظه می‌کنیم، بدون آنکه نسبت به آنها تعجبی نموده باشیم. و علت آن است که ما به واسطه وقوع و ملاحظه زیادی از آنها، با آنها انس گرفته‌ایم؛ مثلاً این درختی که اصلش یک تخم بسیار کوچک بوده بعد در زمین درختی تنومند می‌گردد، شاخه می‌دهد، سر به آسمان بلند می‌کند، میوه‌های گوناگون می‌دهد، ریشه‌هایش در زمین می‌دود و مواد غذایی با حباب‌های ریشه‌ها و هم‌چنین با سبزی برگش مواد حیاتی از خورشید می‌گیرد، بسیار شگفت‌انگیز است؛ ولی به علت وقوع آن در نزد ما بسیار عادی است.

معاد یک داستان از امثال این تغیرات است؛ لذا پروردگار در سوره حج در

اول آیه پنجم می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأُنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۝۱﴾

﴿ جفت با بهجت و سرشار در روی آن می‌روید. * و این دلیل بر آن است که فقط خداوند حق است و او مردگان را زنده می‌کند و او بر هر چیز قدرت دارد و تواناست؛ * و دلیل بر آن است که ساعت قیامت فرا می‌رسد و شکی در آن نیست و خداوند آنان را که در قبرها خوابیده‌اند برمی‌انگیزاند. »

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۵. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۶۲:

«ای مردم! اگر از بعث و برانگیخته شدن انسان، و زنده شدن و قیام او در پیشگاه خدای عزوجل در شک هستید، بدانید که: ما ابتدای آفرینش شما را از خاک قرار دادیم، و پس از آن از نطفه، و سپس از علقه، و پس از آن از مُضْغَه با خلقت کامل شده یا کامل نشده (و البته قبل از اینکه ﴿

داستان کرم ابریشم - از تخم، و زنده شدن، و پوست عوض کردن، و خواب رفتن، و پيله بستن، و پروانه شدن - معادهایی است برای او؛ درحالی که اگر انسان نمی‌دید، هیچ باور نمی‌کرد که این پروانه هیچ شباهتی به آن کرم طویل داشته باشد.^۱ لذا اگر انسان واقعاً قدری در تغیرات این عالم عمیق شود، می‌بیند که معاد انسان بسیار ساده است:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقَدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲.

↪ صورت‌بندی کنیم، کامل نبود و بدون صورت بود، بعد صورت آفریدیم و خلقتش کامل شد، تا برای شما (قدرت خویش را) روشن و آشکار کنیم. و آنچه بخواهیم در رحم مادر مستقرش می‌نماییم تا زمان مشخص و معینی که باید پا از رحم به دنیا گذارد، و سپس شما را به صورت طفلی از رحم بیرون می‌آوریم، و پس از آن شما را (همین‌طور مرحله به مرحله جلو می‌بریم) تا به مقام رشد و استحکام خود برسید. بعضی از شما (قبل از پیری) وفات می‌یابد و بعضی دیگر به پست‌ترین مراحل زندگانی و ضعیف و ناچیزترین دوران عمر بازگشت می‌نماید، تا آنجا که بعد از علم و آگاهی چیزی نداند. و زمین را می‌بینی ساکت و صامت و بی‌حرکت و خموش؛ چون ما بر آن آب از آسمان فرود آریم، به اهتزاز و جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و بارور می‌گردد، و از هر جفت با بهجت و طراوتی می‌رویاند.»

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مراحل تکون کرم ابریشم رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. سوره یس (۳۶) آیات ۷۸ - ۸۳. *معاد شناسی*، ج ۶، ص ۴۸ - ۵۲:

«رفت آن مرد عرب از میان قبرستان استخوان پوسیده‌ای را برداشت و به نزد رسول الله آورده و با دست خود فشار داد؛ استخوان پوسیده خرد شد و به صورت گرد و خاکستر درآمد. آنها را در پیش پیغمبر به روی زمین ریخت و گفت: "ای محمد! تو می‌گویی خداوند اینها را زنده می‌کند؟!"» ↪

ختم سخن با روضه مناسب.

« اما این مرد مسکین آفرینش خود را فراموش نموده است! * بگو ای پیغمبر: "این استخوان را زنده می‌کند آن کسی که در اولین وهله آن را ایجاد نموده است. آن قادر متعالی که این استخوان را از عدم به وجود آورد و از نیستی لباس هستی پوشانید، آن خداوند دوباره آن را حیات می‌بخشد، و او به هر آفرینشی داناست. * آن خداوندی که برای شما از درخت سبز آتش درست می‌کند و شما از آن وقود و آتش‌گیرانه می‌گیرید و آتش درست می‌کنید." * آیا آن کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که مثل این مردم را خلق کند؟! بله، بله، می‌تواند خلق کند! و نه تنها خالق است بلکه خلاق است (یعنی استاد خلقت است؛ در قدرت و خلقت بدون حصر و اندازه و حد، توان دارد. قدرتش در خلقت عجیب و علمش نیز حیرت‌آور است، و هر دوی آنها بدون حد و نهایت است.) * این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، این است که به او بگوید: "بشو!" و به مجرد این گفتار، می‌شود. پس پاک و منزّه و مقدّس است و سبوح و قدّوس است آن پروردگاری که جان و روح و حقیقت و ملکوت هر موجودی به دست اوست، و شما همگی به سوی او بازگشت خواهید نمود.»

مجلس روز بیست و ششم

ادله عقلی و نقلی بر معاد جسمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ
الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱

در روز گذشته آیاتی راجع به معاد جسمانی معروض شد که از آیات شریفه
قرآن استفاده می‌شود که خداوند هنگام بعث، باران می‌فرستد؛ آن باران مردگان را
زنده می‌کند. آیه عنوان مطلب، اشاره بدین معنی دارد.

﴿هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ * نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ * أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ *
ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ * نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ

۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۹. ترجمه:

«و از آیات و نشانه‌های او این است که تو زمین را فرو افتاده و بی حرکت می‌بینی؛ اما چون ما آب
را از آسمان بر آن فرود آوریم، به اهتزاز و جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند. آری، تحقیقاً همان
کسی که آن را حیات و زندگی بخشید، قطعاً زنده‌کننده مردگان نیز می‌باشد؛ به درستی که خداوند
بر هر چیزی قادر و تواناست.» (محقق)

نُبَدِّلْ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِعْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَدْكُرُونَ *
 أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ حَسْبُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَبًا فَظَلْتُمْ
 تَفَكَّهُونَ * إِنَّا لَمَغْرُمُونَ * بَلْ لَحْنٌ مَّحْرُومُونَ * أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * ءَأَنْتُمْ
 أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ حَسْبُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ * أَفَرَأَيْتُمْ
 النَّارَ الَّتِي تُورُونَ * ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ حَسْبُ الْمُنْشِئُونَ * حَسْبُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً
 وَمَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۱.

۱. سوره واقعه (۵۶) آیات ۵۶ - ۷۴. ترجمه:

«این است کیفیت پذیرایی از شما از جهت خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها در روز پاداش و کیفر! * ما شما را آفریدیم و از کتم عدم به وجود آوردیم و از نیستی محض لباس هستی در تن نمودیم؛ پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟! * پس شما به من خبر دهید از منی‌ها و نطفه‌هایی که در رحم‌ها می‌ریزید! * آیا شما آنها را می‌آفرینید یا ما آفرینندگان آنها هستیم؟! * ما مردن را در میان شما تقدیر و مقدر کردیم، و ما چنان نیستیم که در اراده و امر ما کسی بتواند بر ما پیشی گیرد و سبقت کند و بالتیجه ما عقب بیفتیم و در آنچه اراده نمودیم فتور و سستی پیدا شود؛ ما آنچه را که تقدیر می‌کنیم همان خواهد بود. * و ما این مرگ را برای شما معین نمودیم تا اینکه امثال شما را تبدیل نماییم، و شما را در عالمی و در خلقتی که نمی‌دانید وارد کنیم و به ایجاد و کیفیت آفرینشی که نمی‌دانید انشاء و ایجاد کنیم. * و تحقیقاً که کیفیت نشأت یافتن اولیة خود را شناختید، پس چرا متذکر نمی‌گردید؟! * پس شما به من خبر دهید از آن زراعت‌هایی که می‌کارید؛ * آیا شما آن زراعت‌ها را رشد می‌دهید و سرسبز می‌کنید، یا اینکه ما رشد دهنده و سرسبز کنندگانیم؟! * اگر بخواهیم هرآینه (کشت و زرع شما را) خاشاک خرد و ریزریز شده می‌گردانیم، آن وقت است که از سرنوشت کار خود تعجب کرده و از آفتی که به زراعتتان رسیده متأسف گردیده و ماجرا را برای یکدیگر بازگو نموده * و بگویید: "به راستی که در غرامت و خسارت سنگینی واقع شدیم؛ * بلکه ما محروم شدگانیم (و دیگر چیزی نداریم تا حوائج زندگی خود را فراهم سازیم!) * آیا ندیده‌اید آبی را که می‌آشامید؟! * آیا شما آن را از ابرها فرود آوردید یا ما فرود آوردیم؟! * اگر ما می‌خواستیم، آن آب (شیرین و مطبوع و گوارا) را تلخ می‌کردیم؛ پس چرا شما سپاس خداوند ↵

البته مقصود از «تبدیل امثال» اتحاد نوعی و اختلاف شخصی نیست؛ زیرا که «مَثَلُ الشَّيْءِ هَذَا الْمَعْنَى غَيْرُ الشَّيْءِ»، و حجت بر منکرین حشر تمام نمی‌شود. کما آنکه در آیات دیگر از جمله آیه: ﴿لَخُنَّ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا﴾^۱ و آیه: ﴿بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۲ [مسئله] راجع به اتحاد شخصی و اختلاف صور انسان [است، که] در هر آنی صورت دیگری به خود می‌گیرد. صورت همین انسان، دائماً عوض می‌شود، و غذا بدل مایته‌حلل است؛ فقط یگانه چیزی که به این صور مختلفه اتحاد می‌دهد، همان اتحاد روح است.

آب مُبَدَّلٌ شَدَّ فِي هَذِهِ جَوَّاحِدٌ بَارِعٌ عَكْسُ مَا وَ عَكْسُ اخْتِرَاقٍ بِرُقَرَارٍ^۳

در حشر هم همان روح به این جسم با صورت دیگری تعلق می‌گیرد.

لذا باید گفت که خلقِ مثلِ آنها، إعادة آنها نیست و معاد عبارت است از إعادة. خداوند در بعضی آیات تعبیر به مثل نمی‌کند، بلکه می‌فرماید خود آنها را زنده می‌کنیم:

﴿را بجای نمی‌آورید؟! * آیا متوجه هستید آتشی را که می‌افروزید؟! * آیا شما درخت آن را ایجاد کردید و پدید آوردید یا ما ایجاد کردیم؟! * ما آن آتش را خلق کردیم؛ و برای نیازمندان (در رفع سرما و روشنی و طبخ غذا و غیرها) متاعی نیک نمودیم! * پس ای رسول ما، تو خدایت را با تسبیح به اسم پروردگار عظیمت یاد کن!﴾ (محقق)

۱. سوره انسان (۷۶) آیه ۲۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۵۹:

«ما ایشان را آفریدیم و بنیان وجودی و کبان آنها را استوار نمودیم، و زمانی که بخواهیم مثل‌ها و شکل‌ها و مانده‌های آنان را البته تبدیل می‌نماییم.»

۲. سوره ق (۵۰) آیه ۱۵. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۴۸، تعلیقه:

«بلکه ایشان نسبت به خلقتی جدید در اشتباه هستند. (اشتباه ایشان این است که آنفاناً در خلق جدیدی هستند و این را ادراک نمی‌کنند. در عالم خلقت این موجودات همواره در حرکتند و هر روز یک لباس تازه‌ای می‌پوشند، و خَلَقًا بَعْدَ خَلْقٍ و حالتی بعد از حالتی پیدا می‌کنند.)»

۳. مثنوی معنوی، دفتر ششم.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُمُ الْجَبَلُ بِقَدْرِ عَلَىٰ أَنْ تَحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾؛^۱

و قال ايضا: ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾؛^۲

و ايضا: ﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ﴾.^۳

داستان ابراهیم خلیل و مکالمه او با خداوند، راجع به احیاء موتی، این مطلب را روشن می کند:^۴

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَئِن لَّا يُطْمِئِنُّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.^۵

۱. سوره احقاف (۴۶) آیه ۳۳. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۶۰:

«و آیا این منکران و کافران نمی بینند که خداوندی که آسمانها و زمین را بیافرید و در خلقت آنها عاجز و خسته نشد، قدرت دارد که مردگان را زنده کند؟!»

۲. سوره عادیات (۱۰۰) آیه ۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۲۵:

«آیا انسان نمی داند: آن زمان که قبرها شکافته شود؟!»

۳. سوره انفطار (۸۲) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۹۲:

«و آن زمانی را که قبرها شکافته گردد و آنچه در میان آنهاست بیرون آید.»

۴. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۲.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۶:

«و یاد بیاور آن زمانی را که حضرت ابراهیم گفت: "پروردگارا! به من نشان بده چگونه زنده می کنی تو!" خداوند در پاسخ پرسش ابراهیم می گوید: "آیا تو به این معنی ایمان نداری و نرسیده ای؟" گفت: "بلی ایمان دارم و رسیده ام، ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم؛ می خواهم آن طور دریای دل من آرام بگیرد که در آن هیچ موجی مشاهده نشود و هیچ اضطرابی نباشد." خطاب رسید: "برو چهار مرغ پرنده بگیر و آنها را بیاور در خانه که با تو انس بگیرند، و بعد آنها را بکش و قطعه قطعه کن و در یک هاون چنان بکوب که همه اجزاء و ذرات آنها در هم داخل شود، و ←

و هم‌چنین رجعت در امم سالفه نمونه‌ای از معاد است. و با وجودی که آیات قرآن بر آن دلالت دارد، انکار معاد جسمانی از متدینین به قرآن مشکل است؛ [زیرا] «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِي مَا يَجُوزُ وَ فِي مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ».

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ لَبِثْتُمْ لَبِثْتُمْ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةً عَامًا فَأَنْظِرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ أَنْظِرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظِرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱.

ختم سخن.

◀ سپس در بالای هریک از این کوه‌ها یک جزء از آن را بگذار! و پس از آن، آنها را یک‌یک صدا بزنی، می‌بینی که آنها با شتاب به سوی تو می‌آیند؛ و بدان که خداوند عزیز و حکیم است. «

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۰.

«حضرت ارمیا عبورش در میان بیابان به قریه‌ای افتاد. دید که سقف‌های این قریه فرود آمده و خراب شده، و اهل قریه همه مرده‌اند و استخوان‌هایشان از هم متفرق و جدا جدا شده و بدن‌های آنان در این قریه افتاده است. از روی تعجب و بزرگ شمردن مطلب گفت: «چگونه خداوند این افراد کثیر را که بدین صورت درآمده‌اند، بعد از مردنشان زنده می‌کند و حیات جدید می‌بخشد؟» خداوند او را صد سال میرانید؛ خداوند جل‌وعزّ پس از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب فرمود: «چقدر در اینجا درنگ کردی؟» ارمیا نگاهی به این طرف و آن طرف کرد و گفت: «یک روز یا مقداری از یک روز!» خداوند به او خطاب کرد: «بلکه درنگ تو در اینجا صد سال است، صد سال! نگاهی به خوراکی و آشامیدنی که با خود آورده بودی ببنداز و ببین ابداً تغییر نکرده است! حالا نگاهی به الاغت بکن، و بدان که ما تو را یک آیت الهیه برای مردم قرار داده‌ایم؛ یک آیه و علامت برای قدرت و عظمت و جلال خود. و نگاهی به استخوان‌ها بنما، و ببین چگونه ما آنها را از زمین بلند کرده و به هم متصل نموده و سپس گوشت به روی آنها می‌پوشانیم!» چون زنده شدن مردگان بدین طرز برای او واضح و روشن شد، گفت: «می‌دانم که خداوند بر هر چیز تواناست.»

مجلس روز بیست و هفتم

جایگاه نیت در اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۱

عباداتی که انسان انجام می دهد، سه قسم است:

اوّل: حصول رضای الهی؛

دوّم: حصول ثواب؛

و سوّم: خوف از عقاب.

فی نهج البلاغة أنّه قال: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ وَإِنَّ قَوْمًا

عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.»^۲

۱. سوره بینه (۹۸) آیه ۵. رساله لبّ اللباب، ص ۴۲، تعلیقه:

«و مأمور نشده اند جز اینکه خداوند را به گونه ای بپرستند که دین را برای وی خالص کرده باشند.»

۲. نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۱۸۹. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۴:

«دسته ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می کنند، این عبادت

تاجران است؛ و دسته ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت بندگان

است؛ و دسته ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می کنند، این عبادت آزادگان است.»

و عن الصادق عليه السلام قال: «إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ طَلْبًا لِلثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.»^۱

البته بعضی قائلند بر بطلان عبادت بر غیر رضای خدا؛^۲ گرچه از خوف نار یا رغبت به ثواب باشد. مانند ابن طاووس - علیه الرحمة - از علماء شیعه، و امام فخر رازی^۳ از علماء تسنن؛ و استناد آنها آیه عنوان مطلب است.

ولی باید گفت که اخلاص به دو معنی آمده است:

اول: به معنی عبادتی که در آن رضای خدا فقط منظور شده باشد؛

دوم: عبادتی که در آن شائبه شرک نباشد.^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۴. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۴:

«عبادت کنندگان بر سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی خداوند عزوجل را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می‌کنند، و این عبادت اجیران است؛ و گروهی خداوند عزوجل را از روی محبت عبادت می‌کنند، و این عبادت آزادگان است، و این با فضیلت‌ترین اقسام عبادت است.»

۲. جواهر الکلام، ج ۱، ص ۴۳۵.

۳. الوافی، ج ۴ ص ۳۶۴ و ۳۶۵؛ مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر فخر رازی) ج ۱۴، ص ۲۸۴:

«ذَهَبَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَائِنَا إِلَى بَطْلَانِ الْعِبَادَةِ إِذَا قَصَدَ بِفِعْلِهَا تَحْصِيلَ الثَّوَابِ وَ الْخِلَاصَ مِنَ الْعِقَابِ. وَ نَقَلَ فَخْرُ الرَّازِي فِي تَفْسِيرِهِ الْكَبِيرِ اتِّفَاقَ الْمُتَكَلِّمِينَ عَلَى أَنَّ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ لِأَجْلِ الْخَوْفِ مِنَ الْعِقَابِ أَوْ الطَّمَعِ فِي الثَّوَابِ لَمْ تَصِحَّ عِبَادَتُهُ.»

ترجمه: «بسیاری از علماء قائل به بطلان عبادت هستند در هنگامی که قصد فرد از انجام عبادت، تحصیل ثواب و یا خلاص از عقاب باشد. و فخر رازی در تفسیر کبیر نقل اجماع می‌کند بر اینکه هر کس خدا را به خاطر خوف از عقاب و یا طمع در ثواب عبادت نماید، عبادت وی صحیح نخواهد بود.» (محقق)

۴. جهت اطلاع پیرامون معنای خلوص و اخلاص، رجوع شود به رساله لب اللباب، ص ۱۱۸.

و مقصود از آیه، معنی دوّم است؛ و علاوه اجماع قائم است بر صحت عبادت بر وجهین دیگر.^۱

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعَمَلُ الْخَالِصُ، الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ.»^۲

و البته باید دانست که عبادت بر رضای خدا فقط، برای اکثر مردم عامی موجب عسر و حرج است. بلی، اولیاء خدا بر وجه حصول رضا، خدای را عبادت می نمودند: عن أمير المؤمنين في الدعاء: «إلهي ما عبدتك خوفاً من نارِكَ و لا طمَعاً في جنتِكَ، و لكن و جدتكَ أهلاً للعبادة فعبدتك؛»^۳

۱. مسالك الأفهام، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. اسرار الصلاة، ص ۲۲۷:

«و هكذا قول من ذهب منّا إلى بطلان عبادة من تعبد من خوف النار أو لدخول الجنة؛ فإنه إذا خال عن التحقيق. و العجب من قائله كيف ذهب إلى هذا القول و هو منصوص على جوازه! بل العبادة إلى الله من الخوف و الرغبة الأخرويتين غير ممكنة لأغلب الناس بل جلهم إلا من شدّ من أهل المعرفة الكاملين.»

مرحوم ملکی تبریزی - قدس سره - در ردّ این نظریه می فرماید: «و همین طور است گفتار کسی که از ما امامیه قائل به این باشد که عبادت فرد خائف از آتش و یا طامع به دخول در بهشت، باطل است؛ چرا که این گفتار در این صورت خالی از تحقیق است. و از گوینده این نظریه تعجب است که چگونه به این قول گرویده درحالی که بر جواز آن نص وجود دارد! بلکه می توان گفت انجام چنین عبادتی برای اغلب مردم و بلکه کلّ آنها غیر ممکن است، مگر برای عده شاذی از اهل معرفت که به مرتبه کمال رسیده باشند.» (محقق)

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶. ترجمه:

«عمل خالص آن است که حمد و ستایش هیچ احدی را جز خداوند بر آن عمل اراده ننمایی.» (محقق)

۴. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶. معاد شناسی، ج ۷، ص ۶۴، تعلیقه:

«بار پروردگار من! من تو را عبادت نکردم به جهت ترسی که از [آتش] عقاب تو داشتم و نه به جهت دل بستگی که در بهشت تو در خود یافتم؛ بلکه تو را سزاوار عبادت یافتم و بنابراین تو را عبادت کردم!»

حضرت سجاد می فرماید: «إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ لَاغْرَضَ لِي إِلَّا ثَوَابَهُ [لِإِغْرَاضٍ لِي وَ لِثَوَابِهِ] فَأَكُونُ كَالْعَبْدِ الطَّامِعِ [الطَّمِعِ] الْمُطِيعِ، إِنْ طَمَّعَ عَمِلَ وَ إِلَّا لَمْ يَعْمَلْ. وَ أَكْرَهُ أَنْ أَعْبُدَهُ لِحُوفِ عِقَابِهِ فَأَكُونُ كَالْعَبْدِ السَّوِّءِ، إِنْ لَمْ يَحْفَ لَمْ يَعْمَلْ. قِيلَ: «فَلِمَ تَعْبُدُهُ؟» قَالَ: «لِيَا هُوَ أَهْلُهُ بِأَيْدِيهِ عَلَيَّ وَ إِنْعَامِهِ.»^۱

و البته باید دانست که نیت فی حدّ نفسها، صرف نظر از مقارنه آن با عمل، دارای نتیجه است:

عن الصادق عليه السلام: «النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ»^۲

و فی روایة [عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:] «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وَجُوهُ الْحَقِيرِ. فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّتِهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ [لَوْ] عَمَلَهُ. إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ.»^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۸:

«حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمایند: "به درستی که من کراحت دارم و بیزارم از اینکه خدا را عبادت کنم در حالی که هیچ غرضی جز رسیدن به ثواب آن نداشته باشم؛ زیرا در این صورت همچون عبد طمع کاری خواهم بود که از روی طمع مطیع و رام و فرمان بردار است، و چنین بنده ای اگر خواسته اش تأمین گردد عمل می کند و اطاعت می نماید و الا هیچ کاری انجام نمی دهد. و همانا من کراحت دارم و بیزارم از اینکه خدا را از روی خوف و هراس از عقابش عبادت کنم؛ زیرا در این صورت همچون بنده بدی خواهم بود که اگر خوف و هراس نداشته باشد هیچ کاری انجام نمی دهد." گفته شد: "پس شما به چه دلیل او را عبادت می نمایید؟" حضرت فرمودند: "زیرا او با نیکی هایی که بر من روا داشته و نعمت هایی که عنایت فرموده اهلیت و شایستگی عبادت را دارد." (محقق)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶. ترجمه:

«نیت از عمل افضل و بهتر است.»

۳. الکافی، ج ۲، ص ۸۵. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۰۸:

«بنده مؤمن فقیر می گوید: "خداوندا، به من روزی کن تا فلان و فلان کار خیر و ثواب را انجام دهم." پس چون خدا این کلام را از او با صدق نیت ببیند، برای او همان اجر و پاداشی را ⇐

داستان مشاطه دختر فرعون و گفتن بسم الله.^۱

☞ می نویسد که اگر آن عمل را بجای آورده بود، آن اجر و پاداش را می نوشت. و خداوند واسع و کریم است.»

۱. *النور المبین فی قصص الأنبياء والمرسلین*، ص ۲۶۰:

«و قال الثعلبی: "قالت الزّوأة: كان حزقیل من أصحاب فرعون نجاراً، وهو الذي نَجَرَ التّابوتَ لأمّ موسى حين قَدَفْتَهُ فِي الْبَحْرِ." و قيل: "إنّه كان خازنًا لفرعون مائة سنة، و كان مؤمناً مخلصاً يَكْتُمُ إيمانه إلى أن ظهر موسى على نبينا و آله و عليه السّلام على السّحرة؛ فأظهر حزقیل يومئذٍ إيمانه، فأخذ و قُتِلَ مع السّحرة صلبًا." و أمّا امرأة حزقیل فإنها كانت ماشطة بنات فرعون و كانت مؤمنةً. و روى عن ابن عباس أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: لَمَّا أُسْرِى بِي مَرَّتْ بِي رَائِحَةُ طَيْبَةٍ، فقلت لجبرئيل: "ما هذه الرائحة؟" فقال: هذه ماشطة آل فرعون و أولادها، كانت تَمْسُطُهَا فَوَقَعَتْ المِشْطَةَ مِنْ يَدِهَا فقالت: "بسم الله!" فقالت بنت فرعون: "أبي؟" قالت: "لا، بل ربّي و ربّك و ربّ أبيك!" فأخبرت فرعون فدعا بها و بولدها و قال: "من ربّك؟" قالت: "إن ربّي و ربّك الله! فأمر بتنوير من نحاسٍ فأحمى فدعا بها و بولدها فقالت: "إنّ لي إليك حاجةٌ و هي أن تجمع عظامي و عظام وُلدي فتدفنوها!" فقال: "ذلك لك لما لك من حقّ." فأمر بأولادها فألقوا واحدًا واحدًا بالتّنور حتّى كان آخر وُلدها و كان صبيًّا مرضعًا فقال: "اصبري يا أمّاه! إنك على الحقّ!" فألقيت في التّنور مع وُلدها.»

ترجمه: «ثعلبی می گوید: "راویان این طور گفته اند که حزقیل از اصحاب فرعون، نجار بود؛ و او همان کسی است که تابوت و صندوقی را برای مادر موسی ساخت تا او را در آن قرار دهد و به دریا بیندازد." و گفته اند: "حزقیل مدّت صد سال خزانه دار فرعون بود، و او مرد مؤمن و مخلصی بود که ایمان خود را تا زمانی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام بر ساحران غالب گردید، مخفی می داشت؛ پس در آن وقت حزقیل ایمان خود را آشکار ساخت، و فرعون او را گرفت و همراه با ساحران به دار آویخت." و امّا زن حزقیل، آرایشگر دختران فرعون و زنی مؤمنه بود.

از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به سوی آسمان سیر دادند، بویی بسیار خوش به مشامم رسید؛ پس به جبرئیل گفتم: "این بو از چیست؟" جبرئیل گفت: این بو از آرایشگر آل فرعون و اولاد اوست. روزی او مشغول آرایش دختر فرعون بود که شانه از دستش افتاد؛ بلافاصله گفت: "بسم الله!" دختر فرعون گفت: "آیا منظور تو پدر من است؟" او گفت: "خیر، بلکه الله پروردگار من و تو و پدر تو است!" دختر فرعون این خبر را به ☞

این لذات بهشت در نزد اولیاء خدا عذاب است؛ زیرا آنی دوری از خدا را نمی‌توانند تحمّل کنند. لذا میان هفت بهشت موجود، از همه ارجمندتر جنّة‌الذات است؛ که اولیاء خدا فقط متنعم به نعمت لقای او هستند، و از دیدار او متلذذ می‌گردند.

عن الصادق علیه السلام: «إِنَّمَا أُخْلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا؛ وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا [أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا] أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا؛ فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ.»^۱
 ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾،^۲ قَالَ: «عَلَىٰ نِيَّتِهِ.»^۳

⇐ پدرش رسانید و فرعون نیز او و فرزندان او را احضار نمود و گفت: «پروردگار شما کیست؟» او گفت: «حقاً پروردگار من و تو الله است.» آنگاه فرعون دستور داد تنوری از مس را داغ کند. هنگامی که تنور گداخته شد، او و فرزندان او را فراخواند؛ پس آن زن به فرعون گفت: «از تو درخواستی دارم و آن اینکه استخوان‌های من و فرزندانم را جمع کرده و آنها را دفن نمایی!» فرعون گفت: «به جهت حقی که تو بر من داری چنین خواهم کرد.» سپس دستور داد فرزندان او یکی یکی وارد تنور شدند تا نوبت به آخرین فرزند او که کودکی شیرخوار بود رسید؛ آن طفل به سخن درآمد و گفت: «ای مادر صبر کن! به درستی که تو بر حق هستی!» آنگاه مادر و کودک را با هم در تنور انداختند. (محقق)

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۵. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «همانا اهل آتش بدین جهت در آتش مخلد و جاودان هستند که نیت آنها در دنیا این بود که اگر در آن به‌طور جاودانه زیست کنند، همیشه خداوند را عصیان نمایند؛ و همانا اهل بهشت بدین جهت در بهشت مخلد و جاودان هستند که نیت آنها در این دنیا این بود که اگر در آن به‌طور جاودانه باقی بمانند، همیشه خداوند را اطاعت کنند؛ بنابراین به‌واسطه نیت است که اهل جهنم و بهشت مخلد می‌گردند.» سپس حضرت این قول خداوند متعال را تلاوت نمودند که می‌فرماید: ﴿ای پیامبر، بگو: هر یک از افراد بشر طبق شاکله و سازمان صورت‌بندی و سرشت خود عمل می‌کند!﴾ و فرمودند: «یعنی بنابر نیت خویش.» (محقق)

سُئِلَ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَيْفَ تَقُولُ فِي قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذُرَارِيَّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِعَالٍ آبَائِهَا؟!» فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُوَ كَذَلِكَ!» فَقُلْتُ: «وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۱ مَا مَعْنَاهُ؟!» قَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ؛ وَ لَكِنَّ ذُرَارِيَّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ يَرِضُونَ بِفِعَالٍ آبَائِهِمْ وَيَفْتَخِرُونَ بِهَا، وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ. وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالمَغْرِبِ، لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ!»^۲

ختم سخن با روضه مناسب.

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۸.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۷. معاد شناسی، ج ۹، ص ۲۸۳، تعلیقه: «عبدالسلام هروی می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: "یا بن رسول الله! نظر شما درباره روایتی که از حضرت صادق علیه السلام آمده است که: چون حضرت قائم ظهور کنند ذریه قاتلان حسین را به سبب کار پدرانشان می کشند، چیست؟!" حضرت فرمود: "همین طور است!" من عرض کردم: "پس معنای گفتار خدای تعالی: ﴿هیچ نفس حمل کننده ای بار نفس دیگری را حمل نمی کند﴾ چیست؟" حضرت رضا فرمودند: "خداوند در جمیع گفتارش راست می گوید؛ ولیکن ذریه و فرزندان قاتلان حسین به کارهای پدرانشان راضی هستند و بدان افتخار می کنند، و کسی که به کاری راضی باشد مانند آن است که خود او بجای آورده است. و اگر چنانچه مردی در مشرق عالم کشته شود و به کشتن او مردی در مغرب عالم راضی باشد، آن مرد راضی در نزد خداوند عزوجل شریک قاتل است."»

مجلس روز بیست و هشتم

فضیلت توکل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾.^۱
در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که برای ایمان چهار
ستون است و هم چنین چهار رکن:
«وَلَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ؛ وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ؛ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ
اللَّهِ؛ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ.»^۲
مراد از توکل، اعتماد و وثوق به خداست. انسان اگر دارای توکل باشد،

۱. سوره طلاق (۶۵) آیه ۳. رساله نکاحیه، ص ۳۲۸:

«و کسی که بر خداوند توکل نماید، خداوند کافی می باشد برای او. تحقیقاً خداوند رساننده امر خود هست، و حتماً خداوند برای تمام چیزها اندازه ای قرار داده است.»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ایمان چهار رکن و ستون دارد: توکل و وثوق بر خداوند؛ تفویض و واگذار نمودن امور به خداوند؛ راضی و خشنود بودن به قضاء خداوند؛ تسلیم و منقاد بودن نسبت به اوامر خداوند.» (محقق)

اسباب دنیا را صرف ادواتی می بیند که پروردگار علیّ اعلیٰ با آنها کار انجام می دهد، ولی حیات و فعل و قدرت مختص ذات مقدّس اوست؛ ولی شخص بی توکل، تأثیر را برای اسباب قائل بوده و نظر خود را از مسبب الأسباب قطع می کند. بنابراین، توکل از درجات اولیاء خداست.

[از آیه] ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ استفاده تلازم ایمان و توکل

می شود.

[آیه] ﴿إِنَّ اللَّهَ تُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۲ دلالت بر محبت خدا به متوکلین دارد.

عن رسول الله صلّى الله عليه و آله: «لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ، لَرَزَقْنَاكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَ تَرُوحُ بِطَانًا.»^۳
 عنه أيضًا: «مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ، كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْؤَنَةٍ وَ رَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا، وَ كَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا.»^۴

۱. سوره مائده (۵) آیه ۲۳. ترجمه:

«و اگر شما از مؤمنان می باشید، پس فقط بر خداوند توکل نمایید.» (محقق)

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. ترجمه:

«به درستی که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.» (محقق)

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۵۱. ترجمه:

«از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم روایت شده که فرمودند: "اگر شما بر خداوند آن طور که شایسته توکل است توکل می نمودید، همانا خداوند همان گونه که به پرندگان روزی می دهد، به شما نیز روزی عنایت می فرمود؛ صبح می کنند درحالی که شکم آنها خالی است و شب می نمایند درحالی که شکمشان پر است."» (محقق)

۴. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۲. ترجمه:

«از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم روایت شده است که فرمودند: "هر آن کس که به سوی خداوند منقطع و بریده گردد (و بدو توکل نماید)، خداوند تمام مؤونه و احتیاجات زندگی او را کفایت نموده و روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد عطا می فرماید؛ و هر آن کس که به سوی دنیا منقطع گردد (و به اسباب دنیا امید داشته باشد)، خداوند او را به همان دنیا می سپارد."» (محقق)

و عنه أيضًا: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ، فَلْيَكُنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ مِمَّا [بِأ] فِي يَدِهِ.»^۱

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يُجُولَانِ، فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا.»^۲

واضح است که شخصی که توکل کرد، خدا کفایت او را می‌نماید؛ پس او غنی است. و چون از تمسک و التجاء به خلق خودداری می‌کند دارای عزت نفس می‌گردد، و در اثر عزت نفس شخص با آبرو می‌شود؛ و در غیر این صورت رذائل اخلاق پیوسته دامن [او را] می‌گیرد. خداوند غنی و مردم فقیرند؛ کسی که به دست مردم نگاه خود را بدوزد، شرافت خود را از دست داده و افقر فقرا خواهد شد.

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ أُعْطِيَ ثَلَاثًا لَمْ يُمْنَعْ ثَلَاثًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ، أُعْطِيَ الْإِجَابَةَ؛ وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ، أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ؛ وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ، أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ.»^۳
و عنه أيضًا عليه السَّلَامُ: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَا

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۲. ترجمه:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: "هر کس دوست دارد که غنی‌ترین مردم باشد، پس باید بدان‌چه که در نزد خداوند است، بیش از آنچه که در دست خود اوست و ثوق و اطمینان داشته باشد."» (محقق)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۴. ترجمه:

«از امام صادق علیه السَّلَام روایت شده است که فرمودند: "غنا و عزت همواره در حرکت و جولانند؛ پس هنگامی که به موضع و محل توکل دست یافتند، در همان جا وطن می‌نمایند."» (محقق)

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۵. ترجمه:

«از امام صادق علیه السَّلَام روایت شده است که فرمودند: "به هر کس سه چیز عطا گردد، از سه چیز محروم نمی‌ماند: به هر کس دعا کردن عطا شود، اجابت آن نیز عطا می‌گردد؛ و به هر کس شکرگذاری عطا شود، فزونی نعمت نیز عطا می‌گردد؛ و به هر کس توکل (و اعتماد و وثوق به کفایت خداوند در همه امور) عطا شود، کفایت و بی‌نیازی از دیگران نیز عطا می‌گردد."» (محقق)

اعْتَصَمَ بِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي، عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ، إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنِهِنَّ. وَمَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي، عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ، إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ مِنْ يَدَيْهِ، وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ، وَلَمْ أَبَالِ بِأَيِّ وَاٍ هَلَكَ.»^۱

باری، شخص متوکل در جاتی از کمال را پیموده و خداوند را بهتر شناخته و به آن خدایی که قادر و غالب و زمام تمام امور در دست اوست و حکیم و علیم است، علم پیدا نموده و قلبش مطمئن شده؛ چراغی پر فروغ در دل او جلوه گر شده و پرده های ذلت و جهل را از دور قلب خود زدوده. و لذا شخص متوکل همیشه در خوشی و رفاهیت است؛ زیرا خدا معین و ناصر اوست.

و شخص بی توکل که نگاه خود را به اسباب مرده و بی روح دنیا دوخته، قلب خود را تاریک نموده؛ چون روح و حیات را در خود میرانیده است. لذا در دنیا زندگانش سخت و گرفتاری ها بر او زیاد نمودار خواهد شد.

فی الکافی بسنده عن أبي جعفر عليه السلام، قال: [«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: "وَعَزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيَائِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي، لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَكَبَسَتْ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "خداوند عزوجل به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود که: هیچ بنده ای از بندگان من نیست که بدون توجه به احدی از مخلوقاتم فقط به من تمسک جوید و من آن را از نیت و قصد او بدانم و سپس آسمانها و زمین و هر که در آنهاست نیز بر علیه او کید و مکر نمایند، الا اینکه راه چاره و نجات از میان آنها را برایش قرار دهم. و هیچ بنده ای از بندگان من نیست که به یکی از مخلوقاتم تمسک جوید و من نیز آن را از قصدش بدانم، الا اینکه اسباب و وسایل آسمانها را از دست او قطع می کنم و زمین زیر پایش را به شدت سخت می گردانم (به طوری که هیچ کشت و زرعی در آن نروید و زندگی بر او تنگ و سخت شود)، و من دیگر باکی ندارم که او در کدام وادی و بیابانی هلاک می گردد."» (محقق)

عَلَيْهِ دُنْيَاهُ، وَ شَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا، وَ لَمْ أُوتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ. [وَ عَزَّتْ وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ نوري وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي، لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي، وَ كَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ رِزْقَهُ، وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ، وَ أَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ.]^۱

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي - قَدَّسَ سِرَّهُ - بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ قَالَ:
«كُنَّا فِي مَجْلِسٍ نَطْلُبُ فِيهِ الْعِلْمَ وَ قَدْ نَفَدَتْ نَفَقَتِي فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ. فَقَالَ لِي بَعْضُ
أَصْحَابِنَا: "مَنْ تُوْمَلُّ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ؟" فَقُلْتُ: "فُلَانًا." فَقَالَ: "إِذَا وَاللَّهِ لَا تُسَعْفُ
حَاجَتُكَ وَ لَا تَبْلُغُ أَمْلَكَ وَ لَا تُنَجِّحُ طَلِبَتَكَ."
قُلْتُ: "وَ مَا عَلَّمَكَ رَحِمَكَ اللَّهُ؟"

قَالَ: "إِنَّ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ كُتُبِهِ أَوْ بَعْضِ الْكُتُبِ:
أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: وَ عَزَّتْ وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي عَلَى عَرْشِي
لَأَقْطَعَنَّ أَمْلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ غَيْرِي بِالْيَأْسِ، وَ لَأَكْسُوْنَهُ ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ، وَ لَأُنْحِيَنَّهُ
مِنْ قُرْبِي، وَ لَأُبْعِدَنَّهُ مِنْ وَصْلِي [فَضْلِي]. أَيْؤَمِّلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي؟! وَ

۱. الكافي، ج ۲، ص ۳۳۵. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند عزوجل می فرماید: "به عزت و جلال و عظمت و کبریائیت و نور و علو و رفعت مکانت و منزلت خودم قسم که هیچ بنده ای هوای نفس و خواست خودش را بر خواست من مقدم ندارد، مگر اینکه امور او را متشتت و پراکنده و خراب می گردانم، و دنیای او را برایش مشتبه می سازم، و قلبش را بدان مشغول می نمایم، و از آن به وی چیزی ندهم مگر به آنچه که برایش مقدر کرده ام. و به عزت و جلال و عظمت و نور و علو و مکانت رفیع خودم قسم که هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خود مقدم ندارد، مگر آنکه ملائکه من او را محافظت و نگهداری نمایند، و آسمانها و زمینها رزق او را متکفل گردند، و من همواره از پس تجارت هر تاجر سودجویی برای او پشتیبان باشم، و دنیا در نهایت ذلت درحالی که او نخواهد، به جانبش رو نماید.» (محقق)

يَرْجُو غَيْرِي وَيَقْرَعُ [بِالْفِكْرِ] بَابَ غَيْرِي، وَبِيَدِي مَفَاتِيحَ الْأَبْوَابِ وَهِيَ مُغْلَقَةٌ وَبَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي. فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمَلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا؟! وَمَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةٍ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ؟! جَعَلْتُ آمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مَحْفُوظَةً، فَلَمْ يَرْضُوا بِحَفْظِي؛ وَ مَلَأْتُ سَمَاوَاتِي مِمَّنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمْرْتُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي، فَلَمْ يَثْبُقُوا بِقَوْلِي. أَلَمْ يَعْلَمْ [أَنْ مِنْ طَرَفِهِ] نَائِبَةٌ مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ كَشْفَهَا غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي؟! فَهَلْ لِي أَرَاهُ لَاهِيًا عَنِّي؟! أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي، ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي؛ أَمْ فَيَرَانِي أَبْدَأُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ؟! ثُمَّ أَسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِي؟! أَمْ بَخِيلٌ أَنَا فَيَبْخُلُنِي عَبْدِي؟! أَمْ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكَرَمُ لِي؟! أَمْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي؟! أَمْ لَيْسَ أَنَا مَحَلُّ الْأَمَالِ فَمَنْ يَقَطَعُهَا دُونِي؟! أَمْ فَلَا يَسْتَحْيِي [يَخْشَى] الْمُؤْمَلُونَ أَنْ يُؤْمَلُوا غَيْرِي؟! فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَلُوا جَمِيعًا ثُمَّ أَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَلَ الْجَمِيعُ، مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِي مِثْلَ عُضْوٍ ذَرَّةٍ؛ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا قِيَمُهُ؟! فَيَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي! وَ يَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي!“^۱

۱. الكافي، ج ۲، ص ۶۶، با قدری اختلاف. انوارالملکوت، ج ۲، ص ۳۱۷، تعلیقه:

«در کافی با اسناد خود از حسین بن علوان روایت کرده است، قال: [ما در مجلسی که مباحث علمی مطرح می شد حضور می یافتیم درحالی که قدرت مالی من در بعضی از سفرها به پایان رسیده بود. بعضی از دوستانم به من گفت: "انتظار داری این مشکل به واسطه چه کسی حل شود؟" گفتم: "فلان کس ممکن است مشکل مرا حل کند." او پاسخ داد: "پس معلوم می شود که به حاجت نخواهی رسید و آرزویت برآورده نخواهد شد و درخواستت به اجابت نمی رسد." گفتم: "از کجا این مطلب را می گوئی؟" گفت: "امام صادق علیه السلام فرمودند: در بعضی از کتب خوانده ام که خدای تبارک و تعالی می گوید: قسم به عزت و جلال و عظمت و مرتبه اعلای من بر عرش که هرآینه قطع خواهم نمود آرزوی هر آرزوکننده ای را از غیر من، و به تحقیق که بر او لباس مذلت و پستی را پیش مردم می پوشانم، و او را از نزدیکی به خود بر کنار می دارم، و از ↵

ختم سخن با روضه مناسب.

﴿ فضل و کرم خود دور می‌سازم. آیا در گرفتاری‌ها به سراغ دیگری جز من می‌رود درحالی‌که گرفتاری‌ها به دست من است؟! و او غیر مرا می‌طلبد و در فکر خود درب منزل غیر مرا می‌کوبد، و کلیدهای همه درب‌ها در دست من است، درحالی‌که همه آنها بسته‌اند و فقط درب خانه من برای کسی که مرا بخواند باز است. کیست که مرا برای حادثه‌ها بطلبد و من رابطه خود را با او قطع کرده باشم؟! و کیست که در امر مهمی امید دستگیری مرا داشته است و من امید او را از خود ناامید کرده باشم؟! من آرزوهای بندگانم را نزد خود محفوظ داشتم، اما آنان به این امر رضایت ندارند؛ و آسمان‌هایم را از کسانی که دائم در حال تسبیح من‌اند و هیچ‌گاه کسالت و ملالت بر ایشان پیش نمی‌آید پر نموده‌ام و به آنان امر کرده‌ام که درهای بین من و بین بندگانم را هرگز نبندند، ولی این بندگان به کلام من اعتماد نکردند. آیا کسی که حادثه‌ای از حوادث روزگار بر او وارد شده است نمی‌داند که هیچ کس قادر بر رفع آن نمی‌باشد مگر پس از اذن و اجازه من؟! پس چه شده است که می‌بینم از من غفلت ورزیده است؟! از بخشش خود چیزهایی به او عطاء کرده‌ام درحالی‌که درخواست نکرده است، و سپس از او بازستانده‌ام ولی او از من درخواست نکرده است که برگردانم و سراغ دیگری رفته است؛ آیا این‌طور می‌پندارد که من کسی باشم که بدون درخواست اعطاء نماید ولی هنگام درخواست جوابی ندهم؟! آیا من بخیلیم تا بنده من مرا بخیل پندارد؟! آیا کرم و بخشش اختصاص به من ندارد؟! آیا رحمت و عفو در دست من نیست؟! آیا من محلاً آرزوها نیستم؟! پس چه کسی می‌تواند بین من و آن آرزوها فاصله بیندازد؟! آیا آرزومندان نمی‌ترسند که شخص دیگری را غیر از من آرزو نمایند؟! اگر اهل آسمان‌ها و زمین من همگی آرزو نمایند سپس به هر کدام از آنها به اندازه تمام آرزومندان اعطاء نمایم، به اندازه قسمتی از یک ذره از دارایی من کم نخواهد شد؛ و چگونه مقصود پذیرد سرمایه‌ای که من عهده‌دار و مالک آن می‌باشم؟! پس چه زشتی و پلیدی خواهد بود برای کسانی که از رحمت من ناامید باشند و برای کسانی که گناه می‌کنند و مراقب دستورات من نمی‌باشند! [مترجم]

مجلس روز بیست و نهم

حقیقت توکل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَأَبْتَعِ فِي مَاءِ آتِنَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۱.

دنیا مکانی است که انسان به اندازه وسعت عمر خود باید در آنجا زندگی کند، غذا بخورد، لباس بپوشد؛ و به طور کلی زندگی خود را به طور کفاف سپری کند، چون عالم ماده است. این احتیاجات خودبه خود به وجود نیامده، باید دنبال آنها برود و با زحمت، خود تهیه نماید.

بعضی گمان می کنند که چون انسان توکل کرد، باید در خانه بنشیند و از خدا استمداد روزی کند؛ یا در بعضی مراحل، انسان را از کوشش و سعی منع می کنند و به آیات قرآنیّه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۷۷. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۶:

«و از این اموال فراوان و ثروت زخاری که خداوند به تو داده است، دنبال رسیدن به راه آخرت و جستجوی آن خانه عاقبت باش؛ و در عین حال نصیب و حظ و بهرهات را نیز از دنیا فراموش مکن.»

مَثَلٌ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ^۱ متوسل می‌گردند.

این کلام پوچ و از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا این عالم همان‌طور که دیروز عرض شد، عالم ماده و اسباب است.

خدای علیّ اعلیّ روزی را به توسط اسباب می‌دهد. خدا گندم می‌دهد، ولی باید تخم در زیر زمین بماند و آب بر او بریزد و جوانه زند و خوشه گردد و درو شود. خدا باران می‌فرستد، ولی باد را موکّل می‌کند قطعات آب دریا را که در اثر حرارت شمس تبخیر نموده با خود به آسمان برد و در آنجا در اثر برودت به باران تبدیل گردد. حیات را خدا می‌دهد، بچه را خدا می‌دهد، ولی باید زن و مرد نزدیکی کنند و نه ماه نطفه در اثر تغییراتی که در او ملاحظه می‌کند در رحم بماند.

توکل یعنی این اسباب را مؤثر در وجود نپنداری، و ادواتی پنداری که خدای علیّ اعلیّ آنها را به کار می‌اندازد.

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اصحاب خود را در مسجد ندیدند و علت غیبتش را پرسیدند. عرضه داشتند که بدین آیه در منزل عزلت اختیار کرده و از خدا روزی می‌خواهد. حضرت متغیّر شدند؛ و فرمودند: «خدا می‌دهد، ولی با سعی و جدیت؛ برخیز و دنبال کار برو!»^۲

۱. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۲ و ۲۳. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۰۶:

«و روزی شما در آسمان است، و آنچه به شما وعده داده شده است نیز در آسمان است. * پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن روزی حق است و ثابت و روشن است، همچون روشنی و ثبوت گفتاری که شما بر سر زبان‌ها دارید!»

۲. الکافی، ج ۵، ص ۸۴: «عنه عن محمد بن علیّ، عن هارون بن حمزة، عن علیّ بن عبدالعزیز، قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام: "ما فعل عمر بن مسلم؟" قلت: "جعلت فداك، أقبل على العبادة وترك التجارة." فقال: "ويحه! أما علم أن تارك الطلب لا يستجاب له؟! إن قوما من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما نزلت ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ أغلقوا الأبواب»

لذا ائمه اطهار خود پیوسته مشغول کار بودند و مردم را به کار دعوت و از تنبلی منع می فرمودند: «مَلْعُونٌ مِّنَ الْفِي كَلَّةِ عَلَى النَّاسِ»^۱

داستان حضرت امام محمدباقر علیه السلام در ظهر تابستان با دو غلام که زیر بازوهای حضرت را گرفته و به کار می رفتند.^۲

﴿ وَ أَقْبَلُوا عَلَى الْعِبَادَةِ، وَ قَالُوا: قَدْ كُنِينَا. فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: مَا مَحَلُّكُمْ عَلَى مَا صَنَعْتُمْ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُكْفَلُ لَنَا بِأَرْزَاقِنَا فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعِبَادَةِ. فَقَالَ: إِنَّهُ مَن فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ! عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ! »

ترجمه: «علی بن عبدالعزیز می گوید: روزی امام صادق علیه السلام از من سؤال فرمود که: «عمر بن مسلم به چه کاری مشغول است؟» عرض کردم: «فدایت کردم به عبادت روی آورده و از تجارت و کسب و کار دست کشیده است.»

فرمود: «وای بر او! آیا نمی داند که هر کسی که کسب و کار را رها کند دعایش مستجاب نمی گردد؟! عده ای از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هنگامی که آیه ﴿ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ﴾؛ هر کس که تقوای خدا پیش گیرد خداوند برای او راه بیرون شدن (از مشکلات و حوادث و معاصی) را می گشاید و روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد، عطا می کند﴾ نازل شد، درب (دکان های) خود را بستند و به عبادت رو آوردند و گفتند تحقیقاً که دیگر ما کفایت شده ایم. این مسئله به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رسید و آن حضرت آنان را طلبید و فرمود: چه چیزی شما را بدین کار و رویه واداشته است؟ گفتند: یا رسول الله خداوند روزی ما را متکفل گردیده و لذا ما به عبادت رو آورده ایم. رسول خدا فرمود: هر کس چنین کرداری داشته باشد، دعایش مستجاب نخواهد شد! بر شما باد به طلب روزی!»

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۲. ترجمه:

«حقیقتاً هر کس که رنج و زحمت زندگی خود را بر دوش دیگران بیندازد، ملعون و از رحمت خدا دور است.» (محقق)

۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷:

«روزی یک نفر از صوفیان ساکن مدینه به نام محمد بن منکدر به حضرت باقر علیه السلام برخورد کرد. دید در هوای گرم، آن حضرت به دوش دو نفر از غلامان خود تکیه نموده و با بدن فربه به سوی نخلستان می رود. با خود گفت: آیا این معنای زهد است؟! الآن می روم و او را ﴿

﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَنَّكَ نِعَمَ الْعَبْدِ لَوْلَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَلَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئًا". قَالَ: "فَبَكَى دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا. فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ الْحَدِيدَ أَنْ لِنَ لِعَبْدِي دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ! فَالَانَ اللَّهُ لَهُ الْحَدِيدَ، فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دِرْعًا فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ. فَعَمِلَ ثَلَاثِمِائَةَ وَ سِتِّينَ دِرْعًا، فَبَاعَهَا بِثَلَاثِمِائَةِ وَ سِتِّينَ أَلْفًا وَ اسْتَعْنَى عَنِ بَيْتِ الْمَالِ."»^۲

↪ نصیحت می‌کنم. پیش آمد و گفت: "در این هوای گرم، حرکت با این کیفیت برای وصول به دنیا سزاوار نیست! اگر در این حال مرگت فرا رسد، در پیشگاه پروردگار چه خواهی گفت؟" حضرت توقّف نموده، رو کردند به آن مرد و گفتند: "اگر مرگم در این حال برسد، در بهترین حالی که در راه انجام وظیفه و کسب مال حلال برای خود و عیال و حفظ آبرو و زندگی کفاف می‌گذرد، رسیده است؛ و الحمد لله در پیشگاه خداوند مأجور و مثاب خواهم بود. و من از مرگ بیم دارم در صورتی که به من در حال معصیتی از معاصی خدا وارد شود."

گفت: "عجبا! من خواستم در این امر تو را اندرز دهم، تو مرا نصیحت کردی و اندرز دادی."^۳
* این روایت را مفید در کتاب /ارشاد در باب حضرت محمد بن علی الباقر علیه السلام آورده، و از حسن بن محمد، از جدش، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است. و نیز در کتاب /اعلام الوری بأعلام الهدی در ص ۲۶۳، شیخ طبرسی (ره) در فصل مناقب و خصائص آن حضرت از محمد بن ابی عمیر با همین سند روایت نموده است.».

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۳۹. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۸.

«و نیست برای انسان مگر آنچه را که خودش سعی و کوشش کرده و برای به‌دست آوردن آن کاری انجام داده است.»

۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۴. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: "خداوند به حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی کرد که: اگر تو از بیت‌المال استفاده نمی‌کردی و با دست خود کاری انجام می‌دادی، چه خوب بنده‌ای بودی!" سپس فرمودند: "حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام چهل روز گریست. خداوند متعال به آهن وحی فرمود که برای بنده من داود نرم شو! پس خداوند متعال آهن را برای داود نرم ساخت، و او نیز هر روز زرهی ↪

امیرالمؤمنین در نخلستان با بیل آبیاری می فرمود و از وجوه مأخوذه معاش خود را می گذرانید و غلام خریده آزاد می فرمود:^۱

عن عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، [عَنْ أَبِيهِ]، قَالَ: «رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْمَلُ فِي أَرْضٍ لَهُ قَدْ اسْتَنْقَعَتْ قَدَمَاهُ فِي الْعَرَقِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: «جَعَلْتُ فِدَاكَ! أَيْنَ الرَّجَالُ؟» فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، قَدْ عَمِلَ بِالْبَيْلِ [بِالْيَدِ] مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فِي أَرْضِهِ وَمِنْ أَبِي. «فَقُلْتُ لَهُ: «وَمَنْ هُوَ؟» فَقَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآبَائِي كُلُّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانُوا قَدْ عَمِلُوا بِأَيْدِيهِمْ، وَهُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ.»^۲

عن الصادق عليه السلام: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِأَخْرَجَتْهُ، وَلا أَخْرَجَتْهُ لِدُنْيَاهُ!»^۳
داستان آمدن شخصی خدمت امام جعفر صادق علیه السلام و اظهار بی پولی،

← می ساخت و به هزار درهم می فروخت. پس از مدتی سیصدوشصت زره بساخت و آن را به سیصدوشصت هزار درهم فروخت و از بیت المال بی نیاز گشت. «(محقق)

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۲۱.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۵. ترجمه:

«علی بن ابی حمزه بطائنی از پدرش نقل می کند، می گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که در زمینی متعلق به آن حضرت کار می کرد، به طوری که پاهایش در عرق فرو رفته بود. عرض کردم: «فدایت شوم، پس کارکنان شما کجا هستند؟» فرمود: «ای علی، هرآینه کسی که از من و پدرم بهتر بود، در زمینش با بیل و با دست خود کار می کرد!» عرض کردم: «منظور کیست؟» فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و پدرانم علیهم السلام، همگی با دست خویش کار می کردند؛ و این از کارهای انبیاء و مرسلین و اوصیاء و بندگان صالح خداوند است.» (محقق)

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «کسی که دنیای خود را برای آخرتش و آخرت خود را برای دنیایش ترک کند، از ما نیست.» (محقق)

و دستور حضرت که به دکان خالی بنشین؛ اتفاقاً نشست و او را به دلالتی خواستند و ثروت مند شد.^۱

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۴:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ صَبَّاحِ الْحِذَاءِ، عَنْ ابْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِنَّهُ كَانَ فِي يَدِي شَيْءٌ تَفَرَّقَ وَصِغْتُ صَيِّقًا شَدِيدًا!" فَقَالَ لِي: "أَلْكَ حَانُوتٌ فِي السُّوقِ؟" قُلْتُ: "نَعَمْ وَ قَدْ تَرَكَتُهُ."

فَقَالَ: "إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ فَاقْعُدْ فِي حَانُوتِكَ وَ اكْنُسْهُ؛ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى سُوقِكَ فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ أَوْ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ قُلْ فِي دُبُرِ صَلَاتِكَ:

تَوَجَّهْتُ بِهَا حَوْلَ مِنِّي وَ لَا قُوَّةَ، وَ لَكِنْ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ، أBRَأُ إِلَيْكَ مِنَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ إِلَّا بِكَ؛ فَأَنْتَ حَوْلِي وَ مِنْكَ قُوَّتِي. اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا كَثِيرًا طَيِّبًا وَ أَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ."

قَالَ: فَفَعَلْتُ ذَلِكَ، وَ كُنْتُ أَخْرُجُ إِلَى دُكَّانِي حَتَّى خِفْتُ أَنْ يَأْخُذَنِي الْجَاهِلُ بِأَجْرَةِ دُكَّانِي وَ مَا عِنْدِي شَيْءٌ. قَالَ: فَجَاءَ جَالِبٌ بِمَتَاعٍ، فَقَالَ لِي: "تُكْرِبُنِي نِصْفَ بَيْتِكَ؟" فَأَكْرَبْتُهُ نِصْفَ بَيْتِي بِكَرَى الْبَيْتِ كُلِّهِ! قَالَ: وَ عَرَّضَ مَتَاعَهُ، فَأَعْطَى بِهِ شَيْئًا لَمْ يَبِعْهُ؛ فَقُلْتُ لَهُ: "هَلْ لَكَ إِلَيَّ خَيْرٌ تَبِيعُنِي عَدْلًا مِنْ مَتَاعِكَ هَذَا أُبِيعُهُ وَ أَخْذُ فَضْلَهُ وَ أَدْفَعُ إِلَيْكَ ثَمَنَهُ؟" قَالَ: "وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ؟"

قَالَ: قُلْتُ: "وَ لَكَ اللَّهُ عَلَيَّ بِذَلِكَ!" قَالَ: "فَخُذْ عَدْلًا مِنْهَا!"

فَأَخَذْتُهُ وَ رَقْمَتُهُ وَ جَاءَ بَرْدٌ شَدِيدٌ فَبِعْتُ الْمَتَاعَ مِنْ يَوْمِي وَ دَفَعْتُ إِلَيْهِ الثَّمَنَ وَ أَخَذْتُ الْفَضْلَ. فَمَا زِلْتُ أَخْذُ عَدْلًا عَدْلًا فَأُبِيعُهُ وَ أَخْذُ فَضْلَهُ وَ أُرْدُّ عَلَيْهِ مِنْ رَأْسِ الْمَالِ حَتَّى رَكِبْتُ الدَّوَابَّ وَ اشْتَرَيْتُ الرَّقِيقَ وَ بَنَيْتُ الدُّورَ!"

«از ابوالطیاری نقل شده است که می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مال و سرمایه ای در دست داشتم که از بین رفته است و اکنون به شدت در مضیقه هستم.

فرمودند: "آیا در بازار دکان داری؟"

عرض کردم: "بله، ولی ترک کرده ام."

در اخبار است: «الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ»^۱

حتّی در بعضی اخبار وارد است که: «به همان دست که خریدید بفروشید، خدا برکت می دهد.»

در اخبار است خدا دعای شخص تنبل را که دنبال کار نمی رود و از خدا دعای روزی می کند، مستجاب نمی کند؛ و درباره چنین شخصی فرموده اند: «فِي رَجُلٍ قَالَ:

﴿ حضرت فرمودند: "وقتی به کوفه برگشتی، در دکانت بنشین و آن را جارو کن؛ پس هنگامی که خواستی بازار بروی، دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخوان و سپس در عقیب نمازت این دعا را بخوان: "تَوَجَّهْتُ بِمَا حَوْلَ مِنِّي وَلَا قُوَّةَ، وَ لَكِنْ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ، أBRَأُ إِلَيْكَ مِنَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ إِلَّا بِكَ؛ فَأَنْتَ حَوْلِي وَ مِنْكَ قُوَّتِي. اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا كَثِيرًا طَيِّبًا وَ أَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ."

گفت: همین کار را انجام دادم، و مرتب به دکان خود می رفتم به طوری که می ترسیدم خراج بگیران مطالبه اجرت دکانم را نمایند درحالی که من چیزی نداشتم بپردازم.

روزی فروشنده ای با جنسی نزد من آمد و گفت: " آیا نصف حجره ات را به من کرایه می دهی؟" پس نصف حجره ام را به مقدار کرایه کل حجره، به او اجاره دادم. آن شخص جنس خود را در معرض فروش گذاشت و مشتری آن را به مقداری خواست که او نفروخت؛ پس گفتم: " آیا ممکن است برای من کار خیری کنی، و یک عدل از همین جنست را (نسیه) به من بفروشی تا وقتی فروختم سودش را بردارم و ثمن آن را به تو بدهم؟"

گفت: "چگونه چنین کاری کنم و از کجا بدانم که بعد خواهی داد؟"

گفتم: "خدا را برای تو بر آنچه گفتم گواه می گیرم!"

گفت: "پس یک عدل از آن را بردار!"

من عدلی از آن را برداشتم و مقدارش را مشخص کردم و از قضا سرمای شدیدی آمد و در همان روز تمام آن جنس را فروختم و پولش را به او دادم و اضافه آن را برداشتم. بنابراین، من پیوسته یک عدل می گرفتم و می فروختم و اضافه آن را برمی داشتم و رأس المال را به او برمی گرداندم تا اینکه مرکب هایی را سوار شدم و بندگانی را مالک گشتم و چند خانه ساختم. «(محقق)

۱. تفسیر آلوسی، ج ۲۰، ص ۱۰۹. ترجمه:

«فرد کاسب حبیب خداوند است.» (محقق)

لَأَفْعُدَنَّ فِي بَيْتِي وِ لَأُصَلِّنَّ وِ لَأُصُومَنَّ وِ لَأُعْبُدَنَّ رَبِّي، وِ أَمَّا رِزْقِي فَسَيَأْتِينِي؛ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَذَا أَحَدُ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ.»^۱

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «أعطيت من شئت، فكُن أميره؛ سل عمَّن شئت، فكُن أسيره؛ استغن عن شئت، فكُن نظيره.»^۲

شیخ عطار گوید:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ز مشرق تا به مغرب گر امام است | علی و آل او ما را تمام است |
| گرفته این جهان وصف سنانش | گذشته زان جهان وصف سه نانش |
| چو در سر عطا اخلاص او راست | سه نان را هفده آیه خاص او راست |
| چنان در شهر دانش باب آمد | که جنت را به حق بواب آمد |
| چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه | که زر و نقره بودش سه طلاقه |
| اگر علمش شدی بحر مصور | در او یک قطره بودی بحر اخضر |
| چو هیچش طاقت منت نبودی | ز همت گشت مزدور یهودی |

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۷. ترجمه: «راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: "نظر شما درباره مردی که می گوید: هر آینه در خانه ام می نشینم و نماز می خوانم و روزه می گیرم و به عبادت پروردگارم می پردازم، و اما رزق من به زودی خواهد رسید، چیست؟" حضرت فرمودند: "این فرد یکی از همان سه گروهی است که دعای ایشان مستجاب نمی گردد."» (محقق)

۲. نص این عبارت شریف، در مجامع روایی موجود یافت نشد، و در بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۶۹ این چنین آمده است:

«تَفَضَّلَ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ، فَأَنْتَ أَمِيرُهُ؛ وَ اسْتَغْنَى عَمَّنْ شِئْتَ، فَأَنْتَ نَظِيرُهُ؛ وَ افْتَقَرَ إِلَيَّ مَنْ شِئْتَ، فَأَنْتَ أُسِيرُهُ.»

ترجمه: «بر هر کس که می خواهی تفضل و عنایت کن، پس در این صورت تو امیر او خواهی بود؛ و نسبت به هر کس که می خواهی، بی نیازی بجوی، پس در این صورت تو نظیر و مانند او خواهی شد؛ و به سوی هر کس که می خواهی دست نیاز دراز کن، پس در این صورت تو اسیر او خواهی گشت.» البته این روایت در سایر مجامع روایی نیز با قدری اختلاف ذکر شده است. (محقق)

کسی گفتش چرا کردی؟ بر آشفتم
زبان بگشاد چون شمع و چنین گفتم
لَنْقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلُوبِ الْجِبَالِ
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنَنِ الرِّجَالِ
يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكَسْبِ عَارٌ
فَإِنَّ الْعَارَ فِي ذُلِّ السُّؤَالِ^۱^۲
ختم سخن با روضه مناسب.

۱. الهی نامه عطار، ص ۲۲.

۲. دو بیت اخیر از دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳۴۰. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۳۱۲:

«انتقال صخره‌های مهیب از قلعه کوه‌های مرتفع، برای من گواراترست از منت کشیدن از افراد. مردم به من می‌گویند: اکتساب برای همچو تویی ننگ و عار است! پس من در جواب گفتم: عار و پستی در شناعت درخواست از مردم است، نه در اکتساب.» (محقق)

مجلس روز سی ام

درباره قاعده:

أَبَى اللّهُ أَنْ يُجْرَى الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

﴿أَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾.^۱

بیان شد که در عالم ماده، موجودات بلاسبب ایجاد نمی شوند: «أَبَى اللَّهُ أَنْ

يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا [بأسباب]».^۲

اگر انسان سیر شود، خدا سیر نموده ولی غذا خوردن را واسطه برای شبع قرار داده است. اگر مریض شفا پیدا کند، خدا شفا داده منتهی اثراتی را که در دوا موجود است، واسطه برای شفا معین کرده؛ بنابراین، چون نظام عالم طبیعت بر این مقرر شده، اگر شخصی توقع داشته باشد که خدای علیّی بدون اسباب به او

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۷۷. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۶:

«و از این اموال فراوان و ثروت زخاری که خداوند به تو داده است، دنبال رسیدن به راه آخرت و جستجوی آن خانه عاقبت باش؛ و درعین حال نصیب و حظ و بهره‌ات را نیز از دنیا فراموش مکن.»

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۱۲، تعلیقه:

«خداوند إبا می کند از اینکه امور را به جریان اندازد، مگر از راه اسباب مختص به خود آن امور.»

طفل دهد یا روزی دهد یا مریض را شفا دهد یا مال دهد، توقّعی بیجا و بی موقع است و لذا دعا در این قسم امور مستجاب نمی گردد.

فی الإسرائیلیات: «أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَلَّ بِعِلَّةٍ؛ فَدَخَلَ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، فَعَرَفُوا عِلَّتَهُ، فَقَالُوا لَهُ: "لَوْ تَدَاوَيْتَ بِكَذَا لَبُرِّتَ." فَقَالَ: "لَا أَتَدَاوِي حَتَّى يُعَافِنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مِنْ غَيْرِ دَوَاءٍ." فَطَالَتْ عِلَّتُهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: "وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أُبْرَأُكَ حَتَّى تَتَدَاوَى بِمَا ذَكَرْتَهُ لَكَ." فَقَالَ لَهُمْ: "دَاوُونِي بِمَا ذَكَرْتُمْ." فَدَاوُوهُ فَبَرَأَ؛ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: "أَرَدْتَ أَنْ تَبْطُلَ حِكْمَتِي بِتَوَكُّلِكَ عَلَيَّ؟! مَنْ أَوْدَعَ الْعَقَاقِيرَ مَنَافِعَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِي؟"»^۲

و هم چنین در روایت است: «خدا دعای کسی را که در زیر دیوار شکسته

۱. خ ل: «فَقَالُوا لَهُ: "أَنَّ دَوَاءَ هَذِهِ الْعِلَّةِ مَعْرُوفٌ مُجَرَّبٌ وَإِنَّا نَتَدَاوَى بِهِ فَنَبْرَأُ." فَقَالَ: "لَا أَتَدَاوِي." وَأَقَامَتْ عِلَّتُهُ.» (مَحَقِّق)

۲. *إحياء علوم الدين*، ج ۱۴، ص ۲۴؛ *معجزة البيضاء*، ج ۷، ص ۴۳۲. ترجمه:

«در اسرائیلیات آمده است که: حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به واسطه علت و مرضی بیمار گردید. بنی اسرائیل به دیدن آن حضرت رفتند، و بیماریش را تشخیص دادند، و به او گفتند: "اگر خود را با فلان دارو مداوا نمایی، حتماً خوب خواهی شد." حضرت موسی فرمود: "خود را مداوا نمی کنم تا اینکه خداوند عزوجل بدون دواء مرا عافیت بخشد." پس بیماری آن حضرت طولانی شد، و خداوند متعال به او وحی فرمود: "قسم به عزت و جلالم که تو را شفا نمی بخشم تا اینکه خود را به آن دارویی که آنها برای تو تجویز نمودند، مداوا نمایی!"

حضرت موسی به آن عده از بنی اسرائیل فرمود: "مرا به آن دارویی که گفتید، مداوا کنید!" و آنها نیز مداوا نمودند و آن حضرت شفا یافت. حضرت موسی از این قضیه در نفس خود احساس نگرانی کرد؛ پس خداوند متعال به او وحی فرمود: "آیا می خواهی حکمت مرا به واسطه توکلت بر من باطل نمایی؟! مگر چه کسی غیر از من منافع و خواص اشیا را در عقاقیر و داروها به ودیعت نهاده است؟!« (مَحَقِّق)

بنشینند و دعا کند که خراب نشود، مستجاب نمی‌کند.^۱

لذا مردمانی که دنبال معیشت نروند، بر خلاف قاموس خلقت رفتار کرده‌اند؛
و از مولودات این امر، احتیاج به مردم و از بین بردن عفت و عزت نفس است:

عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: «أوحى الله إلى داود عليه السلام إِنَّكَ نِعَمَ الْعَبْدُ لَوْلَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۲

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ [لِدُنْيَاهُ]»^۳

عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ فِي الدُّنْيَا اسْتِعْفَافًا عَنِ النَّاسِ وَ سَعِيًّا [تَوْسِيْعًا] عَلَى أَهْلِهِ وَ تَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ [يَوْمَ الْقِيَامَةِ] وَ وَجْهَهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.»^۴

۱. *النخصال*، ج ۱، ص ۲۹۹:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: "حَسْبُكَ لَا يُسْتَجَابُ لَكَ...؛ وَ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطٍ مَائِلٍ وَ هُوَ يُقْبِلُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُسِرِّعِ الْمَشْيَ حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ."»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "پنج نفر هستند که دعای آنان مستجاب نمی‌گردد: ...؛ و مردی که از کنار دیوار شکسته‌ای که در حال فروریختن است، بگذرد و در عین حال در راه رفتن خود سرعت نکند تا اینکه دیوار بر روی او بیفتد."» (محقق)

۲. *الكافی*، ج ۵، ص ۷۴. ترجمه:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "خداوند به حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود که: تو بنده خوبی هستی، اگر از بیت‌المال استفاده نمی‌کردی!"» (محقق)

۳. *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۱۵۶. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "کسی که دنیای خویش را برای آخرتش و آخرت خود را برای دنیایش ترک کند، از ما نیست."» (محقق)

۴. *الكافی*، ج ۵، ص ۷۸. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "هر کس که در دنیا به منظور حفظ آبرو و ﴿

و البته باید دانست که طلب دنیا چنانچه از حدود موازین باشد، منافاتی با طلب آخرت ندارد، بلکه در بعضی مواقع طلب آخرت است:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱

حسنه دنیا به مالی که در راه خدا مصرف شود تعبیر شده است.^۲

و همان طور که طلب از خدا بدون واسطه افراط است، اسباب را مؤثر دانستن و حاجت از اسباب خواستن نیز شرک است و در مرحله تفریط واقع شده است.

اسباب، حکم کلیدی را دارند که شخص با نیروی بازو قفل را باز می کند. اگر موری در صفحه کاغذی حرکت کند، سیاهی را که قلم بر صفحه می نگارد از

← بی نیازی از مردم، و در وسعت و گشایش قرار دادن خانواده خود، و عطوفت و مهربانی کردن به همسایه خویش، به طلب رزق و روزی بپردازد، روز قیامت در حالی که صورتش همچون ماه در شب بدر (شب چهاردهم) می درخشد، خدای عزوجل را ملاقات خواهد کرد. «(محقق)

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۰۱. ترجمه:

«بار پروردگارا! در دنیا به ما حسنه عنایت فرما و در آخرت نیز به ما حسنه عنایت فرما، و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار!» (محقق)

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶:

«رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾، قَالَ: «رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ، وَ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَ الْمَعَايِشِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا.»

ترجمه: «از امام صادق علیه السلام درباره این گفتار خداوند عزوجل که می فرماید: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾ سؤال شد که منظور چیست؟ فرمودند: «مراد از حسنه در آخرت، رضوان خدا و بهشت است؛ و مراد از حسنه در دنیا، گشایش در رزق و وسایل زندگی و حسن خلق است.» (محقق)

مجمع البيان، ج ۱، ص ۲۹۷: «قِيلَ هِيَ الْمَالُ فِي الدُّنْيَا، وَ فِي الْآخِرَةِ الْجَنَّةُ؛ عَنْ ابْنِ زَيْدٍ وَ السُّدِّيِّ.»
ترجمه: «گفته شده است که مراد از حسنه در دنیا مال، و مراد از حسنه در آخرت بهشت است.» (محقق)

قلم می‌بیند؛ ولی کسی که دیده‌اش بازتر و تندتر باشد، آن حرکت را نه از دست نویسنده و نه از قلم و مرکب دانسته، بلکه از روانِ نویسنده می‌داند. مرکب و قلم و دست، آلت برای نوشتن هستند.

مردمان جهان به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

اول: کسانی که خدا را می‌شناسند که مؤثر در عالم وجود است، و ابداً تأثیری جز سببیت برای اسباب قائل نیستند؛ چون پیغمبران و ائمه و اولیاء خدا؛

دوم: کسانی که اسباب را مؤثر می‌دانند؛ چون طبعیین و مادیین؛

سوم: کسانی که از خدا بدون اسباب طلب می‌کنند؛ اینها مؤمنینی هستند که معرفت آنها به جهان آفرینش کم است؛

چهارم: آنها که عقیده‌ای نداشته و از روی دل به هیچ یک از مبانی فوق قائل نیستند.

صفی که در مقابل متدینین و ائمه و اولیاء خدا و پیغمبران در هر دوره متشکل می‌شد و با آنها مبارزه می‌کردند، گروه دوّمند؛ مثل عمر بن سعد از گروه دوّم، هر چند که ظاهراً در ربقة اسلام بود.

داستان مذاکرات حضرت سیدالشهدا با گفتار او راجع به گندم ری.^۱

۱. *مدینه المعجزه*، ج ۳، ص ۴۸۱. *تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا علیه السلام*، ج ۱، ص ۷۱۱: «ابن اعثم پس از نقل پیام امام حسین علیه السلام جهت گفتگو، و همراهی طرفین با بیست نفر و کناره‌گیری همراهان طرفین هنگام مذاکره، می‌نویسد:

عبّاس بن علی و علی بن الحسین نزد حسین بن علی، و حفص فرزند عمر و غلامش به نام لاحق نزد او ماندند. حسین به ابن سعد فرمود: «وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، نمی‌ترسی و با من می‌جنگی؟! درحالی که می‌دانی من فرزند کیستم و چه نسبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله دارم. این گروه را رها کن و با من همراه شو تا مقرب درگاه الهی شوی.»

عمر بن سعد گفت: «می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند.»

ختم سخن با روضه مناسب.

فرمود: «من برایت خانه‌ای تهیه می‌کنم.»

گفت: «اموالم را می‌گیرند.»

فرمود: «من بهتر از آن را به تو می‌دهم.»

عمر سعد ساکت شد و جوابی نداد. امام درحالی که آنجا را ترک می‌کرد، فرمود: «خدا به زودی تو را در بستر بکشد و در روز قیامت نیامرزد! امید دارم از گندم عراق جز اندکی نخوری.»*

خوارزمی اضافه می‌کند که عمر سعد هم گفت: «اگر گندم نباشد، جو خواهد

بود.» سپس به سوی لشکرش بازگشت.**

* ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۲-۹۳. آنچه در منابع آمده است همین «گندم عراق» است، و آنچه شهرت یافته که امام فرمود از گندم ری نخوری، درست نیست. از نفرین امام (علیه السلام) استفاده می‌شود که عمر بن سعد نه تنها به حکومت ری نخواهد رسید، بلکه در خود عراق نیز چندان زنده نخواهد ماند؛ چنان‌که همین‌گونه شد و پس از حادثه عاشورا به‌هیچ‌یک از آنها نرسید و مختار او را کشت. البته تعبیر «گندم ری» تنها در یک منبع متأخر، یعنی مدینه المعاصر آمده که با توجه به انفراد و منحصر بودن مطلب به آن کتاب، باید اشتباه را متوجه ناسخان یا نویسنده دانست.

** خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۵.»

مجلس روز عيد فطر

تفسير آية: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

دو خطبه بیان شد:

خطبه اول نهج البلاغه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَ لَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ، وَ لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ. الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمَمِ، وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ؛ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَ لَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَ لَا وَقْتُ مَعْدُودٌ، وَ لَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ. فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَ نَشَرَ الرِّيَّاحَ بِرَحْمَتِهِ، وَ وَتَدَ بِالصُّخُورِ مَيْدَانَ أَرْضِهِ.»^۱

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۴. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۴۷:

«تمام مراتب حمد و ستایش از آن خداوند است؛ آن خداوند که به کیفیت مدح و ثنای او نمی‌رسند جمیع گویندگان و سخن‌سرایان، و نعمت‌های او را به شمارش در نمی‌آورند عموم حسابگران، و پاس حق او را ادا نمی‌نمایند همه کوشش‌کنندگان. آن خداوند که همت‌های بلندپرواز با اراده‌های تیز و دوربین را توان آن نیست تا او را دریابند، و فهم‌های گران و اندیشه‌های عمیق و غوطه‌ور را قدرت آن نه تا خود را به او برسانند و وی را ادراک کنند؛ آن خداوند که برای صفات او حد و تشخصی نیست و نعتی موجود نمی‌باشد، و وقت و زمان قابل شمارش نیست، و مدت دراز و طولانی وجود ندارد که بدان منتهی گردد. با قدرت کامله خود ⇐

«و الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الَّذِي رُوْحُهُ نُسخَةُ الْأَحْدِيَّةِ فِي اللَّاهُوتِ، وَجَسَدُهُ صُورَةُ مَعَانِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، وَقَلْبُهُ خَزَائِنُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ؛ طَاوُوسُ الْكِبْرِيَاءِ وَحَمَامُ الْجَبْرُوتِ»^۱ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْغُرِّ الْمَيَامِينِ.

خطبه دوّم: به لسان فارسی، شامل حمد و ثناء و درود پروردگار، و صلوات بر سید انام محمد و آله الطاهرين؛ سپس شروع به سخن شد.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۲.

اگر نگاه عمیقی به جریان روزگار بنماییم، خواهیم دید افعالی که انسان انجام می دهد، به منظور و مقصودی بوده که در حقیقت فعل خود را می دهد و مقصود را می گیرد؛ و می توان گفت که فعل خود را می فروشد و مقصود را می خرد. طالب افعال انسان مختلف است: بعضی طلب رقص می کنند، و بعضی طلب فحشاء، و بعضی طلب عمل خیر، و بعضی طلب سعی و کوشش در رفع حوائج عمومی.

↪ عالم نیستی را شکافت و خلایق و موجودات را از آن پدیدار کرد، و بادهای زنده کننده و حیات آفرین را به رحمت و اسعۀ خود بپراکند، و با سنگ های سخت و کوه های صلب، زمین خود را میخکوب کرد تا از اضطراب و تکان و لرزش باز ایستد.

۱. *ناسخ التواریخ*، ج ۴، ص ۱۶۴، با قدری اختلاف. ترجمه:

«کلام امیرالمؤمنین هنگام دفن بدن مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم: "پروردگارا! این روح مقدّس، اولین تنزل مقام احدیت است که تمام نشئات وجود را در دو جنبۀ ازلیت و ابدیت حائز گشته است. او نور تو است که به واسطۀ آن تمام ظلمات جهل و غوایت و پاره های عدم و نیستی را محو و نابود می سازی، و او را راهنمای خلق به ذات تو و از جانب تو و به سوی تو بر نشئات متنازله از خویش قرار دادی. روح او نسخه انعکاس حقیقت هوهویت و احدیت تو است در عالم تجرد و بهاء، و جسد او تمثّل معانی و حقائق عوالم ملک و ملکوت است، و قلبش مخزن اسرار ذات حی فنا ناپذیر. طاووس مقام کبریائیت و کبوتر مرتبۀ جبروت است.» (معلق)

۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۶۰:

«به درستی که خداوند از مؤمنین، جان هایشان و مال هایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.»

در هر حال انسان فعل را فروخته و خریدار، وجه یا چیز دیگری که می‌دهد، به عنوان ثمن‌البیع است؛ لذا می‌گویند: دشمنی و حسد و فتنه‌جویی و سعایت، علاوه بر آخرت در دنیا نیز جزا دارد و روزگار اثرات آن را به انسان تحویل می‌دهد: قرض است فعل‌های بدت نزد روزگار در هر کدام وقت که باشد ادا کند^۱ این خرید و فروش‌ها در گیشه‌های مختلف و رنگارنگ دنیا جزئی است و فانی. بایع و مشتری و مبیع و ثمن همه فانی می‌شوند، و خرید و فروش اعتباری و موهومی بیش نیست؛ آنچه پایدار و ثابت است، خرید و فروش با پروردگار است. خداوند سرمایه‌ای به انسان داده که اسمش را عمر می‌گذارند. طریق سود و زیان را هم به وسیله عقل و پیمبران به انسان نشان داده است و فرموده: با این عمر خود که مالی تهیه می‌کنی یا نفسی پاک و با تقوا تهیه می‌کنی، خدا می‌خرد و به شما بهشت می‌فروشد.

داستان حمزه و کشته شدن هفتاد نفر در جنگ احد^۲ و آمدن آیه ﴿مِنْ

۱. دیوان حکیم شغائی (شرف‌الدین حسن بن حکیم ملاصفهانی، از عالمان و طبیبان مشهور زمان شاه عباس صفوی):

هر بد که می‌کنی تو میندار کان بدی دوران فرو گذارد و گردون رها کند
 قرض است فعل‌های بدت نزد روزگار یک روز اگر ز عمر تو ماند ادا کند

۲. الاِرشاد، ج ۱، ص ۸۰. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۸:

«زید بن وهب جهنی، از احمد بن عمار، از شریک، از عثمان بن مغیره، از زید بن وهب روایت کرده است که او گفت: ما روزی عبدالله بن مسعود را سرحال و با نشاط یافتیم و به او گفتیم: "ما تمناً داریم از روز احد و کیفیت آن برای ما بیان کنی!" گفت: "آری." و شروع کرد به بیان آن تا رسید به موقع جنگ و گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "برای نبرد به سوی کفار با اسم خدا بیرون روید!" و ما بیرون شدیم و در مقابل کفار صف طولانی کشیدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردنه کوه (شعب جبل) پنجاه نفر از انصار را به ریاست مردی ↵

﴿ از آنها گماشت و گفت: "لَا تَبْرَحُوا مِنْ مَكَانِكُمْ هَذَا وَ لَوْ قُتِلْنَا عَنْ آخِرِنَا، فَإِنَّمَا نُؤْتَق مِنْ مَوْضِعِكُمْ هَذَا؛ از اینجا که این مکان شماست به جای دگر نروید، اگرچه تمام ما یکسره تا آخرین فرد کشته شویم، چراکه دشمن به ما فقط از این موضع می تواند حمله کند."

أبوسفیان صخر بن حرب، در برابر مسلمین خالد بن ولید را گماشت؛ و لواء کفار قریش در میان طایفه بنی عبدالدار بود، و لوای مشرکین با پنجاه نفر به دست طلحة بن ابی طلحة بود که به او کبش کتبیبه (قوچ جنگی سپاه) می گفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله لواء مهاجرین را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد و خودش آمد تا در زیر لوای انصار توقف فرمود. و أبوسفیان به نزد لواداران کفار قریش آمد و گفت: "ای لواداران، شما می دانید که در هر جنگی حمله به جماعت از سوی لوای آنها می شود، و در روز غزوه بدر هم که شما بنی عبدالدار لواء را در دست داشتید، از ناحیه لوایتان به شما حمله ور شدند؛ بنابراین اگر در خود فتور و ضعفی از جهت نگهداری لواء می بینید، لواء را به ما بسپارید تا شما را از نگهداری آن کفایت نماییم."

طلحة بن ابی طلحة به غضب درآمد و گفت: "آیا به ما چنین نسبتی می دهی؟! سوگند به خدا که در زیر همین لواء آنها را در آبگیرهای مرگ وارد سازم!"

ابن مسعود می گوید:

این طلحة که قوچ جنگی لشکر کفار بود به پیش آمد، و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز به پیش آمد و گفت: "کیستی تو؟!"

گفت: "من طلحة بن ابی طلحة ام، من کبش کتبیبه ام! پس بگو بدانم تو کیستی؟!"

گفت: "من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب می باشم."

در این حال به هم نزدیک شدند و فقط دو ضربه در میانشان ردوبدل شد که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام ضربه ای در جلوی سر او زد که چشمش بیرون پرید، و چنان فریادی زد که مانند آن شنیده نشده بود، و لواء از دستش بر روی زمین افتاد.

برادرش مصعب، لواء را برداشت و عاصم بن ثابت با تیری وی را هدف ساخت و کشت. برادر دیگرش عثمان، لواء را گرفت و عاصم نیز او را با تیری کشت.

در این حال غلامی داشتند به نام صواب که شدیدترین مردم در عناد و لجاج و پیکار بود؛ او لواء را برداشت که علی علیه السلام دستش را قطع نمود. او لواء را با دست چپ گرفت؛ علی علیه السلام آن دست را نیز قطع کرد. لواء را بر سینه گرفت و با دست مقطوع نگه داشت که علی ﴿

﴿ علیه السَّلام بر فرقی زد و به روی زمین سقوط کرد. و لشکر کفار هزیمت کردند و مسلمین برای جمع‌آوری غنایم روی آوردند.

و چون افرادی که رسول خدا در گردنه کوه گذارده بودند، دیدند که مردم به سوی جمع‌آوری غنایم می‌روند، گفتند: اینها مشغول جمع کردن غنیمت هستند و ما اینجا هستیم! به عبدالله بن عمر بن حزم که رئیسشان بود، گفتند: "ما می‌خواهیم مانند سایر مردم به گردآوری غنیمت بپردازیم!"

عبدالله گفت: "رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرموده است از این مکان تجاوز نکنم و به جای دگر نروم."

گفتند: "رسول خدا که به تو چنین امری کرده است چون نمی‌دانسته است که کار جنگ بدینجا منتهی می‌شود؛ و اینک که می‌بینی ظفر با مسلمین است، معنی ندارد ما اینجا بمانیم." فلذا حرکت نموده و به سوی گردآوری غنیمت شتافتند و عبدالله را تنها گذاردند.

عبدالله در جای خود ماند و خالد بن ولید از گردنه به وی حمله کرد و او را کشت، و سپس از ناحیه پشت سر رسول خدا وارد شد؛ رسول خدا را با جمع قلبی از اصحابش مشاهده کرد. در این حال به همراهان خود گفت: "بگیرید! این همان مردی است که شما در طلب او هستید؛ اینک هر چه می‌خواهید بر سر او بیاورید!"

سواران همراه خالد بن ولید با یک صف واحد، مانند حمله مرد واحد، به پیامبر حمله‌ور شدند؛ با زدن شمشیر و پراندن تیر و کوبیدن نیزه و افکندن سنگ. و یاران پیامبر در حال دفاع از آن حضرت برآمدند تا هفتاد تن از آنها کشته شدند و بقیه فرار کردند، و امیرالمؤمنین علیه السَّلام و ابودجانه و سهل بن حنیف ثابت بماندند و از پیغمبر اکرم دفاع می‌نمودند و گروه مشرکین رو به فزونی گذارد. در این حال که از شدت مصائب و واردات بر رسول خدا حال اغماء به او دست داده بود، چشمان خود را گشود و فرمود: "یا علی! مردم چه شدند؟"

علی علیه السَّلام عرض کرد: "نَقَضُوا الْعَهْدَ وَوَلَّوْا الدَّبْرَ؛ پیمان شکستند و پشت کرده رو به فرار نهادند."

رسول خدا فرمود: "اینک شر این دسته را که دارند به من حمله می‌کنند از من کفایت کن!" امیرالمؤمنین علیه السَّلام به آنها حمله نمود و ایشان را متفرق کرد و به سوی رسول خدا باز آمد. در این حال دسته‌ای دیگر به رسول خدا حمله کردند از ناحیه دیگری؛ امیرالمؤمنین علیه السَّلام به آنها نیز حمله‌ور شد و همه را پراکنده ساخت.

در این حملات فقط ابودجانه و سهل بن حنیف بودند که بر سر پیغمبر اکرم ایستاده بودند و بر ﴿

الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا

دست هر کدام شمشیری بود که از آن حضرت دفاع می‌کردند. از اصحابی که فرار کرده بودند، چهارده تن به سوی او برگشتند که از آنها طلحة بن عبیدالله و عاصم بن ثابت بودند، و بقیه به بالای کوه رفته بودند.

در این حال صدایی در مدینه زده شد که: «قُتِلَ رَسُولُ اللَّهِ؛ رسول خدا کشته شد.» در این حال دل‌ها از جای خود کنده شد و فراریان متحیر بماندند؛ نمی‌دانستند چه کنند، و به راست و چپ می‌رفتند.

هند دختر عتبه برای وحشی مزدی قرار داده بود که چنانچه رسول خدا و یا امیرالمؤمنین و یا حمزه بن عبدالمطلب علیه السلام را به قتل برساند، آن مزد را به او بدهد. وحشی گفته بود: «اما محمد، مرا به وی دسترس نیست؛ چون یارانش گرداگرد او می‌چرخند. و اما علی، در موقع کارزار از گرگ بیشتر مواظب خود است که بر وی کمین نکنند. و اما حمزه، من به او امیدمدم؛ زیرا چون خشمگین شود جلوی خود را نمی‌بیند.» و حمزه در روز احد برای خود نشانی از پر شتر مرغ بر سینه داشت.

وحشی در پای درختی در کمین وی نشست. حمزه او را دید و شمشیری حواله کرد که خطا رفت. وحشی می‌گوید: «من فوراً حربه خودم را تکان دادم تا همین که جای مناسبی یافتم پرتاب کردم؛ در اریبه او (کش‌ران که به شکم پیوسته است) وارد آمد و نفوذ کرد. من حمزه را رها کردم تا همین که سرد شد، به سوی او رفتم و حربه‌ام را برگرفتم درحالی که همه مسلمانان در فرار بوده و توجهی به من و حمزه نداشتند.»

و هند بر جنازه حمزه آمد و امر کرد به شکافتن شکمش و بریدن جگرش و مثله نمودن او؛ پس دو گوش و بینی‌اش را بریدند و او را مثله نمودند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از توجه به حمزه مشغول بود و نمی‌دانست چه بر سر حمزه آمده است.

راوی حدیث که زید بن وهب است، می‌گوید:

من به ابن مسعود گفتم: «در آن حال همه مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام و ابودجانه و سهل بن حنیف با او کسی نبود؟!» ابن مسعود گفت: «همه مردم گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام به تنهایی با او کسی نبود! سپس به سوی رسول خدا چند نفری بازگشتند که اول آنها عاصم بن ثابت و ابودجانه و سهل بن حنیف بودند و به ایشان طلحة بن عبیدالله ملحق شد.»

بَدَلُوا تَبْدِيلًا ﴿٢٠١﴾^۱

داستان عایشه و انفاق گوسفند مگر کتف.^۲

لذا پیغمبر در خطبه آخر شعبان می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ، فَكُتُوبُهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ.»^۳

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳. روح مجرد، ص ۶۶۳:

«[از میان مؤمنین] مردانی بودند که در آنچه را که با خدایشان عهد بستند به راستی رفتار کردند؛ پس بعضی از آنها شربت مرگ نوشیدند و بعضی در انتظارند. و هرگز در حکم حضرت خداوندی در این امور تبدیل و تغییری احداث نکردند.»

۲. در بسیاری از روایات یکی از مصادیق این آیه شریفه حضرت حمزه علیه السلام معرفی شده است. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۹۲.

۳. السنن الکبری للبيهقي، ج ۹، ص ۲۵۰:

«(حَدَّثَنَا) الإمام أبو الطَّيِّبِ سَهْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - إملاءً، أنبأ أبو عمرو ومحمد بن جعفر بن محمد بن مطر العدل، ثنا محمد بن عثمان بن أبي سويد البصري، ثنا عبد الله بن رجاء، أنبأ إسرائيل عن أبي إسحاق عن عمرو بن شرحبيل عن عائشة - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قالت: كَانَتْ لَنَا شَاةٌ أَرَادَتْ أَنْ تَمُوتَ؛ فَذَبَحْنَاهَا فَقَسَمْنَاهَا. فَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: "يَا عَائِشَةُ، مَا فَعَلْتِ شَأْنَكُمْ؟" قالت: "أَرَادَتْ أَنْ تَمُوتَ فَذَبَحْنَاهَا فَقَسَمْنَاهَا؛ وَلَمْ يَبْقَ عِنْدَنَا مِنْهَا إِلَّا كَتِفٌ." قال: "الشَّاةُ كُلُّهَا لَكُمْ إِلَّا الْكَتِفَ." «عایشه می‌گوید: برای ما گوسفندی بود که در حال مردن بود؛ پس آن را ذبح نموده و گوشتش را تقسیم کردیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: ای عایشه، گوسفندان را چه کار کردید؟» گفت: «در حال مردن بود، پس آن را ذبح کرده و تقسیم نمودیم؛ و چیزی از آن در نزد ما باقی نمانده مگر کتفی.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تمام آن گوسفند برای شماست مگر همان کتف.» (محقق)

۴. الوافی، ج ۱۱، ص ۳۶۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۳۵، تعلیقه: «ای مردم! بدانید که افعال و اعمال، جان‌های شما را در بند گرفتاری‌ها و عالم شهوات و دنیای دنی در آورده است؛ پس با طلب آمرزش از خدا آنها را رها سازید و از قید عالم شهوت بیرون آورید.»

گیشه آخرت، گیشه تقوا و تقرب به پروردگار است؛ لذا عمل صالح می‌خواهد. گیشه میکروب‌شناسی نیست که پاستور دارای مقامی باشد؛ گیشه برق نیست که ادیسون دارای کرسی باشد؛ رشته طب نیست که فلاسفه حکیم در آنها قرار گیرند؛ آنجا محلّ مردمان مؤمن و اولیاء خدا است.

ای آقایان! اگر نمی‌توانید خود را مانند علی بن ابی‌طالب کنید (و اِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلٰی ذٰلِكَ و لٰكِنْ اَعْيُنُنِيْ بِوَرَعٍ و اجْتِهَادٍ و عِفَّةٍ و سَدَادٍ)،^۱ خود را به آن حضرت نزدیک کنید و او را مولای خود بدانید!

ما امروز مردمانی هستیم که دارای امام زنده هستیم؛ او به کارهای ما رسیدگی می‌کند؛ در این لجاج فتنه‌ها باید به او پناهنده شد و از او استمداد کرد!
 و اأسفا که او دنبال ما می‌آید و بر حال تباه ما گریه می‌کند و متأثر می‌گردد!
 ختم سخن با چند فقره از دعای ندبه، و تحریص مردم بر دعای به آن حضرت.

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۷۰. ترجمه:

«... و شما قدرت و توانایی آن را ندارید که چنین باشید، ولی در این امر مرا با ورع و اجتهاد و عفت و پیمودن راه سداد و صواب یاری نمایید.» (محقق)

آثار منتشره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
- اربعین در فرهنگ شیعه
- اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
- حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
- اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
- تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
- مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
- افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
- مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
- مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
- مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
- حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
- گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
- مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

● مقدمه و تزییلاتی بر **سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیه

● عنوان بصری

● مهر تابناک

● ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

● **نوروز در جاهلیت و اسلام** تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام

● **سالک آگاه: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء**

کتاب در دست تألیف

● سیره صالحان

● نفحات انس

● ارتداد در اسلام

● سیمای عاشورا

۱ - تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه -

پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه

معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی هایی است که حضرت آیه الله حاج

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - تحت عنوان «شرح حدیث عنوان بصری» طی سالیان متمدای برای اعزه و احبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیه - بیان فرمودند که شرح

مبسوط آن تحت عنوان *اسرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک إلی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که در مناسبت‌های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده‌اند که به همراه مقدمه و تعلیقات و اضافات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳- کلام، فلسفه و عرفان

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است.

سر الفتح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای

نقاطی شبهه‌برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

۴- فقه و اصول

رسالة طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند. **اجماع:** این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاهت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلّی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می‌باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده‌اند.

این کتاب با عنوان *الدّر النضید فی الاجتهاد و التقلید* نیز به عربی منتشر شده است.

نوروز در جاهلیت و اسلام: این اثر تحقیقی است پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام که مؤلف محترم از منظر عقل و شرع و بر اساس مبانی و مطالب والد بزگوارشان، به تحلیلی شیوا و جامع درباره نوروز و بدعت‌های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته‌اند.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان الشمس المنيرة به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت های مختلف از شمه ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیه - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه ای جمع آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست نوشته ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و مبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آماده طبع و نشر گردیده است. **أهم مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:**

جلد اول: مراسلات، ملاقات ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوم: ترجمه و تذکره عده ای از بزرگان و علماء و شخصیت های تأثیرگذار.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه نامه های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).

جلد دهم: یادداشت ها و برگزیده هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

جلد چهاردهم: فهرس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزار

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می‌باشد.

آثار در دست تألیف:

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که به بهانه تبیین شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس الله نفسه الزکیه - ایراد شده است، به طرح دقیق آموزه‌های اصیل عرفانی به خصوص بحث انسان کامل و حجیت سیره و فعل ولی مطلق الهی و ملازمت روحی و معیت او با ائمه اطهار علیهم السلام می‌پردازد.

سیمای عاشورا: واقعه عاشورا با تمام ظرائف و لطائفی که در آن نهفته است موجب پیدایش نگرش‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن شده است. در این نوشتار سعی بر آن شده است که منظر عرفای الهی و اولیای او را نسبت به این حماسه تاریخ، روشن سازد و تعریفی نوظهور از داستان کربلا ارائه دهد و تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت عاشورا به طالبان و پیوندگان مکتب حسینی بنمایاند و چهره‌ای دلربا از قامت رعنا سالار شهیدان در دیدگاه اهل نظر و معرفت ترسیم نماید؛ بمنه و کرمه.

سیره صالحان: این کتاب که محصول سخنرانی‌های حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در جلسات شب‌های ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۳ می‌باشد، به تبیین و تقریر حجیت قول و فعل اولیای الهی و منجزیت آن نسبت به دیگران و کیفیت استفاده او از انوار باهره ولایت پرداخته است.

ارتداد در اسلام: در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه‌های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.